

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شیعه

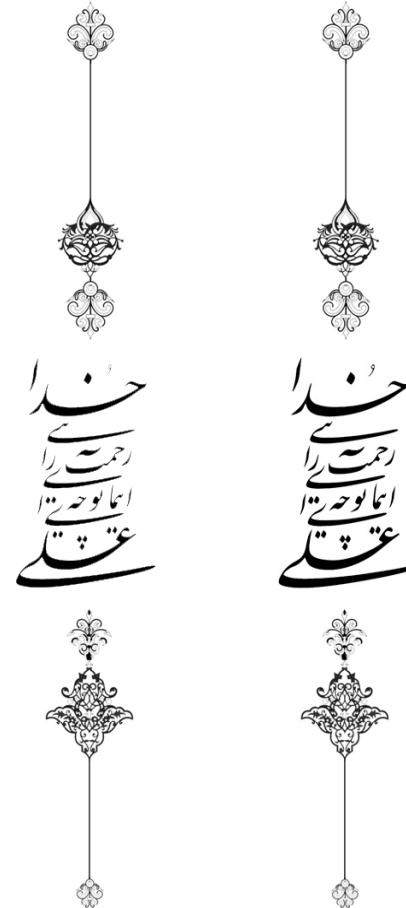
در روایات اهل سنت

احمد نباتی

شیعه

در روایات اهل سنت

احمد نباتی

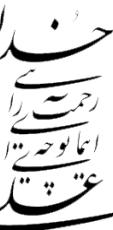


۴۲.....	دلیل چهارم - روایات دیگری از پیامبر اکرم ﷺ
۴۳.....	دلیل پنجم - حدیث منزلت
۴۵.....	سندهای منزلت
۴۶.....	دلالت حدیث منزلت، بر ولایت علی علیه السلام
۴۶.....	طرح همین استدلال با بیانی دیگر
۴۸.....	تحقیقی پیرامون کلمه مولی
۵۳.....	یک اعتراف بزرگ از ابن ابی الحدید معتزی
۵۵.....	سؤالی که تاکنون بدون پاسخ مانده است



فصل دوم

۵۷.....	دو کار مهم پیامبر اکرم ﷺ در آخرین لحظات عمر شریفش
۵۷.....	۱ - فرستادن بزرگان مهاجر و انصار برای حضور در لشکر اُسامه
۵۸.....	۲ - قضیه قلم و دوات
۶۰.....	تحقیقی پیرامون کلمات توهین آمیز عمر در محضر رسول خدا ﷺ
۶۳.....	حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ
۶۳.....	فعالیت سه دسته بعد از رحلت آن حضرت
۶۶.....	آتش زدن خانه وحی
۶۸.....	تحقیقی پیرامون خشمگین بودن دختر پیامبر اکرم ﷺ، از عمر و ابوبکر
۷۱.....	سؤال دیگری که تاکنون بدون پاسخ مانده!



فصل سوم

۷۲.....	موقعیت علی علیه السلام در زمان پیامبر ﷺ
---------	---



فهرست

۱۲.....	مقدمه‌ی حضرت آیت الله خزعلی حفظه‌الله
۱۳.....	مقدمه‌ی مؤلف

فصل اول

۱۷.....	معنای لغوی شیعه
۱۸.....	شیعه از زبان پیامبر اکرم ﷺ
۲۰.....	احتیاج امت به امام
۲۳.....	تصریح به ولایت علی علیه السلام در قرآن کریم و روایات
۲۳.....	دلیل اول - آیه ولایت
۲۴.....	* شاید رکوع به معنی خضوع باشد!
۲۵.....	* شاید «ولی» به معنی دوست باشد!
۲۵.....	* شاید منظور آیه شخص علی علیه السلام نباشد!
۳۱.....	دلیل دوم - آیه تبلیغ
۳۵.....	جایی برای انکار واقعیت نیست
۳۶.....	نکاتی پیرامون واقعی غدیر
۴۱.....	دلیل سوم - مهمانی پیامبر اکرم ﷺ در اوایل بعثت



- ۱ - اوئین مردی که به اسلام گروید.....
- ۲ - جان فشانی او، در شب اوّل هجرت.....
- ۳ - برادر پیامبر ﷺ در دنیا و آخرت.....
- ۴ - درب خانه‌ی او به مسجد باز باشد.....
- ۵ - جان فشانی او در جنگ أُحد.....
- ۶ - پرچمدار سپاه در همه‌ی غروات.....
- ۷ - قهرمان جنگ خندق.....
- ۸ - مصدق آیه‌ی تطهیر.....
- ۹ - فاتح قلعه‌ی خیر.....
- ۱۰ - علی علیه السلام، نفس پیامبر ﷺ است
نامه‌ی محمد بن ابی بکر به معاویه.....
- پاسخ معاویه به نامه‌ی محمد بن ابوبکر.....
- تعجب ابن ابی الحدید از جسارت معاویه!
قطره‌ای از فضایل علی علیه السلام در روایات اهل سنت.....
- ۱ - محبت علی علیه السلام ملاک ایمان، و دشمنی با او نشانه‌ی نفاق است...
۲ - اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از خداست.....
- ۳ - علی علیه السلام حجت خدا بر بندگان است.....
- ۴ - علی علیه السلام سید عرب است.....
- ۵ - علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه.....
- ۶ - دیدار علی علیه السلام و یاد او عبادت است.....
- ۷ - خدای تعالی با علی علیه السلام نجوا می کند.....
- ۸ - هیچ کس به اندازه‌ی علی علیه السلام به کسب فضائل نائل نشده است....

- ۹۶ سیصد آیه در قرآن کریم در شان علی علیه السلام نازل شده است.....
- ۹۶ به واسطه‌ی او توبه‌ی حضرت آدم پذیرفته شد.....
- ۹۶ علی علیه السلام به منزله‌ی کعبه است.....
- ۹۷ علی علیه السلام نخستین کسی است که مسلمان شد.....
- ۹۷ علی علیه السلام وصی و وارث پیامبر اکرم ﷺ است.....
- ۹۷ علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق امّت است.....
- ۹۸ هر کس علی علیه السلام را دشمن دهد مرتد است.....
- ۹۸ هر کس منکر فضیلت علی علیه السلام شود کافر است.....
- ۹۸ خیانت‌هایی نابخشودنی.....

فصل چهارم

- ۱۰۲ بخشی از ویژگی‌های ابی بکر بن ابی قحافه.....
- * شراب‌خواری ابوبکر!.....
- * نزاع با عمر، در محضر رسول خدا علیهم السلام!.....
- * فحاشی و ناسزا گویی، در محضر رسول خدا علیهم السلام!.....
- ۱۰۴ جعل فضیلت‌های دروغین درباره ابوبکر.....
- * نام سه نفر بر روی درختان بهشت نوشته شده است!.....
- * خداوند برای او تجلی می کند!.....
- * او از نور رسول خدا علیهم السلام خلق شده است!.....
- * پیامبر ریش او را می بوسد!.....
- * دو شیخ را دوست داشته باش، تا داخل بهشت شوی!.....
- * دوستی او، جواز ورود به بهشت است!.....
- * او نسبت به من به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی!.....



حُسَنٌ
رَحْمَةً رَأَى
إِنَّمَا لَوْحَدَهُ
عَنْهُمْ



حُسَنٌ
رَحْمَةً رَأَى
إِنَّمَا لَوْحَدَهُ
عَنْهُمْ



- * او انتخاب شدهی خداوند است!..... ۱۰۸
- * کسانی که بعض آنها را در دل دارند، اهل نجات نیستند!..... ۱۰۹
- * بهترین اهل آسمانها و زمین!..... ۱۰۹
- بخشی از ویژگی های عمر بن خطاب ۱۱۱
- * شراب خواری عمر در سال فتح مکه!..... ۱۱۱
- * جهل عمر در حکم شخص جنب که آبی برای وضو پیدا نمی کند!..... ۱۱۲
- * جهل عمر به حکم شک در نماز!..... ۱۱۲
- * جهل عمر به کتاب خدا!..... ۱۱۳
- * جهل عمر به حکم خدا در مردم مهریه زنان!..... ۱۱۴
- * عمر بر خلاف حکم رسول خدا متعه را حرام کرد!..... ۱۱۴
- * کنک زدن صبیغ بن عسل!..... ۱۱۵
- * نهی عمر از نقل احادیث پیامبر اکرم ﷺ ۱۱۵
- جعل فضیلت های دروغین دربارهی عمر ۱۱۶
- * اگر پیامبر ﷺ نبود، عمر به پیامبری مبعوث می شد!..... ۱۱۶
- * خلفای رسول خدا ﷺ!..... ۱۱۶
- * شیطان از پیامبر ﷺ نمی ترسد، ولی از عمر می ترسد!..... ۱۱۷
- * من با عمر هستم و عمر هم با من است!..... ۱۱۹
- * دشمنان این دو شیخ راضی هستند!..... ۱۱۹
- * دانش عمر از دانش همهی اهل زمین بالاتر است!..... ۱۲۰
- * عمر داناترین مردم به قرآن و فقیه ترین آنهاست!..... ۱۲۰
- بخشی از ویژگی های عثمان ۱۲۲
- * چپاول بیتالمال مسلمین!..... ۱۲۲

- «حکم» و فرزندش «مروان» که همه کارهی عثمان شده بودند چه کسانی بودند؟..... ۱۲۳
- لیست بخشی از اموالی که توسط عثمان از بیت المال مسلمین غارت شد..... ۱۲۶
- * تبعید ابوذر غفاری به رَبَّنِهِ ۱۲۷
- ابوذر غفاری که بود؟..... ۱۲۹
- * قتل عبد الله بن مسعود، صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ ۱۳۱
- * عایشه او را «نَعْلَلَ» خطاب کرد! ۱۳۲
- * رفتار عثمان با عمار! ۱۳۳
- * آیاتی از قرآن کریم که در شأن عمار نازل شده است..... ۱۳۴
- * عثمان حدود الهی را ضایع می کند!..... ۱۳۶
- * جهل عثمان به احکام نماز! ۱۳۶
- جعل فضیلت های دروغین دربارهی عثمان ۱۳۷
- * حور العین بهشتی، عثمان را مظلوم می دانند!..... ۱۳۷
- * بافضیلت ترین امت اسلام! ۱۳۷

فصل پنجم

- خلافت از دیدگاه امام علی علیه السلام ۱۴۰
- خطبهی شقشیه؛ افشاگری علی علیه السلام از خلفای جعلی ۱۴۰
- مرگ بدون شناخت امام، مرگ جاهلیت است..... ۱۴۲
- برای مسلمانان، دوازده خلیفه می باشد..... ۱۴۳
- خطبهی امیر المؤمنین علی علیه السلام در توصیف این دوازده خلیفه ۱۴۴



اشتباه عبد الله بن عمر در شناخت امام زمان خود!..... ۱۴۵

کلام آخر..... ۱۴۷

خلاصه‌ی بحث و نتیجه کیری از آن

- | | |
|------------------------|-----|
| خلاصه‌ی بحث..... | ۱۵۰ |
| نتیجه‌گیری از بحث..... | ۱۵۸ |
| منابع و مأخذ..... | ۱۶۰ |
| سؤال مسابقه..... | ۱۶۷ |

باسم‌هی تعالی

الحمدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا خَاتَمِ النَّبِيِّنَ وَ عَلٰى آلِهِ الْأَطِيَّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَا سِيمَّا بَقِيَّةُ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

کاوشنگ ارجمند، محقق والا، جناب آفای احمد نباتی! - دام عزگ و

طال عمرک - کتاب زیبا و گران‌سنج شما «شیعه در روایات اهل

سنت» را مطالعه کردم. کم حجمی و پر فرأورده و زبان ساده‌ی عمومی آن را جالب و جاذب دیدم. از اهل سنت آورده‌اید، آری! «خوشت آن

باشد که سر دلبران، گفته آید از زبان دیگران». کم حجم بودن و لسان

ساده‌اش، جوان را به خود فرامی‌خواند و اینس سفر و حضرش می-

شود.

زحمتی کشیده‌اید ارزنده و خدمتی به ساحت مقدس عظیم العظاماء امیر المؤمنین و اتباع ایشان نموده‌اید. بسیار جالب و چشمگیر و در خور تحسین. خدایتان اجر فراوان مقرر فرماید و عاقبت خوش و شفاعت این مرد والای مظلوم جهانی را نصیبتان فرماید.

والسلام عليکم

ابوالقاسم خزعلی



حُسَن
رَحْمَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِنَّمَا لُوحَدَ اللّٰهُ
عَنْ قَبْلِهِ



حُسَن
رَحْمَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِنَّمَا لُوحَدَ اللّٰهُ
عَنْ قَبْلِهِ



مقدمه‌ی حضرت آیت‌الله خزعلی حفظه‌ی‌الله

باسم‌هی تعالی

الحمدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا خَاتَمِ النَّبِيِّنَ وَ عَلٰى آلِهِ الْأَطِيَّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَا سِيمَّا بَقِيَّةُ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

کاوشنگ ارجمند، محقق والا، جناب آفای احمد نباتی! - دام عزگ و

طال عمرک - کتاب زیبا و گران‌سنج شما «شیعه در روایات اهل

سنت» را مطالعه کردم. کم حجمی و پر فرأورده و زبان ساده‌ی عمومی آن را جالب و جاذب دیدم. از اهل سنت آورده‌اید، آری! «خوشت آن

باشد که سر دلبران، گفته آید از زبان دیگران». کم حجم بودن و لسان

ساده‌اش، جوان را به خود فرامی‌خواند و اینس سفر و حضرش می-

شود.

زحمتی کشیده‌اید ارزنده و خدمتی به ساحت مقدس عظیم العظاماء امیر المؤمنین و اتباع ایشان نموده‌اید. بسیار جالب و چشمگیر و در خور تحسین. خدایتان اجر فراوان مقرر فرماید و عاقبت خوش و شفاعت این مرد والای مظلوم جهانی را نصیبتان فرماید.

والسلام عليکم

ابوالقاسم خزعلی

مقدمه‌ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

عقل هر انسانی، حکم می‌کند که پیرامون مذهب و عقیده‌ی خود، تحقیقی کامل داشته و بهترین و کامل‌ترین آیین و مذهب را، برای خود انتخاب کند تا در روز واپسین، انگشت حسرت در دهان نگزد و خود را در محضر خدای سبحان از زیان کاران نبیند.

در روایات ما مطالی دیده می‌شود، که در آن عبادات غیر شیعه را بیهوده دانسته و مضمون آنها این است که «اگر کسی حقوق اهل بیت را - که یکی از آنها حق ولایت و سرپرستی است - نشناسد، همه‌ی اعمالش بدون فایده بوده در آخرت نیز، کور محشور می‌شود.»

هنوز هم هستند کسانی که در زندگی خود همان عقاید دوران جاهلیت را دنبال می‌کنند، و می‌گویند: چون پدران ما در این آیین بودند؛ ما نیز در همین آیین خواهیم بود! بعد برای این که، خود را از زیر بار پذیرش استدلال‌های متین خلاصی دهند، می‌گویند: چه فرقی می‌کند که چه آیین و مذهبی داشته باشیم؟!

کسانی که گاه، محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را هم در دل راه می‌دهند؛ اما تن به ولایت آنها نداده‌اند (!) آیا احتمال نمی‌دهند، که ممکن است روایاتی که از طریق همین اهل بیت در دست ماست، و در

باب اهمیت ولایت و نهی از زندگی بدون امام وارد شده است، صحت داشته باشد؟ تا به حال در این اندیشه بوده‌اند که اگر چنین باشد اعمالشان همچون سرابی خواهد بود که در روز محشر اثری از آن خواهد یافت؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که می‌خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشتی که خدای متعال با قدرت خود آفریده است وارد شود؛ پس ولایت علی بن ابی طالب و جانشینان او را داشته باشد و دشمنی دشمنان او را در دل داشته باشد و در همه‌ی امور زندگی تسليم جانشینان بعد از او باشد، چرا که آنان خاندان من و از گوشت و خون من هستند. خداوند فهم و علم مرا به آنها عطا کرده است. من به خداوند شکایت می‌کنم از گروهی از امّت که منکر مقام و فضیلت آنان شدند، و ارتباط با ایشان را قطع کردند. به خدا قسم... خداوند آنها را به شفاعت من نمی‌رساند».^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که در ولایت اهل بیت داخل شود و از آنان تبعیت کند وارد بهشت می‌شود، و کسی که در ولایت دشمن آنان وارد شود، و از آنان تبعیت کند در آتش جهنم وارد خواهد شد».^۲

مطلوب دیگر این که؛ اگر کسی اندکی با روایات اهل سنت آشناشی داشته باشد تناقض‌های عجیبی را در این روایات مشاهده خواهد کرد

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۵. (از کتب شیعه)

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۱۵۵.



حُدَى
رحمَةٌ رَّا
إِنَّا لَوْحَدَةٌ
عَزِيزٌ



حُدَى
رحمَةٌ رَّا
إِنَّا لَوْحَدَةٌ
عَزِيزٌ



که خود این تناقض‌ها، انسان را به تأمل و می‌دارد، که به راستی کدام

گروه از این روایات، حق و کدام باطل است؟!

آیا باور کنیم بر روی برگ درختان بهشتی، نام ابوبکر و عمر نوشته

شده در حالی که به تصریح علمای اهل سنت همچون بخاری و مسلم

«این دو نفر، در سال فتح مکہ به همراه نفر دیگر مجلس شراب به پا

کردند و به می‌گساری پرداختند!»؟

علامه‌ی امینی، در کتاب الغدیر روایات متعددی از اهل سنت ذکر

می‌کند که حاکمی از جهل عمر به قرآن و سنت، است. روایت‌هایی را

ذکر می‌کند که در آنها عمر اعتراف کرد که علمش از علم زنها هم کمتر

است. او می‌گفت: «همه‌ی مردم عالمتر از عمر هستند حتی زنها! عمر

بارها گفته بود: «لو لا علی لَهُلَكَ عُمرُ» اگر علی نبود عمر هلاک شده

بود. حال با وجود این روایات، چگونه ادعای عده‌ای از علمای اهل

سنت را باور کنیم که می‌گویند: عمر داناترین مردم بود و حتی علی هم

علم خود را از عمر گرفته بود؟!

عثمان، مروان بن حکم را همه کارهی خود کرد، و در تکریم او تا

حدی پیش رفت که حتی علی عَلِيَّ را هم ملزم کرده بود که از او

اطاعت کند و – در حالی که مروان رانده شده‌ی پیامبر ﷺ بود و آن

حضرت او را فاسق و ملعون نامیده بود – به علی عَلِيَّ گفت: ای علی!

آیا گمان می‌کنی که از مروان بهتر هستی؟!

آیا فضایل عثمان و بهشتی بودنش را باور کنیم یا چپاول‌ها و دست

اندازیهای او به بیت المال را؟ او «بیت المال مسلمین» را همچون «مال
البیت» خود کرده بود تا جایی که بالغ بر سی میلیون و پانصد هزار
سکه‌ی طلا از خود به جای گذاشت و ورثه‌اش شمشهای طلا بی را که
از او به ارث برده بودند با تبر شکستند و بین خود تقسیم کردند!
پس چه خوب است که به دور از هرگونه تعصّب، به قضاوت
بنشینیم و با هدایت عقل و اندیشه‌ی خود و تمسّک به الطاف بی‌کران
الهی راه هدایت را از ضلالت دریابیم تا در دنیا و آخرت سعادتمند
شویم.

در این کتاب سعی شده است که فقط از روایات اهل سنت استفاده
شود تا بر همگان آشکار شود؛ که حتی در آینه‌ی روایات اهل سنت هم
تنها مذهب بر حق، شیعه‌ی دوازده امامی است و دیگران برای توجیه
حقّانیت خود جز افسانه سرایی کار دیگری انجام نداده‌اند.
آری! «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا».۱

امید است که این نوشتار مورد تایید اوّل مظلوم عالم بشریت،
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «عَلَيْهِ الْأَلَفُ التَّحْمِيَّةُ وَالثَّنَاءُ» قرار گیرد.
والسلام علی من اتّبع الهدى

رمضان المبارک ۱۴۲۹

احمد بناتی

۱. سوره‌ی هل اتی (انسان)، آیه‌ی ۳.



حُدَيْرَةٌ
رَجُمْتَ رَا
أَمَّا لَوْحَمْتَ
عَتْقَةٌ



حُدَيْرَةٌ
رَجُمْتَ رَا
أَمَّا لَوْحَمْتَ
عَتْقَةٌ



فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَؤْمِنُ بِهِ، وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَنَعُوذُ بِاللهِ
مِنْ شُرُورِ أَنفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، الَّذِي لَا هَادِي لِمَنْ أَخْلَى، وَلَا
مُضِلٌّ لِمَنْ هَدَى

معنای لغوی شیعه

در قرآن کریم این لفظ با واژه‌های هم خانواده‌اش دوازده بار به کار رفته است. کلمه‌ی شیعه در اصل به معنای یک یا چندی از پیروان است. به عنوان مثال؛ در سوره‌ی قصص، خداوند درباره‌ی یکی از پیروان حضرت موسی علیه السلام تعبیر به شیعه‌ی موسی کرده و می‌فرماید: «فَوَجَدَ
فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ...»^۱ و در سوره‌ی
صفات، حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه‌ی نوح علیه السلام معرفی شده است. «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ...»^۲. از کاربرد این لغت در قرآن

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۱۵.

۲. سوره‌ی صفات، آیه‌ی ۸۳.

کریم بر می‌آید که متضاد آن «عدو» است. یعنی شیعه در مقابل واژه‌ی عدو قرار دارد.

در آغاز تاریخ اسلام، لفظ «شیعه» به معنای اصلی یا لغوی‌اش، برای پیروان افراد مختلفی به کار می‌رفت، اما این لفظ به تدریج معنای ثانوی یا اصطلاحی پیدا کرد و بر اساس این معنا تنها بر پیروان علیه السلام که به امامت او معتقدند شیعه اطلاق می‌گردد.

شیعه از زبان پیامبر اکرم ﷺ

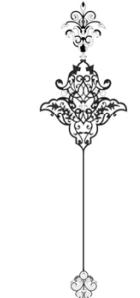
۱ - ابن عساکر از جابر بن عبد الله انصاری چنین نقل می‌کند: روزی ما، نزد پیامبر اکرم ﷺ بودیم که علیه السلام وارد شد. در این هنگام پیامبر فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، هر آینه این مرد و شیعه‌ی او در روز قیامت رستگار خواهد بود. سپس آیه‌ی هفتم از سوره‌ی مبارکه‌ی یتیمه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْبَرُّ»، همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام دادند، بهترین انسان‌ها هستند. پس از این حادثه هر گاه اصحاب پیامبر، علی را در حال آمدن می‌دیدند می‌گفتند: «خیر البرّ» (بهترین انسانها) آمد».^۱

۲ - ابن اثیر نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ خطاب به علیه السلام فرمودند: ای علی! تو در محضر خداوند وارد خواهی شد در حالی که،

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۲ و الدّرُّ المُثُور، ج ۸، ص ۵۸۹.



حُسَنٌ
رَحْمَةٌ
أَعْمَالُهُمْ
عَتْقَلٌ



۲

تو و شیعه‌ات از خداوند راضی هستید و خداوند نیز از شما راضی است و دشمن تو در محضر خداوند وارد خواهد شد در حالی که خشمگین است و با گردن گرفته، به دوزخ افکنده خواهد شد.^۱

۳- ابن حجر از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول آیه‌ی هفتم از سوره‌ی بیان^۲، به علی علیه السلام فرمود: منظور از بهترین انسانها تو و شیعه‌ات هستید.^۳

۴- در احادیث دیگری تعبیر شیعه‌ی ما آمده است که نشان می‌دهد، پیروان علی علیه السلام در حقیقت پیروان پیامبر اکرم ﷺ هستند.

ابن عساکر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: به تحقیق در بهشت چشمه‌ای است که از شهد گل شیرین‌تر، از کره نرم‌تر، از یخ خنک‌تر و از مشک خوشبوتر است. در آن چشمه گلی است که من و اهل بیت از آن آفریده شده‌ایم و شیعه‌ی ما از همان گل آفریده شده‌اند.^۴

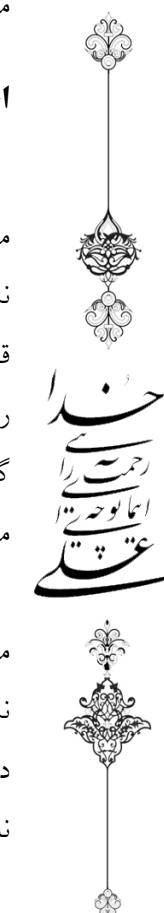
۵- زمخشri عالم بزرگ اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل کرده که روزی خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای علی! آنگاه که روز قیامت

۱. النهاية ابن أثیر، مادهٔ فَحَّة.

۲. از مفهوم این آیهی کریمه معلوم می‌شود که ایمان و عمل صالح باید توأم با یکدیگر باشند تا انسان بتواند به فضل الاهی به مقصد برسد. در غیر این صورت ایمان بدون عمل صالح، مفید نخواهد بود و عمل صالح بدون ایمان هم ارزشی ندارد.

۳. الصواعق المحرقة ابن حجر، بخش ۱۱.

۴. کتاب تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۳۱.



فرا رسد، من به ذیل عنایت خداوند مُتمسّک می‌شوم و تو به من متمسّک می‌شوی و فرزندانت به تو و شیعه‌ات به آنان تمسّک می‌جویند، آنگاه خواهی دید که ما را به کجا خواهند برد.^۱

احتیاج امّت به امام علیه السلام

خداوند پیامبر اکرم ﷺ را برای هدایت بشر فرستاد. حضرت مسلمانانی را از اطراف با اختلاف زبان و رنگ و نژاد دور یکدیگر جمع نمود. از طرفی خداوند قوانینی را به وسیله‌ی پیامبر، در دسترس مردم قرار داد. حال چگونه ممکن است پیامبر اکرم ﷺ هنگام رحلت، مردم را بدون سرپرست بگذارد و آنها را در اختلاف رها کند تا متفرق گردند؟ در حالی که می‌بینیم این عمل با سیره‌ی خود آن حضرت هم منافات دارد.

گاهی که پیامبر ﷺ می‌خواست به سفر برود برای مدینه سرپرست معین می‌کرد.^۲ همچنین هر لشکری را که می‌فرستاد بدون سرپرست نمی‌گذاشت. علاوه بر این که حضرت از نزدیکی رحلت خود هم خبر داشت و مردم را با خبر کرده بود و چنین نبود که رحلت آن بزرگوار ناگهانی باشد.

ممکن است برخی بگویند: همین قرآن برای مردم و هدایت آنان

۱. المل و البخل، ج ۶، ص ۱۰۴.

۲. به عنوان مثال در سفر تبوک که منافقین زیاد شده بودند «علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود ساخت».

کافی بود و پیامبر مردم را به همین قرآن سپرد و از میانشان رفت.

در جواب می‌گوییم: مگر در زمان ابوبکر و عمر کتاب خدا نبود؟ پس چرا آنان به کتاب خدا اکتفا نکردند و برای خود - به صورت انتصاب فردی یا شورایی - جانشین معرفی کردند؟ آری این مطلب بدیهی است که قانون را باید به دست مجری سپرد و قانون بدون مجری، به تنها ی مردم را از انحراف و سرگردانی نجات نمی‌دهد.

در قرآن کریم آمده است: **﴿وَكَيْفَ تَكُفُّرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلِي عَلَيْكُمْ آياتُ اللَّهِ وَفِيهِمْ رَسُولُهُ...﴾**^۱ چگونه کافر می‌شوید؟ در حالی که آیات

خداآنند بر شما تلاوت شده، و رسول خدا هم در میان شمامست. از این آیه معلوم می‌شود که دو چیز همراه با هم موجب حفظ مردم از انحراف و کفر است؛ تلاوت قرآن و وجود پیامبر. پس باید بعد از پیامبر نیز خلیفه‌ای باشد تا همچون پیامبر حافظ امت باشد.

در روایت متواتری که شیعه و سنتی از قول پیامبر نقل کرده‌اند آمده است: **﴿إِنَّى تارِكٌ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِرْتَى... لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضَ﴾**، من دو چیز گرانبهای را در میان شما به امانت می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را. این دو از یکدیگر جدا نمی‌گردند تا این که در کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند.

ترمذی، نسایی، صاحب مدارک و ... که از علمای اهل سنت هستند همه، این حدیث را نقل کرده‌اند.

مطلوب دیگر این که، کتاب خدا شامل همهی قوانین (به طور تفصیلی و جزء به جزء) نیست، بلکه به سنت پیامبر نیز احتیاج است. از این روی پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَايْهَا» من شهر علم، و علی دروازهی آن شهر است.^۱

- ۱- از لحاظ حفظ اجتماع و دفع دشمن.
- ۲- از لحاظ علم و اطلاع بر سنت پیامبر اکرم ﷺ.



خدا
رحمت را
امالوحت را
عشق تا



تصریح به ولایت علی علی‌الله‌ی در قرآن کریم و روایات^۱

دلیل اول - آیه‌ی ولایت

«إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».^۲

همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده، نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل سنت، روایات متعددی ناظر بر این که آیه‌ی فوق در شأن علی علی‌الله‌ی نازل شده، نقل گردیده که در برخی از آنها به مسأله بخشیدن انگشت، در حال رکوع اشاره شده و در برخی دیگر، تنها به نزول آیه‌ی شریفه در حق علی علی‌الله‌ی بسنده شده است.

این روایات را ابن عباس، عمران یاسر، عبد الله بن سلام، سلمة بن کهیل، انس بن مالک، عتبة بن حکیم، عبد الله ابی، عبد الله بن غالب، جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده‌اند. علاوه بر این افراد از خود امیر المؤمنین علی علی‌الله‌ی نیز این روایت در کتب اهل سنت نقل شده است.

در میان کتب معروف اهل سنت، بیش از سی کتاب یافت می شود که در میان آنها این حدیث نقل شده که از جمله‌ی آنها می‌توان این کتب را نام برد:

۱. تذکر: از باب اختصار فقط به ذکر پنج دلیل اکتفا می‌شود.

۲. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۵۵

محب‌الدین طبری در ذخار الغقیبی صفحه‌ی ۸۸

علامه شوکانی در تفسیر فتح القدير جلد ۲ صفحه‌ی ۵۰

علامه شوکانی در جامع الأصول جلد ۹ صفحه‌ی ۴۷۸

واحدی در اسباب النزول صفحه‌ی ۱۴۸

سیوطی در لباب التقول صفحه‌ی ۹۰

سبط بن جوزی در تذكرة صفحه‌ی ۱۸

شبانجی در نور الأبصر صفحه‌ی ۱۰۵

طبری در تفسیر طبری صفحه‌ی ۱۶۵

ابن حجر عسقلانی در الكافی صفحه‌ی ۵۶

رازی در مفاتیح الغیب جلد ۳ صفحه‌ی ۴۳۱

سیوطی در الدُّر المنشور جلد ۲ صفحه‌ی ۳۹۳

حسام الدین هندی در کنز العمال جلد ۶ صفحه‌ی ۳۹۱

فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه‌ی مذکور

نکته‌ی قابل توجه در آیه این است که شروع آن با لفظ «إنما» است. این

لفظ مفید حصر است، یعنی: «ولی و سرپرست شما فقط این افراد هستند».

* شاید رکوع به معنی خضوع باشد!

شکنی نیست که رکوع در این آیه‌ی شریفه، به معنای رکوع نماز

است نه به معنای خضوع و خشوع. چرا که در عرف شرع و اصطلاح

قرآن، هنگامی که لفظ «رکوع» به کار گرفته می‌شود به همان معنای



عرفی و اصطلاحی خود (یعنی رکوع در نماز) حمل می‌شود، و علاوه در شان نزول آیه روایات متعددی از طریق شیعه و سنّی نقل شده که همگی بر این دلالت می‌کنند که آیه‌ی شریفه در شان علی‌الله^{علیه السلام} وارد شده که در حال رکوع انگشت‌خود را به سائل بخشید. همچنین ذکر «یُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نیز خود شاهد بر این موضوع است؛ چرا که در هیچ موردی در قرآن کریم نداریم که تعبیر شده باشد، زکات را با خصوص بدھید، بلکه زکات را باید با اخلاص و عدم منت داد.

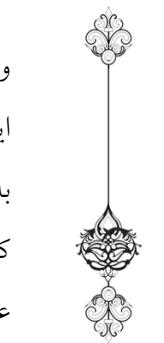
* شاید «ولی» به معنی دوست باشد!

همچنین شکی نیست که کلمه‌ی ولی در این آیه‌ی شریفه به معنای دوست و یا ناصر نیست؛ چرا که دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند؛ بلکه دوستی و نصرت، یک حکم عمومی است که همه‌ی مسلمانان را در بر می‌گیرد. همه‌ی مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند؛ حتی کسانی که زکات بر آنها واجب نیست.

* شاید منظور آیه شخص علی‌الله^{علیه السلام} نباشد!

عبد الحمید آلوسی عالم اهل سنت، در کتاب «نشر الالئی علی نظم الامالی»^۱ هنگامی که به این آیه می‌رسد می‌گوید: اگر منظور از آیه

۱. نثر الالئی، ص ۱۶۹.



خصوص علی است چرا با لفظ «الذین» که برای جمع است، آمده است؟ در حالی که لفظ جمع، قابل تطبیق بر یک نفر نیست. اما جواب بر اشکال: ۱. اگر حکمی به صورت عمومی صادر شود - برای تشویق دیگران - و سپس موضوع آن به حسب انطباق خارجی مقید به فردی خاص شود، این گونه سخن گفتن بسیار بلیغ‌تر می‌باشد. به عبارت دیگر این تعبیر یا به خاطر آن است که اهمیت موقعیت و نقش مؤثری که آن فرد در این کار داشته روشش شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود اگر چه مصدق آن منحصر در یک نفر باشد؛ برای آن نظایری در قرآن کریم وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

* «يَسْأَلُونَكَ مَا ذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ...»^۱

این سوره در مورد «عمرو بن الجموح» نازل شده است، که مردی سالخورده و پولدار بود. او از رسول خدا^{علیه السلام} پرسید «در راه خدا چه چیزی انفاق کنیم و به چه کسانی انفاق کنیم؟» که این آیه با لفظ جمع «یسألونک» نازل شد.^۲

* «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثُمَّنَأَ قَلِيلًاً أُولَئِكَ

لَا خَالِقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...»^۳

این آیه با وجودی که با لفظ جمع «الذین» آمده، در مورد یک نفر به



۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۵.

۲. الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۶ و تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

نام «عیدان بن اسوع الحضرمی» نازل شده است.^۱

* «...يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبَدِّلُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...».^۲

در این آیه‌ی شریفه از گروهی یاد شده است که «وعده‌ی نصرت خدا را از روی جهل و نادانی راست نمی‌پنداشتند و از روی انکار می‌گفتند آیا ممکن است ما را قدرت و فرمانی به دست آید»، در حالی که گوینده‌ی این کلام شخصی به نام «عبد الله بن سلول» سردسته‌ی منافقین است.

حُنَادِ
رَحْمَةَ رَأْ
إِنَّمَا لَوْ حَمَّةَ
عَنْ

* «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ...».^۳

در این آیه‌ی شریفه از مؤمنانی یاد شده است که مردمی به آنها گفتند: «لشکر بسیاری علیه شما مؤمنان فراهم شده». در حالی که منظور از لفظ «ناس» اول، که اسم جمع و دارای افراد بسیاری است، یک نفر به نام «نعمیم بن مسعود الأشجعی» است.

* «...الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...».^۴

در این آیه‌ی شریفه خداوند متعال با لفظ «الذین» از سخن جاهلانه-



حُنَادِ
رَحْمَةَ رَأْ
إِنَّمَا لَوْ حَمَّةَ
عَنْ



ی کسانی یاد می‌کند که خدا را فقیر و خود را غنی می‌پنداشتند. در حالی که قائل آن سخن، «حبی بن خطب» بود.

* «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا».^۱

این آیه در مورد یک نفر نازل شده که او «مرثد بن زید الغطفانی» است با وجودی که با لفظ جمع «الذین» بیان شده است.^۲

* «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...».^۳

خداؤند با لفظ جمع «یستفتونک» از عده‌ای یاد می‌کند که از پیامبر اکرم ﷺ در مورد کالله سؤال می‌کردند، در حالی که سؤال کننده تنها یک نفر یعنی «جابر بن عبد الله انصاری» بود.^۴

* «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَعْرِنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ...».^۵

این آیه در مورد «عبد الله بن صوریا» نازل شده؛ در حالی که با لفظ جمع «الذین» آمده است.^۶

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰

۲. تفسیر قرطبي، ج ۵، ص ۵۳ و تفسیر الإصابة، ج ۳، ص ۳۹۷

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۶

۴. تفسیر قرطبي، ج ۶، ص ۲۸ و تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۴۷

۵. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۴۱

۶. الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۱۱۵ و تفسیر القرطبي، ج ۶، ص ۱۷۷ و الأصابة، ج ۲، ص ۳۲۶

۱. الإصابة، ج ۳، ص ۵۱

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۴

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۳

۴. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۱

* «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنٌ...»^۱

همه مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه در مورد تنها یک نفر از منافقین نازل شده است.^۲ با وجود این که آیه با لفظ «الذین» که لفظ جمع است، موضوع توهین به ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌کند.^۳

* «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ...»^۴

این آیه در مورد یک نفر نازل شده، در حالی که با لفظ جمع «يَحْلِفُونَ» و «لِيُرْضُوكُمْ» آمده است.^۵

* «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَنَّا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا...»^۶

در این آیهی شریفه خداوند متعال با لفظ جمع از برخی منافقین یاد می‌کند که به گناه خود اعتراف کردند، در حالی که این آیه در مورد یک نفر نازل شده است و او «ابو لبایه انصاری» است.^۷

* «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...»^۱

خداؤند متعال در این آیه با لفظ جمع، از کسانی یاد می‌کند که ستمها در وطن خود از کافران کشیدند و در راه خدا مهاجرت کردند. در حالی که این آیه در مورد «رافع بن حریمله» نازل شده است.^۲

* «... وَالَّذِينَ يَتَغَيَّرُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا...»^۳

این آیهی شریفه با لفظ جمع «الذین، يتغرون و...» آمده است در حالی که در مورد غلام «حُوَيْطَبْ بْنُ عَبْدِ الْعَرَّى» نازل شده است.^۴

توجه: زَمَخْشَرِی مفسر اهل سنت در کتاب کشاف می‌گوید: این آیه در شأن علی عَلَیهِ السَّلَام نازل شده. و علت جمع آمدن ضمیر آن را این می‌داند که دیگران هم به چنین کاری پردازند تا از پاداش آن بهره‌مند گردند.^۵

۲. در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از لفظ مفرد به لفظ جمع تعییر می‌شود، مثلاً در آیهی مباھله^۶ می‌بینیم که کلمهی «نسائنا» به



حُنَاد
رَحْمَةَ رَا
أَمَّا لَوْحَمَتْ
عَنْ قَتْلَةَ



۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۱.
۲. تاریخ مدینة دمشق، ج ۸، ص ۶۶۸ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۲۴۴ و الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۷۱.
۳. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۳.
۴. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۶۲.
۵. تفسیر کشاف، ذیل آیهی (إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللهُ...).
۶. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.



حُنَاد
رَحْمَةَ رَا
أَمَّا لَوْحَمَتْ
عَنْ قَتْلَةَ



۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۱.
۲. هر چند در مورد نام او اختلاف است. برخی نام او را «جَلَّاسْ بْنُ سَوِيدْ» می‌دانند و برخی دیگر می‌گویند او «نبیهل بن حارث» و یا «عَتَابْ بْنُ قَشِير» بوده است.
۳. به عنوان مثال رجوع کنید به تفسیر جامع الأحكام قُرْطَبِی، ج ۸، ص ۱۲۲ و تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۲۴۱ و تفسیر الإصابة، ج ۳، ص ۵۴۹.
۴. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۲.
۵. تفسیر القرطبي، ج ۸.
۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۲.
۷. تفسیر القرطبي، ج ۸، ص ۲۴۲ و الروض الانف، ج ۲، ص ۱۹۶ [ج ۶، ص ۳۲۸].

صورت جمع آمده در صورتی که با توجه به شأن نزول‌ها منظور از آن خصوص فاطمه‌ی زهراء است. همچین «أنفسنا» جمع آمده است در صورتی که از مردان غیر از وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ و علی علیه السلام کسی در آن جریان نبود.

دلیل دوم - آیه‌ی تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱

ای رسول! آنچه را که از ناحیه‌ی پروردگارت به تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکردی بدان که رسالت را انجام نداده‌ای و خداوند تو را - در راه تبلیغ دین - از شر مردم حفظ می‌کند.

این آیه در روز غدیر خم، نازل شد و پیامبر اکرم ﷺ در خطبه‌ی مفصلی که در آن روز بیان شد، علی علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خود معرفی کرد و فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟... فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ عَلَىٰ مَوْلَاهِ...» آیا من از خود شما بر شما اولی نیستم؟ ... پس هر کس که من ولی و سرپرست او هستم، علی ولی و سرپرست اوست ... بعد از آن، مردم به نوبت با علی بیعت کردند و به او تبریک می‌گفتند.



محمد بن جریر طبری در کتاب الولاية^۱ حدیثی را از زید بن ارقم نقل می‌کند که در اواخر این حدیث از قول پیامبر اکرم ﷺ چنین آمده است: ... ای مردم! آنچه را که به شما گفتم تکرار کنید و به آن قائل شوید، و بر علی به عنوان امیر المؤمنین سلام دهید و بگویید حمد مخصوص خدایی است که ما را به واسطه‌ی ولایت علی هدایت کرد و اگر خداوند ما را به این امر هدایت نمی‌کرد ما خود هرگز نمی‌توانستیم به این امر هدایت شویم^۲ ... (و بعد می‌گوید): اوئین کسانی که با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند.

حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری^۳ در تفسیر خود می‌گوید: عمر به ملاقات علی علیه السلام رفت و به او گفت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب! امروز مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی!».

ابن اثیر در اسد الغایة^۴ نقل می‌کند که عمر بن خطاب در روز غدیر خم خطاب به علی علیه السلام عرض کرد: «ای پسر ابی طالب! امروز ولی هر مؤمنی شدی!».

امام حنبل، احمد حنبل در مسنده خود چنین نقل می‌کند: عمر به

۱. کتاب الولاية، ص ۲۱۶ تا ۲۱۴.

۲. «... قولوا مَا قُلْتُ لَكُمْ وَ سَلُّمُوا عَلَىٰ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُولُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَنَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ».»

۳. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۴۲۸.

۴. اسد الغایة، ج ۴، ص ۲۸. «... فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الخطَّابَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيًّا كُلًّا مُؤْمِنًّا».

ملاقات علی علیه السلام رفت و گفت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب! که امروز مولای هر زن و مرد مؤمنی شدی». ^۱

این بیعت و توقف پیامبر در غدیر خم، سه روز به طول انجامید و مردم جریان این واقعه را که در آخرین سال عمر شریف پیامبر اکرم علیه السلام و در حجّة الوداع، صورت گرفت به گوش دوستان و آشنايان خود رساندند تا جايي که حدیث غدیر راویان بسیاري پيدا کرد و در نقل روایت از حدّ تواتر هم گذشت.

در گروه راویان خطبهی غدیر، می‌توان از این افراد نام برد:

۱. امیر المؤمنین علی علیه السلام ^۲

۲. صدیقه طاهره فاطمه زهراء علیه السلام ^۳

۳. امام حسن مجتبی علیه السلام ^۴

۱. مسند احمد حنبل، ج. ۵، ص ۳۵۵ و ۱۱، ح ۱۸۰.

همچنین داستان تهنيت عمر در این کتابها هم ذکر شده است: مرآة المؤمنين، ص ۴۱ و حبیب السیر،

ج ۱، ص ۴۱۱ و مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۷۸ و الصواعق المحرقة، ص ۴۴ و

الكشف و البیان، ورقهی ۱۸۰ و ریاض النصرة، ج ۳، ص ۱۱۳ و الفصول الهمة، ص ۴۰ و نظم ڈرر

السمطین، ص ۱۰۹ و فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۴۹ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۸،

ص ۲۹۰، رقم ۴۳۹۲ و ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸ و سبط ابن جوزی در تذكرة

الخواص، ص ۲۹ و محب الدین طبری شافعی در ریاض النصرة، ج ۳، ص ۱۱۳ و جلال الدین سیوطی

در جمع الجوامع - ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۴۴ و ...

۲. مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۱۳۱۳ و ابن اثیر در کتاب البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۸۵ و

سیوطی در کتاب تاریخ خلفا، ص ۱۵۸ و در کتاب جامع الأحادیث، ج ۷، ص ۳۶۹، ح ۲۳۰۰۳.

۳. جزری شافعی در کتاب اسنی المطالب، ص ۴۹ و ۵۰.

۴. ذهبي در کتاب الغدير، ح ۱۱۹. شهاب الإيجي در توضیح الدلائل، ق ۱۹۷.

۴. امام حسین علیه السلام ^۱

۵. اُم سلمة ^۲

۶. اسماء بنت عمیس ^۳

۷. جابر بن عبد الله انصاری ^۴

۸. ابو عبد الله سلمان فارسی ^۵

۹. ابو یقطان عمار بن یاسر العنssi ^۶

۱۰. خزیمة بن ثابت انصاری ذو الشهادتین ^۷

۱۱. زید بن ارقم انصاری ^۸

۱۲. طلحة بن عبید الله تمیمی ^۹

۱۳. زبیر بن عوام فرشی ^۱

۱. ذهبي در کتاب الغدير، ح ۶۴ و حافظ عاصی در زین الفتی.

۲. جواهر العقدين، ورقهی ۱۷۴ و بیانیع المودة، ج ۱، ص ۳۸، باب ۴ و وسیله المآل، ص ۱۱۷، باب ۴.

۳. ابن عقدہ از او در کتاب الولاية روایت کرده است.

۴. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۶، رقم ۴۰۸۹ و تهذیب، ج ۷، ص ۲۹۶ و کفاية الطالب، ص ۶۱، باب ۱.

۵. فائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲۵۰ و اسنی المطالب، ص ۴۸.

۶. نصر بن مزاحم در کتاب وقعة صفين، ص ۳۲۸ و فائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۳۵ و ص ۳۱۵، ح ۲۵۰.

۷. سمهودی در جواهر العقدين، ورقهی ۱۷۱ و ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۶۹، رقم ۲۳۴۱ و

جزری در اسنی المطالب، ص ۴۸.

۸. مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۴۹۴، ح ۱۸۷۹۳ و ج ۵، ص ۵۰۲، ح ۱۸۸۴۱ و سنن الكبرى، ج ۵.

ح ۱۳۱، ح ۸۴۶۹.

۹. مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱ و حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۷۱ و خوارزمی در

مناقب، ص ۱۱۲ و سیوطی در جمع الجوامع و ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹۱.



حُسَن
رحمت را
امامو حمد
عَزَّتْ



حُسَن
رحمت را
امامو حمد
عَزَّتْ



حُسَن
رحمت را
امامو حمد
عَزَّتْ



۱۴. عمر بن خطاب^۲

۱۵. ابوبکر بن ابی قحافه^۳، ...

جایی برای انکار واقعیت نیست

با وجود تمام شواهد و قرایین موجود بر ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام که در روز غدیر خم به چشم می‌خورد، باز هم معاندان و کسانی که هوای نفس خود را بر گفتار حق، ترجیح می‌دهند به افسانه سرایی و فرار از واقعیت روی آورده‌اند، تا شاید بتوانند جوابی بر وجودان خفته‌ی خود بیابند و با خاموش کردن چراغ عقل بتوانند در گمراهی دیگران هم سهیم باشند.

به راستی می‌توان باور کرد، که واقعه‌ی «غدیر خم» مربوط به جریان تقسیم غنایم جنگی باشد!^۴! که در جریان تقسیم غنایم جنگی، سربازان از علی ناراحت شدند و پیامبر اکرم علیه السلام برای دفاع از عملکرد علی، مردم را در غدیر خم جمع کرد و منظورش از این همه سخن، تنها این بود که بگوید: «ای مردم! از دست علی ناراحت نباشید، چرا که کار او

۱. حافظ ابن مغازلی در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ص ۲۷، ۲۹ و أنسی المطالب، ص ۴۸.

۲. مودة القربى (المودة الخامسة) و ينابيع المودة، ج ۲، ص ۷۳، باب ۵۶ و البداية و النهاية ابن كثير، ج ۵، ص ۲۳۲، حادث سنہ ۱۰ھ و تاریخ بخاری، ج ۱، رقم ۱۱۹۱ و محب الدين طبرى در کتاب ریاض النظر، ج ۲، ص ۱۶۱ و کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام از احمد بنبل، ص ۱۴۵ ح ۲۱۱ و مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۹ و ...

۳. شمس الدین جزری شافعی در أنسی المطالب، ص ۴۸.

در تقسیم غنایم هیچ اشکالی نداشت!

به راستی می‌توان باور کرد، که منظور پیامبر اکرم علیه السلام از واقعه‌ی غدیر صرفاً تشویق مردم به محبت علی علیه السلام بوده باشد و این جریان هیچ ربطی به مسأله‌ی ولایت و سرپرستی امیر المؤمنین علی علیه السلام نداشته باشد!

آیا گویندگان این سخن، از یاد برده‌اند که اعراب، در هیچ زمانی برای مسأله‌ی محبت با کسی بیعت نکرده‌اند، و بیعت همواره بر امر حکومت و سرپرستی اطلاق می‌شده است؟

آیا سخن عمر در تبریک، به علی علیه السلام را از یاد برده‌اند؟ آیا از یاد برده‌اند که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: به علی به عنوان امیر المؤمنین سلام دهید؟ آیا امیر به معنای فرمانده نیست؟ و آیا با «محبت» ارتباطی دارد؟

نکاتی پیرامون واقعه‌ی غدیر:

۱. در کتاب مودة القربى از شهاب الدین همدانی چنین آمده که عمر بن خطاب در مورد روز غدیر خم چنین گفت: «نصب رسول الله علیاً علماً، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والا وعاد من عاده، وخذل من خذله، وانصر من نصره، اللهم أنت شهيدى عليهم». رسول خدا علیه السلام، علی علیه السلام را به عنوان علم منصوب کرد و فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا! هر آن کس که علی



را همراهی کند یاری کن، و هر که با علی دشمنی کند دشمنش بدار.
خوار گردان هر کسی که او را خوار کند و یاور باش هر که را یاورش
باشد. خدایا! تو خود شاهد من هستی بر این جمع.

عمر بن خطاب گفت: «به رسول خدا عرض کردم یا رسول الله! در
کنارم جوانی بسیار زیبا و خوش بوی دیدم که به من گفت: «ای عمر!
هر آینه رسول خدام^{علیه السلام} عقد و پیمانی را بسته که کسی جز منافق
نمی‌تواند آن را زیر پا گذارد». پس پیامبر دست مرا گرفته و فرمود: «ای
عمر! او از فرزندان آدم نبود بلکه جبرئیل بود که می‌خواست مطلبی را
که درباره علی گفتم به شما تأکید کند».^۱

۲. بعد از آن که رسول خدام^{علیه السلام} علی^{علیه السلام} را به عنوان خلیفه و
جانشین خود مشخص کرد، نعمان بن حارث فهری گستاخانه نزد
حضرت رفت و گفت: از طرف خدا به ما امر کردی که بگوییم؛ أَشَهَدُ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ بِذِيْرَفْتِيم. گفتی که جهاد و روزه و
زکات واجب است. این را هم قبول کردیم. آنگاه به همین امور راضی
نشدی تا این که این جوان را به خلافت منصوب کردی و گفتی: «هر
کس که من مولای او هستم علی مولای اوست». ای رسول خدا! آیا این
مطلوب از جانب توست یا از جانب خداوند؟

۱- قال عمر بن خطال: (قلت) يا رسول الله، و كان في جنبي شابٌ حسن الوجه طيب الريح، قال: «يا
عمر لَقَدْ عَقَدَ رَسُولُ اللهِ عَقْدًا لَا يَجْعَلُهُ إِلَّا مُنَافِقًا». فَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ عَلِيَّ فَلَمَّا
بَيَدِي فَقَالَ: «يَا عَمَرَ إِنَّهُ لَيْسَ
مِنْ وُلْدِ آدَمَ، لَكِنَّهُ جَبَرِئِيلُ أَرَادَ أَنْ يُؤْكَدَ عَلَيْكُمْ مَا قُلْتُهُ فِي عَلِيٍّ». این مطلب را شیخ قندوزی حنفی
در کتاب پنایع الموهّة صفحه ۲۴۹ ذکر کرده است.

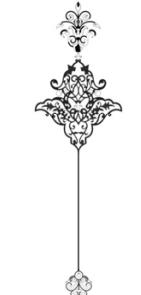
حضرت فرمودند: به خداوندی که خدایی جز او نیست قسم
می‌خورم که این مطلب از ناحیه خداوند بود.

سپس نعمان بن حارث در حالی که بر می‌گشت گفت: خدایا! اگر
این مطلب از ناحیه توست بارانی از سنگ بر سر من فرو فرست!
آنگاه همگان مشاهده کردند که سنگی از آسمان بر سرش افتاد و در دم
جان داد و خداوند هم این آیه را نازل فرمود:
«سَأَلَ سَائِلٌ بَعْذَابٍ وَاقِعٌ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ
ذِي الْمَعَارِجِ ۚ».^۲

۳. از سوره‌ی مائدہ آیه‌ی ۶۷ مشخص می‌شود که وجود مقدس
پیامبر اکرم^{صلوات الله عليه وسلم} از ابلاغ این امر هراس داشت. خود آن حضرت
در خطبه‌ی غدیر فرمودند: از جبرئیل خواستم که مرا از تبلیغ این امر
معاف کند، چرا که می‌دانم متّقین کم هستند و منافقین و حیله‌گران زیاد

۱- سوره‌ی معراج، آیات ۲۱-۲۲.

۲- ابوبکر نقاش موصی در تفسیر خود شفاء الصدور و ابو اسحاق ثعلبی نیسابوری در تفسیر الكشف
و البيان، ورقه ۲۳۴ و حاکم ابوالقاسم حسّکانی در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۳، رقم ۱۰۳۳ و
قرطی در تفسیر خود در ذیل آیه مذکور و سبط ابن جوزی در تذكرة الخواص، ص ۳۰ و شیخ
ابراهیم بن عبد الله الیمنی اوصایب الشافعی در کتاب الإكتفاء فی فضل الأربعۃ من الخلفاء و شیخ
الاسلام حموی در کتاب فرائد السقطین باب پائزدهم، ج ۱، ص ۵۳ و شیخ زرندی حنفی در دو
کتاب معراج الوصول و نظم دُرُر السقطین، ص ۹۳ و نورالدین ابن صباغ مالکی مکّی در الفصول
المهمّة، ص ۴۱ و ابو السعود العمادی در تفسیر ارشاد السليم الى مزایا القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۹ و
شمس الدین الشربیینی القاهری الشافعی در تفسیر السراج المنیر، ج ۴، ص ۲۸۰ و الشیخ عبد الرحمن
الصفوی در نُزَھَةِ المَجَالِسِ، ج ۲، ص ۲۰۹، و... .



ناج برای عربها به شمار می‌روند.

پادشاهان فارس وقتی که به قدرت می‌رسیدند تاج گذاری می‌کردند و عربها برای تاج، بدلهٔ جز عمامه نداشتند، از این روی در میان عرب رسم بود که عمامه را فقط بزرگان پر سر می‌گذاشتند.^۱

شَبَلْنِجَى در کتاب نور الابصار^۳ یکی از القاب رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} را «صاحبُ التاج» شمرده است و می‌گوید: علت این نامگذاری آن است که عمامه‌ها برای عرب به منزله‌ی تاج هستند.

با توجه به این مطلب، وجود مقدس رسول اکرم ﷺ در روز غدیر خم عمامه‌ای را با شکلی خاص، که نشان از عظمت و جلالت داشت
بر سر علمی علیه ﷺ گذاشت.^۳

حافظ عبد الله بن أبي شيبة، و أبو داود طيالسي^٤، و ابن منيع بغوی، و ابویکر یعقوبی^٥، از امیر المؤمنین علی^{علیہ السلام} این گونه روایت می کنند که حضرت فرمود: «رسول خدا^{صلوات‌الله علی‌ہ} در وز غدر خُم عمامه‌ای ب س م

^١. تاج العروس، ج ٢، ص ١٢ و ج ٨، ص ٤١٠.

٢٦. نور الإبصار، ص ٥٨.

٣. السبط المجيد، ص ٩٩ و كنز العمال، ج ١٥، ص ٤٨٣ و حافظ ديلمی در الفردوس، ج ٣، ص ٨٧
 ٤٢٤٦ و ابن اثير در النهاية، ج ٢، ص ١٦٠ (ج ٢، ص ٣٤٥) و حافظ ابو عليع در معرفة الصحابة، ج ١،
 ص ٣٠١ و محب الدين طبرى در رياض النضرة، ج ٣، ص ١٧٠ و حافظ ابو سعيد الشاشى در فرائد
 السبطين، ج ١، ص ٧٦، باب ١٢، ح ٤٢ و جمال الدين زرندي حتفى در دُرَر السبطين، ص ١١٢ و
 حلبي در السيرة الحلبية، ج ٣، ص ٣٤١ و ...

٤. مسند أبي داود الطيالسي، ص ٢٣، ح ١٥٤.

٥. كنز العمال، ج ١٥، ص ٤٨٢، ح ٤١٩١١



شده‌اند.

آری! پیامبر اکرم ﷺ از این خوف داشت کسانی که به طمع رسیدن به مقام و منصب به اسلام گرویده بودند و امید آن را داشتند که بعد از او به پست و سمتی برستند به یکباره سورش کنند و همه‌ی زرحمات بیست و سه ساله‌ی او را از بین ببرند و نهال نو پای اسلام را از ریشه برکنند. از این روی خداوند متعال بعد از این که به پیامبر خود فرمان داد که امر ولایت علی ﷺ را به مردم ابلاغ کند فرمود: «... والله يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱ خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد.

۴. سیوطی در جامع الصغیر^۲ و ابن اثیر در النهاية^۳ چنین نقل می‌کنند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الْعَمَائُ تِيجانُ الْعَرَبِ» عمامه‌ها به منزله‌ی

۱. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۶۷

در واقعه‌ی غدیر، منافقین زیادی در کمین نشسته بودند تا در فرست متناسب به مطامع دنیاگی و امیال نفسانی خود پرسند. عذایار از آنها با محافظه کاری خود نمی‌خواستند تقاب از چهره‌ی خود کنار زنند، به همین جهت سکوت کرده و لب به اعتراض نگشادند. نعمان بن حارث فهری - که در مطلب دوم بحث، از او یاد شد - از آن دسته منافقینی بود که دیگر توانست طاقت بیاورد و نفاق و کینه‌ی خود نسبت به خاندان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله را در دل کتمان کند. به همین جهت صریحاً نسبت به این تصمیم پیامبر صلی اللہ علیہ و آله موضع گیری کرد. رفتار نعمان می‌توانست جرقه‌ای برای روشن کردن آتش فتنه در میان مسلمانان، و جسور شدن دیگر منافقین و سنت ایمانها باشد، اما خدای سبحان به مقتضای وعدی «اللّٰهُ يَصْمِّكُ مِنَ النَّاسِ» که به پیامبر خود داده بود با عذاب خود فتنه‌ی او را در جا خاموش کرد تا دیگر منافقین حساب کار دستشان بیاید و از شورش و فتنه صرف نظر کنند.

٢. الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٩٣، ح ٥٧٢٣

^٣. النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ١، ص ١٩٩.

گذاشت و ادامه‌ی آنرا به پشتم انداخت» و در جای دیگر آمده که: «یک طرف آنرا به روی شانه‌هایم انداخت» و بعد حضرت رسول ﷺ فرمود: «خداؤند در روز بدر و حُنین مرا با ملائکه‌ای که چنین عمامه‌ای بر سر داشتند، یاری کرد» و فرمود: «عمامه، سپر و مانعی بین کفر و ایمان است».^۱ حافظ دیلمی^۲ از ابن عباس نقل می‌کند، هنگامی که رسول خدا ﷺ عمامه‌ی خود^۳ را بر سر علی علیه السلام گذاشت، به او گفت: «ای علی! عمامه تاج عرب است».

دلیل سوم - مهمانی پیامبر اکرم ﷺ در اوایلبعثت.

در اوایل اسلام پیامبر اکرم ﷺ مأمور شد، دعوت به دین خدا را ابتدا از میان آشنایان خود شروع کند. به همین دلیل آنها را به خانه‌ی خود دعوت کرده و به آنها فرمود: «کدامیک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟». پیامبر

۱. «عَمَّنْسَى رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمُّ بِعَمَّامَةٍ، فَسَدَّلَهَا خَلْفَنِي» وَ فِي لِفْظِ: «فَسَدَّلَ طَرْفَهَا عَلَى مِنْكِي». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمْدَنَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنِينٍ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمُونَ هَذِهِ الْعِمَامَةِ». وَ قَالَ: «إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِزَةٌ بَيْنَ الْكُفُرِ وَ الْإِيمَانِ».

۲. الفردوس بمؤلف الخطاب، ج ۳، ص ۸۷، ح ۴۲۴۶.

۳. عمامه‌ی حضرت «صحاب» نام داشت.

۴. این سخن از پیامبر اکرم ﷺ در اصطلاحات علم منطق یک قضیه‌ی حقیقیه است. چون حضرت با علم خود می‌دانستند که در این جریان کسی جز علی اعلام آمادگی نمی‌کند، خواستند تا از فرصت استفاده کنند تا برای اولین بار موضوع خلافت علی را به همه گوشزد کنند. امری که در تمام طول رسالت خود به کرات با مردم در میان گذاشتند، آن هم به گونه‌ای که برای هیچ کس جای هیچ گونه تردیدی باقی نماند که خلیفه‌ی بعد از حضرت رسول ﷺ علیه السلام می‌باشد.



اکرم ﷺ سه بار این سخن را تکرار کرد؛ اما در هر سه بار، تنها علی علیه السلام بود که آمادگی خود را اعلام کرد.

بعد حضرت فرمود: «ای مردم! این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست...»^۱

دلیل چهارم - روایات دیگری از پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ما تُرِيدُونَ مِنْ عَلَىٰ (ثلاثًا) إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» از علی چه می‌خواهد؟ (و این کلام را سه بار تکرار کرد) همانا علی از من است و من از او هستم، او سرپرست اهل ایمان بعد از من است.^۲

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «از علی بدگویی نکنید،^۳ او از من است و من از او هستم، او پس از من سرپرست شماست».^۴

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳ و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱ و مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰ و متنی در کنز العمال، ج ۶، ص ۲۹۲ و ۲۹۸.

۲. غایة المرام، ص ۴۸۸ و سنت تمذی، ج ۵، ص ۶۳۲ و المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹ و المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۴.

۳. منافقینی که همواره در صدد خاموش کردن نور اسلام بودند به دلیل محبویت و موقعیت خاص اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ، نمی‌توانستند آنگونه که دوست دارند بغض و کینه‌ی خود را در سوره وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ علی کنند، (هر چند که آن حضرت هم، از آزار و اذیت آنها در اسان نبود) لذا به منظور ضربه زدن به پیامبر اکرم ﷺ، سراغ کسی می‌رفتند که نزدیک‌ترین فرد به پیامبر، و مدافع دین اسلام باشد. آنها علی ظاهر را از هر طرف مورد هجوم کینه‌های خود قرار داده او را آماج توهین‌ها و تهمت‌های خود قرار می‌دادند.

۴. مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷ و نسایی در السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۳ و حاکم در المستدرک



پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «خدا ولی من و من ولی هر مؤمنی هستم و هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست». ^۱

بُرییده از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که حضرت فرمودند: «ای بُرییده! آیا من اولی به مؤمنین از خودشان نیستم؟ پس هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست». ^۲

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «یا علی! انت ولی کل مؤمن بعده» ^۳ ای علی! تو بعد از من سرپرست همهی مؤمنان هستی.

دلیل پنجم - حدیث منزلت:

در جریان غزوهی تبوک، منافقین قصد داشتند از غیبت طولانی مدت پیامبر نهایت استفاده را ببرند و بعد خروجش از مدینه، حکومت نو بنیاد اسلامی را واژگون نمایند. پیامبر اکرم ﷺ که از این واقعه مطلع شد، علی ﷺ را همراه خود نبرد و فرمود: تو سرپرست اهل بیت و خویشاوندان من و گروه مهاجر هستی، و برای این کار جز من و تو کسی دیگر شایستگی ندارد. این کار نقشه‌ی توطئه‌گران را به هم ریخت. از این رو شایعه کردند که علی به خاطر دوری راه و شدّت گرما، از شرکت در این نبرد امتناع ورزیده است.



حُدَى
رَحْمَةُ رَأْيِ
إِمَامٍ وَحْدَةٍ
عَظِيمٌ



شنیدن این سخنان برای علی ﷺ که در دفاع از اسلام و مبارزه با دشمنان، نظری نداشت بسیار سنگین بود؛ لذا با اندوه فراوان، موضوع را به پیامبر ﷺ اطلاع داد و از آن حضرت تقاضا کرد که او را هم با خود به میدان جنگ ببرد. پیامبر اکرم در پاسخ، کلمه‌ی تاریخی خود را در شأن علی ﷺ بیان کرد.

حضرت فرمود: علی جان به مدینه برگرد! ... أما ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى؟ آیا خشنود نمی شوی که بگوییم مثل تو نسبت به من، مثل هارون است نسبت به

موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست!

همچنین پیامبر اکرم ﷺ به دفعات خطاب به علی ﷺ می فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى» ^۱ جایگاه تو نزد من همانند جایگاه هارون است نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

۱. بخاری در صحیح خود در باب فضائل علی ؓ، ج ۴، ص ۲۵۰، ح ۳۷۰۶ [ج ۱۲، ص ۴۷۳] و ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۴۴۱۶ [ج ۱۴، ص ۳۵۲] و احمد حنبل در مسنده، ج ۱، ص ۱۷۴ و ابو داود طیالسی در مسنده ابی داود، ج ۱، ص ۲۸ و تاریخ ابی جریر طبری، ج ۲، ص ۳۶۸ و حافظ محمد بن ماجه در مسننه ابی داود، ج ۱، ص ۴۵ و یتایبع المودة به نقل از ابی مسکویه، ص ۴۸۴ [ج ۳، ص ۱۵۷، باب ۹۲] و سنن، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱ و یتایبع المودة به نقل از ابی مسکویه، ص ۴۴۵ و شیخ احمد عجلی شافعی در ذخیره ابوالحسن مسعودی شافعی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۵ و شیخ احمد عجلی شافعی در ذخیره المال و جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳ [ج ۵، ص ۵۹۶، ح ۳۷۷۲۴] و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸ [ج ۳، ص ۱۱۷، ح ۴۵۷۵] و مسلم در صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۲، ح ۳۲ کتاب فضائل الصحابة و حافظ کنچی در الکفایه، ص ۲۸، [ص ۸۵، باب ۱۰] و بدخشنانی در نزول الابرار، ص ۱۵ [ص ۴۷] و ابن حجر در الإصابة، ج ۲، ص ۵۰۹، رقم ۵۶۸۸.

علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۱۱۹.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲. مسنند احمد حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷ و المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱.

۳. المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴ و ص ۱۱۱ و صواعق ابی حجر، ص ۱۰۳ و مسنند احمد حنبل، ج ۱ ف ص ۳۳۱ و ح ۴۲۸ ص ۴۲۸.

سندهیث منزلت:

سندهیث منزلت، بسیار قوی است و کسی در صحّت آن شک نکرده است. حتی ذہبی عالم اهل سنت، با وجود لجاجت‌های زیاد این حدیث را انکار نکرده و در کتاب «تلخیص المستدرک» بر آن صحّه گذاشته است و ابن حجر هیتمی نیز که در دشمنی با شیعه معروف است این حدیث را، در کتاب «الصواعق المحرقة» نقل کرده و می‌گوید: «المان حدیث شناس قائل به صحّت آن هستند». ^۱ سیوطی هم در کتاب «جمع الجوامع» چنین می‌گوید: «احمد حنبل این روایت را در ج ۳، ص ۳۲، رقم ۱۱۲۹۰ ذکر کرده و هیثمی در ج ۹، ص ۱۰۹ در رابطه با روایت احمد می‌گوید: رجال روایت احمد رجال صحیحی هستند». ^۲ بخاری نیز که همواره در نقل فضایل اهل بیت عصمت و طهارت کوتاهی می‌کرده، آن را در کتاب «صحیح بخاری» نقل کرده و افرادی مثل معاویه و سعد بن ابی وفاص که همواره علی علیه السلام را دشنام می‌دادند و با او دشمنی می‌کردند نتوانستند این روایت را مخفی نگاه دارند و در شمار راویان این حدیث هستند.

ابن تیمیه دربارهی حدیث منزلت گفته است: «إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ

۱. الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۲۲ (فصل پنجم، شبھه ۱۲)

۲. جمع الجوامع یا الجامع الكبير سیوطی، جزء ۱، ص ۶۰۸۰

آخرجه أحمد (۱۱۲۹۰)، رقم ۳۲/۲) : قال البهيمي (۱۰۹/۹) : رجاله رجال الصحيح.

صَحِيقُ بلا رِيبَ ثَبَتَ فِي الصَّحَيْحَيْنَ وَغَيْرِهِما^۱. این حدیث، بدون شک صحیح است؛ و در صحیحین (صحیح مسلم و صحیح بخاری) و غیر آن دو ثبت گردیده است.

دلالت حدیث منزلت، بر ولایت علی علیه السلام

در سوره‌ی اعراف آمده است که: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أُخْلَقْنِي فِي قَوْمِي^۲» موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قوم باش.

با توجه به این آیه، یکی از منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام جانشینی او است؛ پیامبر اکرم ﷺ نیز، همهی منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام را - بجز نبوت - برای علی علیه السلام اثبات نمودند؛ پس علی علیه السلام خلیفه‌ی بلا فصل پیامبر اکرم ﷺ است.

طرح همین استدلال با بیانی دیگر:

۱. یکی از منزلت‌های هارون علیه السلام این بود که اگر پس از موسی علیه السلام باقی می‌ماند، جانشین او می‌شد؛ زیرا در زمان حیات موسی علیه السلام جانشین وی شد. اگر با وجود او دیگری جانشین موسی علیه السلام شد، بیانگر نقصی در مقام هارون علیه السلام بود، که با مقام نبوت او سازگاری نداشت.



حُنَدَ رَجَمَتْ رَأَى اَمَّا لَوْحَمَتْ عَتْقَتْ



حُنَدَ رَجَمَتْ رَأَى اَمَّا لَوْحَمَتْ عَتْقَتْ



۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۲۲۰.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

۲. پیامبر ﷺ در حدیث منزلت همهٔ منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام را - به جز پیامبری - برای علی علیه السلام اثبات کرده است.

۳. پس جانشینی پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام ثابت می‌گردد.^۱

۱. در استدلال به حدیث منزلت بر امامت حضرت علی علیه السلام دو مطلب باید اثبات شود: یکی این که حدیث منزلت بر همهٔ منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، همهٔ منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام داخل در مستثنی منه است. دیگر این که خلافت و امامت هارون علیه السلام از جمله منزلت‌های او نسبت به موسی علیه السلام بوده است. اینک به تبیین این دو مطلب می‌پردازم:

تبیین مطلب اول:

کلمه «منزلت» در حدیث منزلت، اسم جنس است که به هارون (اسم علم) اضافه شده است و به اعتراف مشایخ علم اصول، اسم جنس مضار، از ادوات عموم است. به عنوان مثال عضد الدین ایجآ که صیغه-هایی را که برای عموم وضع شده‌اند بر می‌شمارد، اسم جنس مضار را هم از آن جمله دانسته است «و منها اسم الجنس المضاف كذلك، اي معروفاً تعريف جنس، أو مضار». [شرح مختصر الأصول ج ۲ ص ۱۰۲].

در حدیث هر گاه مطلبی گفته شود و استثناء از آن جایز باشد، آن مطلب بر عمومیت دلالت می‌کند. در حدیث منزلت، پس از جمله «أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» نبوت استثناء شده است (إِلَّا أَنْتَ لَا تَنْبَأُ بعده)، بنابراین، مقصود از مستثنی منه، همهٔ منزلت‌هایی است که هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام داشته است، و آچه عرفًا مستثنی است همانند نسبت به پادری است که هارون نسبت به موسی دارا بوده است، ولی در مورد علی علیه السلام نسبت به پیامبر گرامی ﷺ صادق نیست.

تبیین مطلب دوم:

بسیاری در «منهج الوصول» گفته است: «و جواز استثناء معیار عمومیت است، زیرا استثناء چیزی را از مستثنی منه خارج می‌کند که اگر استثنای نمی‌شد، در مستثنی منه مدرج بود».

اشکال: دھلوی، خلافت هارون علیه السلام را مقدم به زمانی فرض کرده است که موسی علیه السلام در میقات بوده است و با بازگشت وی از میقات پایان یافته است. بنابراین خلافت علی علیه السلام نیز به زمانی که پیامبر ﷺ به سفر تبوک رفته بود اختصاص داشته و با بازگشت پیامبر ﷺ به مدینه پایان یافته است.

تحقیقی پیرامون کلمهٔ مولی

اشکال: ممکن است برخی گمان کنند که منظور از کلمهٔ «مولی» در موارد ذکر شده «دوست» است. یعنی منظور پیامبر اکرم ﷺ این بوده است که: «هر کس که من دوست اویم پس علی هم دوست اوست».

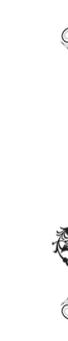
جواب: این فرضیه نادرست است، زیرا سخن حضرت موسی علیه السلام که قرآن کریم از آن گزارش داده مطلق است و مقید به زمان خاصی نیست. «و قال موسى لأخيه هارون أخلفنى في قومى». درست است که وی این سخن را هنگامی که می‌خواست به میقات برود فرمود، و هر گاه مدلول حکم اطلاق داشته باشد، خصوصیت مورد آن را مقید نمی‌سازد. مانند این که اگر به فردی که طهارت ندارد و دست به آیة الکرسی بزند گفته شود: «فرد غیر طاهر نباید قرآن را مسّ کند»، مفاد این حکم که اطلاق دارد بر تمام آیات قرآن منطبق می‌شود، و به دلیل این که مورد خاص است، مقید نمی‌گردد. آری! آنچه می‌توان گفت این است که ملاک خلافت و نیابت، غایبت در مستخلف عنه، یا عدم امکان دسترسی به او است. بنابراین، با حضور وی و امکان دسترسی به او، خلافت و نیابت، متغیر خواهد بود؛ ولی روشن است که آنچه با حضور مستخلف عنه متغیر می‌شود، فعلیت خلافت است، نه استحقاق و شائینت آن. بر این اساس، اگر مستخلف عنه پس از بازگشت، خلیفه و نایب خود را عزل نکند و از آغاز نیز خلافت و نیابت او را به آن مورد یا زمان خاص مقید نکرده است، هر گاه بار دیگر به سفر رود یا شرایطی پیش آید که دسترسی به او ممکن نباشد و او تواند به طور مستقیم به رتق و فتق امور پیربدار مردم به کسی که قبلًاً به عنوان جانشین او تعیین شده بود رجوع می‌کنند و تصمیم‌های او معتبر به شمار می‌رود.

اشکال: منزلت خلافت برای هارون علیه السلام از آن جهت برای او پس از موسی علیه السلام ثابت است که او پیامبر بود، پس نبوت هارون علیه السلام سبب خلافت او بود، و چون علی علیه السلام پیامبر نیست، پس خلافت هم برای او ثابت نیست.

جواب: مقام نبوت با امامت ملازمه ندارد، و می‌توان فرض کرد که فردی پیامبر باشد ولی امام نباشد. بنابراین، نمی‌توان خلافت و امامت هارون علیه السلام را لازمهٔ لا یندک نبوت او دانست و سپس به دلیل این که علی علیه السلام پیامبر نیست، خلافت و امامت را از او نفی کرد. بنابراین نقش نبوت هارون علیه السلام در خلافت و امامت او، در بقای آن است نه در حدوث آن. حدوث خلافت و امامت او ناشی از جعل و نصب حضرت موسی علیه السلام است که به او فرمود: «أَخْفَنْتَ فِي قَوْمٍ».



حُدَى
رَحْمَةٌ
إِلَيْهِ
عَزَّتٌ



حُدَى
رَحْمَةٌ
إِلَيْهِ
عَزَّتٌ



جواب: در مبحث الفاظ وقتی که شک می‌کنیم لفظی در کدامیک از معانی خود استعمال شده، به فهم مردمی که در محل استعمال لفظ حضور داشته‌اند رجوع می‌کنیم تا بینیم آنها از این لفظ - که در معانی مختلفی اشتراک دارد - کدام معنا را فهمیده‌اند. این کار از اصول عقلایی است چرا که متکلم باید به گونه‌ای سخن بگوید که کلامش برای مخاطب قابل فهم باشد.

با رجوع به آثار و اشعار کسانی که در محل ایراد خطبه‌ی غدیر حاضر بودند کاملاً مشخص می‌گردد که منظور حضرت رسول ﷺ از کلمه‌ی مولی، سرپرستی و جانشینی بوده است نه دوستی و محبت.

خدود علی ﷺ در نامه‌ای که، در جواب معاویه نوشته فرمود: **وَأَوْجَبَ لِي وَلَا يَتَّهِ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ** رسول خدا، در روز غدیر خم ولايت خود را برای من، بر شما واجب کرد

حسان بن ثابت شاعر معروف، که در روز غدیر خم حضور داشت درباره‌ی آن روز چنین سروده است:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلَى فَإِنَّنِي رَضِيْتُكْ مِنْ بَعْدِ إِمَامًا وَهَادِيًّا
پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمود: برخیز ای علی! همانا من به این خشنود هستم که بعد از من امام و هادی مردم باشی.
افرون بر این افرادی چون؛ «عبدی کوفی»، «کمیت بن زید اسدی»، «عمرو بن عاص صاحبی»، «محمد بن عبد الله حمیری» نیز ولايت را به

معنای سرپرستی ذکر کرده‌اند و به دنبال آنها عالمان به لغت از مولی معنای خلافت و سرپرستی را فهمیده‌اند. افرادی مثل: «دابل خزاعی»، «حمانی»، «امیر ابی فراس»، «علم الهدی سید مرتضی»، «سید شریف رضی»، «حسین بن حجاج»، «ابن رومی»، «شامچ»، «صنوبری»، «مفجع»، «صاحب عباده» و بسیاری دیگر از علمای لغت که همگی چنین معنایی را برداشت کرده‌اند.^۱

اما علاوه بر این مطلب شواهد فراوانی وجود دارد که کلمه‌ی مولا در اینجا به معنای «سرپرستی» و «حاکمیت» است؛ که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

دلیل اول: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: **«أَلْسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ»**. این جمله دلالت می‌کند بر اولویت پیامبر بر مردم در امور حکومتی و جان و مال آنها. اما اینکه بعد از این جمله فرمود: «پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست» یعنی هرچه (از ولايت تصرف و اولویتی که ذکر شد) برای خودم بود همه را به علی واگذار کرد.

دلیل دوم: عمر بن خطاب در لحظه‌ای که با علی ﷺ بیعت می‌کرد کلماتی را به زبان جاری کرد^۲ که صراحة در امامت و سرپرستی علی ﷺ داشت.

دلیل سوم: مردم بعد از سخن پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم، به



حُسَن
رَحْمَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ
عَنْ قَبْلِهِ



حُسَن
رَحْمَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ
عَنْ قَبْلِهِ



۱. رجوع شود به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۳۴۰ و ۳۴۲ (از کتب شیعه)

۲. گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب که امروز مولای هر زن و مرد مؤمنی شدی.

سوی علی علیه روانه شدند و به او تهنیت گفتند و با او بیعت و مصافحه کردند. این بیعت و عرض تبریک سه روز به طول انجامید. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر منظور از «ولایت» دوستی باشد، آیا تا این اندازه اهمیت دارد که مردم، سه روز در آن هوای گرم توقف کنند و یکیک به حضرت تبریک بگویند؟!

دلیل چهارم: آنچه مسلم است این است که در روز غدیر خم، مردم با علی علیه بیعت کردند. پر واضح است که بیعت در امر خلافت و حکومت است نه در اظهار دوستی و موئت!

دلیل پنجم: طبری، عالم اهل سنت روایت می‌کند پیامبر اکرم علیه خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! آنچه را که به شما گفتم بگویید، و بر علی به عنوان امیر المؤمنین سلام دهید...».^۱

دلیل ششم: از روز غدیر خم به عنوان روز نصب علی علیه به عنوان عالم و امام یاد شده، تا جایی که خود عمر بن خطاب در مورد روز غدیر خم گفت: «نصب رسول الله علیاً علماء» رسول خدا، علی را به عنوان فرمانده و پرچمدار امت منصوب کرد.

همچنین ابن ابی الحدید در کتاب خود، مطلبی را از عمر نقل می‌کند که به ابن عباس گفت: «به خدا قسم علی برای تصدی امر خلافت بر همه اولویت داشت، مگر اینکه ما از دو چیز نا خرسند بودیم؛ یکی

۱. ... قولوا ما قلنا لكم و سلموا على علىٰ بِإِمَرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُولُوا: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدَا لِهَا وَ مَا كَنَّا لِنَهَتِي لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللّهُ».

جوانی او، و دیگری محبت او به بنی هاشم!»^۱

دلیل هفتم: روایت‌هایی است که پیامبر اکرم علیه، در تفسیر معنای مولی بیان فرمودند و علمای اهل سنت هم به برخی از آنها اشاره کرده‌اند.^۲ قرشی نقل می‌کند در مورد معنای «من کنت مولا فعلى مولا» از رسول خدام علیه سؤال شد. حضرت فرمود: خداوند مولای من است و او از خودم اولی بر من است و با وجود این ولایت دیگر من اراده و اختیاری در مقابل آن ندارم، من هم مولای مؤمنین هستم و اولاًی بر مؤمنین از خودشان می‌باشم و با وجود ولایت من آنها دیگر اراده و اختیاری ندارند، پس علی هم در همه امور مولا آنها و اولاًی بر آنهاست و با وجود ولایت او کسی اراده و اختیاری ندارد.^۳

۱. شرح نهج البلاغه ای ابی الحدید معترضی، ج ۶، ص ۵۰، خطبه ۶۶ و ج ۱۲، ص ۸۲، خطبه ۲۲۳.

۲. ...کان الاولی بهما إكراماها و احترام منزلها لكتهما خافا الفرقه و أشفقا من الفتنه ففعلا ما هو الأصلاح بحسب ظفهم....». «...قال كرهناه على حداثة السن و حبه بنى عبد المطلب...».

در تمہید باقلانی، از پیامبر اکرم علیه نقل شده است که حضرت فرمود: «من تقدّم على قومٍ من مسلّمين و هو يرى أنَّ فيهم من هو أفضَل مِنْهُ خَانَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی: کسی که بر گروهی از مسلمین پیشی گیرد در حالی که می‌داند در میان آنها با فضیلت‌تر از او هست همانا به خدا و رسولش و مسلمانان خیانت کرده است.

[تمہید باقلانی ص ۱۹۰].

۲. رجوع شود به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۳۸۶ (از کتب شیعه).

۳. مسنند شمس الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۲، باب ۷.

قال رسول الله علیه: «الله مولاى أولى بي من نفسى لا أمر معه و أنا مولى المؤمنين أولى بهم من أنفسهم لا أمر لهم معنى و من كنت مولا أولى به من نفسه لا أمر له معنى فعلى مولا أولى به من نفسه لا أمر له معه».



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّ
أَمَّا لَوْ حَرَّةٌ
عَنْ



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّ
أَمَّا لَوْ حَرَّةٌ
عَنْ



دلیل هشتم: همان‌گونه که از کتب اهل سنت نقل شد پیامبر اکرم ﷺ در روز غدیر خم عمامه‌ی خود را بر سر حضرت گذاشتند و از آن تعییر به تاج کردند. پر واضح است که اگر معنای ولایت دوستی بود، دیگر این کار معنایی نداشت.

دلیل نهم: علاوه بر آن روایت‌های فراوانی هم داریم که از نصب علی علیه السلام به خلافت، با عنوانین دیگری، غیر از عنوان ولیٰ یاد کرده است؛ مانند کلامی که پیامبر اکرم ﷺ در دعوت خویشاوندان خود، به اسلام بیان فرمود.^۱ همچنین حدیث منزلت که به خوبی بر جانشینی علی علیه السلام دلالت دارد.^۲

یک اعتراف بزرگ از ابن ابی الحدید معتزی

ابن ابی الحدید معتزی می‌نویسد: به استادم نقیب گفتم، از این روایات معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را خلیفه نموده بود؛ ولی چگونه باور کنم که صحابه بر خلاف گفته‌ی پیامبر اجماع کنند! همچنان که بعيد است باور کنم آنها بر خلاف گفته‌ی او که روزه‌ی ماه رمضان واجب است اجماع کنند؟!

خلاصه‌ی جواب نقیب این است: به نظر صحابه، خلافت مانند نماز



و روزه نبود. آنها در مثل خلافت، امارت، تدبیر جنگ و سیاست با پیامبر مخالفت می‌کردند چرا که - به زعم خود - مصلحت را در چیز دیگری می‌دیدند. مگر نمی‌بینی که در جنگ بدر پیامبر می‌خواست در جایی منزل کند ولی انصار مخالفت کردند!

آنگاه نقیب مثال‌هایی از مخالفت اصحاب با پیامبر بیان کرد و سپس گفت: مردمانی که گمان می‌کردند، عرب از علی اطاعت نمی‌کند (و خلافت را از روی مصلحتی که خود تشخیص دادند به دیگری واگذار کردند) علت کارشان دلیل‌های مختلفی داشت. بعضی به جهت حسادت، برخی به جهت دشمنی با علی و خون‌خواهی (به دلیل کفاری که علی از خانواده‌ی آنها در جنگ‌ها کشته بود^۱، بعضی به بهانه‌ی آن که خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی‌شود، برخی به جهت ترس از عدالت و بعضی به خاطر دشمنی با پیامبر و نزدیکی علی به آن حضرت. بنابراین جهات همه‌ی آنها بر دور کردن خلافت از علی اتفاق کردند... آنان با کمک عمر می‌گفتند: عرب ابوبکر را دوست دارد، چرا که او شرافتی ندارد که بر دیگران بزرگی بفروشد! و خویشاوندی نزدیکی با پیامبر ندارد تا بر دیگران تکبر کند!... و به این علت بود که

۱. این نکته قابل تأمل است که ابوبکر و عمر در جنگ‌های زمان پیامبر، نه کافری را گشتند، و نه حتی یکی از آنها را زخمی کردند. اصولاً آنها در جنگ‌ها، آخر سپاه را برای خود انتخاب می‌کردند؛ تاریخ، خود گواه است که چگونه در موقعیتهای بحرانی، همچون جنگ احمد و خیبر پا به فرار گذاشتند و در گوشه‌ای پناه گرفتند و یا برای اینکه نگاههای سرزنش آمیز را از خود دور کنند، به تعریف و تجید از قهرمانی دشمن پرداختند و روحیه‌ی مسلمین را در برابر دشمن ضعیف کردند.

۱. آن کلام این بود: «کدامیک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

۲. حدیث منزلت: جایگاه تو نزد من همانند جایگاه هارون است نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

دلایل و گفته‌ها و نوشت‌های کنار رفت و کنه و پوسیده شد و قدرت
ابوبکر و هواخواهان او بالا گرفت.^۱

سؤالی که تاکنون بدون پاسخ مانده است

در پایان جا دارد سؤالی کلیدی و اساسی با علمای اهل سنت مطرح
نمایم. آن سؤال این است که اگر پیامبر اکرم را به عنوان شخصی
می‌شناسیم که از روی جهالت و هوا و هوس صحبتی نمی‌کند، **﴿وَ مَا يُنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾**^۲؛ اگر قرآن کریم به ما امر کرده که هر چه پیامبر می-
گوید، بدون چون و چرا پذیریم، **﴿مَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾**؛ و اگر
خداآوند مردم را از مخالفت با پیامبر منع کرده و به کسانی که چنین
کاری کنند وعده‌ی عذابی دردنگ داده، **﴿فَيَحْذِرُ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾**^۳؛ پس چرا برخی از
اصحاب پیامبر و در رأس آنها ابوبکر و عمر در امر خلافت به مخالفت
صریح با پیامبر برخواستند، و بعد از این گفتند، مصلحت نیست که علی
خلیفه شود!

آیا آنها بهتر از پیامبر می‌فهمیدند؟ آیا می‌توان باور کرد که پیامبر خدا
در امر تعیین علی به خلافت اشتباه کرده باشد و افرادی مثل ابوبکر و

۱. شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید معتمدی، ج ۶، ص ۵۰ و ج ۱۲، ص ۸۲.

۲. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۳.



عمر به این اشتباه واقف شدند! اگر چنین باشد باید گفت که این افراد
حتی از خدا هم داناتر بوند و بهتر از او به مصلحت مسلمین آگاهی
داشتند. چرا که خداوند به صورت مطلق و بدون قید و شرط اطاعت از
پیامبر را واجب می‌داند و حال آن‌که این افراد به خاطر رعایت مصلحت
مسلم متووجه شده‌اند که اطاعت بی قید و شرط از پیامبر جایز نیست
و لازم است که در برخی موارد - از جمله در تعیین جانشین برای
پیامبر - بر خلاف گفته‌ی آن حضرت و نیز بر خلاف تأکیدات قرآن -
بر اطاعت از پیامبر - عمل کنند و در عین حال عمل خود را نزد
خداآوند دارای اجر و ثواب هم بدانند!!!

خانه‌ی پیامبر آمدند و در همان حال پیامبر اکرم ﷺ رحلت فرمود.
قضیه‌ی سپاه اُسامه از مسلمات تاریخ است و ابن ابی الحدید هم آن را
یاد آور شده است.^۱

۲- قضیه‌ی قلم و دوات

این قضیه هم از مسلمات تاریخ است که پیامبر اکرم ﷺ هنگام رحلت فرمودند: قلم و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

عمر که می‌دانست پیامبر ﷺ چه چیزی می‌خواهد بنویسد،
بلافاصله واکنش نشان داده و گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ، حَسْبُنَا كَتَابُ اللَّهِ» این مرد – نعوذ بالله – هذیان می‌گوید، کتاب خدا برای ما کافی است و نیازی به نوشه‌ی پیامبر نیست! پس میان حاضران اختلاف افتاد. برخی گفتند: چیزی بیاورید تا حضرت بنویسد که پس از او گمراه نشویم، و برخی دیگر گفتند: سخن عمر درست است. وقتی که سخنان بیهوده و اختلاف در میان حاضران بالا گرفت، پیامبر فرمود: بروید و همه بیرون رفتن!^۲

پیامبر اکرم ﷺ دیگر چیزی نفرمود، چون وقتی در حضور ایشان گفته می‌شد هذیان می‌گوید، پیدا است که در غیاب او سخشن را از درجه‌ی اعتبار ساقط دانسته و به فرض اگر چیزی هم مرقوم می-



حُدَى
رَحْمَةً رَّأَى
أَعْلَوْهُمْ تَرَى
عَنْهُمْ



حُدَى
رَحْمَةً رَّأَى
أَعْلَوْهُمْ تَرَى
عَنْهُمْ



فصل دوم

دو کار مهم پیامبر اکرم ﷺ در آخرین لحظات عمر شrifش

۱- فرستادن بزرگان مهاجر و انصار برای حضور در لشکر اُسامه

پیامبر اکرم ﷺ در بیماری رحلت خود، لشکری سامان دادند که در آن بزرگان مهاجر و انصار بودند و همه را تحت فرماندهی جوانی به نام اُسامه بن زید قرار دادند. در حقیقت پیامبر می‌خواست شهر مدینه از وجود دشمنان علی علیه السلام خالی باشد تا جریان انتقال قدرت و امر خلافت، بدون هیچ مانعی انجام گیرد و بعد از آنکه دشمنان علی علیه السلام برگشتبند، کارها به اتمام رسیده باشد.

اما این جماعت، از رفتن امتناع ورزیدند یا اگر صبح از مدینه خارج می‌شدند تا شام یا فردا باز می‌گشتند. پیامبر مکرر می‌فرمود: «إِنَّذَوَا جِيشَ أُسَامَةَ لَعْنَ اللَّهِ مَنْ تَحْكَمَ عَنْهَا» سپاه اُسامه را روانه کنید. خداوند لعنت کند کسی را که از آن سرپیچی کند. اُسامه حرکت کرد، اما مجدداً برخی از زنان پیامبر (همچون ام ایمن) خبر آوردنده که پیامبر در حال رحلت است. پس اسامه با ابوبکر و عمر و ابو عبیده نزدیک ظهر به

۱. شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۱ و ج ۶، ص ۵۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴۳۲ و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۱۶۳۷ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۵۹.

فرمودند باز هم آنان قبول نمی‌کردند و می‌گفتند در حال هذیان نوشته شده است.^۱

۱- آنها با نهایت تعجب حاضر شدند در محضر پیامبر اکرم ﷺ به ایشان توهین کنند و آن حضرت را به هذیان گویی متهم کنند. پیامبر اکرم ﷺ وقتی چنین دیدند دیگر ادامه نداده و بر این امر اصرار نفرمودند. چرا که می‌دانستند اگر ادامه دهند، کسانی که به طمع رسیدن به حکومت و جانشینی او حاضرند رو در روی آن حضرت به او نسبت‌های ناروا دهند، تا این اندازه هم جسارت دارند که در صورت اصرار پیامبر ﷺ، اصل نبوت ایشان را هم انکار کرده و دوباره مردم را به آینین بت پرستی و شرک روانه کنند.

حال جا دارد این مسئله هم مطرح شود، که اگر نام مبارک علی ﷺ به صراحة در قرآن می‌آمد، آیا کسانی که به پیامبر حی و حاضر، نسبت هذیان می‌دهند؛ آیا کسانی که در محضر پیامبر صدای خود را بلند می‌کنند؛ به خود جرأت نمی‌دادند که قسمتی از آیات قرآن را حذف کنند؟!

آیا در این صورت شاهد فرقه‌های دیگری در اسلام نبودیم که قائل به قرآنی دیگر باشند؛ یا اصلاً قرآن را به عنوان کتاب آسمانی خود قبول نداشته باشند؟
برخی در حیرتند که دشمنان علی ﷺ چگونه توانستند بعد از رحلت پیامبر، دست او را - که قهرمان خیر و یکه تاز میدان‌های سخت نبرد بود - بینندن و مقابل همگان به همسر او که دختر گران‌قدر پیامبر اکرم بود جسارت کنند.

در جواب این افراد باید گفت که حضرت از حق خود دفاع کرد، و تا جایی که می‌توانست مردم را به یاد عهدی که رسول خدا ﷺ در مورد ایشان گرفته بود انداخت؛ تا حدی که فاطمه‌ی زهرا ﷺ دختر رسول خدا ﷺ، به همراه فرزندانش به در خانه‌ی یک یک انصار و مهاجرین می‌رفتند و آن‌ها را به بیعت با علی دعوت می‌کردند. اما این نکته را هم نباید فراموش کرد که شخصی چون علی، همچون پیامبر اکرم ﷺ، سعی در حفظ اصل اسلام داشت، و وقتی که دید مقاومت بیش از حد منجر به شکسته شدن نهال اسلام می‌شد، دست از مقاومت کشید و آن گونه که در جنگ بدرو احد و دیگر جنگ‌ها جان فشانی کرد از خود مقاومت نشان نداد.

افرادی بودند که برای رسیدن به مستند خلافت، و مطامع دنیاگی خود آماده بودند دست به هر کاری بزنند و آتش هر نوع فتنه‌ای را روشن کنند - هر چند که این کارها منجر به ریشه کن شدن دین مبین اسلام شود - آنها با رفتار خود به اثبات رسانندند که حتی به قیمت بی‌احترامی به حریم پیامبر و آتش زدن خانه‌ی دختر پیامبر

جای بسی تأسف است که برخی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ با نهایت وقاحت، ایشان را مورد بی‌حرمتی، قرار داده و در آخرین لحظه، جواب زحمات بیست و سه ساله‌ی آن حضرت را با توهین و بی‌احترامی دادند. به راستی این گونه رفتارها را با چه زبانی می‌شود توجیه کرد و چگونه می‌توان چنین مصیبتی را باور و تحمل کرد؟ مصیبتی که وقتی ابن عباس به یاد آن می‌افتد آنقدر گریه می‌کند که قطرات اشک از چشم‌مانش بر روی سنگ ریزه‌ها فرو می‌افتد و از آن مصیبت، به عنوان مصیبت روز پنج شنبه یاد می‌کند.^۱

تحقيقی پیرامون کلمات توهین‌آمیز عمر در محضر رسول

خدا ﷺ

برخی از علمای اهل سنت، برای توجیه کلمات عمر، تلاش‌های خاصی به خرج دادند تا بلکه بتوانند ذره‌ای از بار زشتی آن بکاهند و آن را تلطیف کنند. آنها این کلام عمر را که خطاب به رسول خدا ﷺ گفت:

«إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ حَسْبُنَا كَتَابُ اللَّهِ»

(این مرد هذیان می‌گوید، کتاب خدا در میان ما کافی است.)

هم که شده، حاضر نیستند کوتاه بیایند؛ اما این علی ﷺ بود که حاضر شد سنگین‌ترین مصیبت‌ها را تحمل کرده، برای حفظ دین خدا، سکوت اختیار کند؛ لذا خود آن حضرت، فرمود: صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم؛ یعنی نه می‌توانستم این انحراف‌های بزرگ را ببینم، و نه می‌توانستم آن گونه که باید، اعتراض کنم.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲ و صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶۰، ح ۶ و ح ۷.



خدا ﷺ



خدا ﷺ



به این کلام تغییر دادند که:

«فَقَالَ عُمَرٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱

(مرض بر رسول خدا غلبه کرده است و کتاب خدا در میان شماست و همان کافی است).

هر چند که این کلام هم، حاکی از بی‌ادبی عمر، به ساحت رسول خداست و هیچ چیزی را نمی‌تواند جبران کند؛ اما همین علمای اهل سنت، در جای دیگر از کتاب‌های خود، مجبور شدند به گوشاهی از حقیقت اعتراف کنند.

به عنوان مثال، بخاری در صحیح خود گوید: «فَقَالُوا أَهْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ»^۲، گفتند رسول خدا هذیان می‌گوید.

مگر خداوند متعال در قرآن کریم در رابطه با وجود مقدس پیامبرش نفرموده است: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»^۳؛ او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

مگر خداوند در آیات کثیری از قرآن کریم، اطاعت از پیامبر را بر مردم واجب نکرده است؟

* «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنِهِ فَانْتَهُوا»^۱

آنچه رسول خدا برای شما آورده است بگیرید (و عمل کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری کنید.

* «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أُمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أُمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»^۲

برای هیچ مرد و زن با ایمان در اموری که خدا و رسولش حکم کرده‌اند اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار نمایند). و کسی که از خدا و رسولش سریپچی کند به گمراهی واضحی فرو افتاده است.

* «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۳

از خداوند و رسول او اطاعت کنید.

* «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ»^۴

هر کس که از رسول خدا اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است.

* «فَلَيَحْذِرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ



خدا
رحمت را
اما و حمد
عَظِيمٌ



خدا
رحمت را
اما و حمد
عَظِيمٌ



۱. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.

۳. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۴.

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰.

۱. صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱ و ج ۵ ص ۱۵۹، ح ۴۴۳۲ و صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجہاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱.

۳. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳.

يُصِيبُهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

آنان که از فرمان او (پیامبر) سرپیچی می‌کنند، باید از این بررسید که فتنه و آزمونی بزرگ دامنگیرشان شود یا عذابی دردنگ بر سرشان فرود آید.

حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ

فعالیت سه دسته بعد از رحلت آن حضرت:

دسته‌ی اول؛ علی علیه السلام و بنی هاشم بودند که مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر بودند.

دسته‌ی دوم؛ انصار بودند. آنها به دو طایفه‌ی «اویس» و «خَزَرَجَ» تقسیم می‌شدند؛ طایفه‌ی خزرج، «سعد بن عباده» را به «سَقِيفَةِ بَنِ سَعْدٍ» آورده بودند و درباره‌ی بیعت با او مذاکراتی داشتند. آنها می‌گفتند، دین اسلام بوسیله‌ی انصار پیشرفت کرد، پس خلافت پیامبر هم باید در میان ما بماند. ولی چون طایفه‌ی اویس نمی‌خواستند سعد بن عباده به خلافت برسد، و از طرفی در میان انصار هم دو دستگی بود و «بشير بن سعد خزرجی» رقیب «سعد» در طایفه‌ی خزرج بود؛ لذا همه‌ی انصار حاضر به بیعت با سعد نمی‌شدند.

دسته‌ی سوم؛ گروهی از قریش و در رأس آنها ابوبکر و عمر بودند که می‌خواستند خلافت را تصاحب کنند؛ اما نقشه‌ی روشنی نداشتند.



عمر که کار را از دست رفته می‌دید، برای اینکه از رسیدن علی علیه السلام به خلافت جلوگیری کند، منکر اصل رحلت پیامبر ﷺ شد. او می‌گفت: «پیامبر نمرده و نمی‌میرد تا دین او بر تمام دین‌ها غالب شود. او بر می‌گردد و دست و پای منافقین را که می‌گویند او مرده است جدا می‌کند. اگر بشنوم کسی چنین می‌گوید، با این شمشیر او را می‌زنم!» این نقشه آنقدر ابتدایی بود که خود ابوبکر جلو آمد و گفت: آهسته باش ای کسی که سوگند یاد می‌کنی!... خداوند فرموده **«إِنَّكَ مَيْتُ وَ إِنَّهُمْ مَيْتُونَ»**. عمر، با تغییر موضع گفت: «سوگند به خدا (!) تا این سخنان را شنیدم دیگر نتوانستم بر روی پای خود بایستم، به زمین خوردم و دانستم که پیامبر مرده است!».

وقتی در میان انصار بر سر انتخاب سعد اختلاف شد، یک نفر از طایفه‌ی اویس به نام «معن بن علی» باشتاب سراغ عمر آمد و به او گفت: برخیز!

عمر گفت: من کار دارم.

گفت: کار لازمی است.

عمر برخاست، و او داستان سقیفه را به عمر گفت.

عمر به شدت ترسید و به نزد ابوبکر آمد و گفت: برخیز!

ابوبکر گفت: ما هستیم تا پیامبر را دفن کنیم.

عمر گفت: چاره‌ای نیست باز می‌گردیم.

پس از بیرون رفتن، عمر قصه را به او گفت، او نیز به شدت ترسید



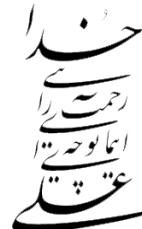
^۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۳.

آتش زدن خانه‌ی وحی

ابوبکر جوهری در کتاب «سقیفه» می‌گوید: اکثر مسلمانان در همان روز با ابوبکر بیعت کردند، بنی هاشم در خانه‌ی علی اجتماع کردند، زبیر نیز که خود را از بنی هاشم می‌دانست همراه آنان بود... پس عمر با جماعتی (که اسید بن حضیر در میانشان بود) به سوی خانه‌ی فاطمه حرکت کرد. عمر گفت باید و با ابوبکر بیعت کنید. ایشان امتناع کردند. زبیر با شمشیر به سوی آنها رفت. عمر گفت: این سگ را بگیرید! شمشیر را از دست او گرفتند و علی و بنی هاشم را از خانه بیرون آوردند.^۱

ابوبکر جوهری نقل می‌کند که علی و زبیر در خانه‌ی فاطمه بودند که هر دو شمشیر داشتند. پس عمر با جموعی به زور وارد خانه شد. هر چه فاطمه فریاد می‌زد و آنها را به خدا سوگند می‌داد اثرب نبخشید. پس شمشیر علی و زبیر را گرفتند و شکستند. عمر هر دو را از خانه بیرون آورده و در حالی که بر زمین می‌کشانید می‌برد تا بیعت کنند.^۲

ابوبکر جوهری در جای دیگر ذکر می‌کند: عمر گفت: قسم به کسی



۱. شرح نهج البلاغه ایبن ابیالحدید، ج ۶، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. شرح نهج البلاغه ایبن ابیالحدید، ج ۶، ص ۴۷.

«... غضب رجال من المهاجرين فی بیعة أبی بکر بغير مشورة و غضب علی و الزبیر فدخلوا بیت فاطمة معهم السلاح فجاء عمر فی عصابة فیهم اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن قریش و هما من بنی عبد الاشہل فاقتحما الدار فصاحت فاطمة و ناشدتهما الله فأخذوا سیفیهما فاضربوا بهما الحجر حتى کسروهما فآخرجهما عمر یسوقهما حتى یایعا...».

و شتابان خود را به سقیفه رساندند.^۱

.... در سقیفه‌ی بنی ساعدة، ابوغیبیده و عمر، برخاستند تا با ابوبکر بیعت کنند؛ بشیر بن سعد (شیخ خزرج) پیش دستی کرد و با ابوبکر بیعت کرد. بعد رئیس طایفه‌ی اوس بیعت کرد و به دنبال او طایفه‌ی اوس هم بیعت کردند و «سعد بن غباده» را - که مدّعی خلافت بود - به خانه برdenد.^۲ عمر مردم را با داد و فریاد به بیعت با ابوبکر می‌کشانید؛ کم کم جماعت آنها قوی‌تر شد و طایفه‌ی اسلام نیز بیرون آمده و بیعت کردند. سعد کنار رفت و حضرت علی علیه السلام و بنی هاشم و عده‌ای از صحابه، مانند سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر در خانه‌ی علی علیه السلام نشستند و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند.^۳

در این زمان و در جای دیگر، بنی امیه دور عثمان جمع شده بودند و طایفه‌ی زهره از قریش هم دور سعد و عبد الرحمن را گرفته بودند. عمر با ابوغیبیده نزد قریش رفتند و گفتند: چرا نشسته‌اید! برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. مردم با او بیعت کردند و عثمان و بنی سعد و عبد الرحمن با طایفه‌ی زهره نیز با او بیعت کردند. چون خیال عمر و ابوبکر از عموم مردم راحت شد به فکر علی و همراهان او افتادند و به طرف خانه‌ی او حرکت کردند.

۱. شرح نهج البلاغه ایبن ابیالحدید، ج ۶، ص ۶۷.

۲. شرح نهج البلاغه ایبن ابیالحدید، ج ۲، ص ۲۸.

۳. شرح نهج البلاغه ایبن ابیالحدید، ج ۲، ص ۳۷ الی ۵۹.

عمر گفت: اگر چه فاطمه باشد. (!)
 پس فاطمه علیہ السلام کنار در خانه‌اش ایستاد و فرمود: من افرادی بدتر
 از شما سراغ ندارم! جنازه‌ی پیامبر را گذاشتید و در پی خلافت رفتید و
 بدون مشورت کار را یکسره کردید و حق ما را به ما ندادید؟!
 عمر با جماعتی به سوی خانه‌ی فاطمه آمد و درب خانه را
 کویید. چون فاطمه صدای آنها را شنید فریاد او بلند شد که ای رسول
 خدا! پس از تو پسر خطاب (عمر) و پسر ابی قحافه (ابوبکر) بر ما چه
 ستم‌ها کردند؟



خدا
رحمت را
امامو حضرت
عترت

هنگامی که همراهان عمر صدای فاطمه و گریه‌ی او را شنیدند
 برگشتند. نزدیک بود از شدت تأثیر جگر آنها پاره شود، ولی عمر با
 جمعی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او
 گفتند: بیعت کن! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به
 خداوند یکتا! گردن تو را می‌زنیم ...^{۲۱}

تحقيقی پیرامون خشمگین بودن دختر پیامبر اکرم علیهم السلام، از
 عمر و ابوبکر

و اقدی در تاریخ خود از زهرا نقل می‌کند که زهرا گوید: از ابن
 عباس پرسیدم: فاطمه علیہ السلام را چه موقع دفن کردند؟



۱. الإمامة والسياسة، ص ۱۲ و ۱۳.

۲. جهت تحقیق بیشتر رجوع کنید به کتاب «الهجوم على بيت فاطمة» نوشته‌ی عبد الزهراء المهدی.

که جان من در دست اوست؛ یا از خانه بیرون آید و بیعت کنید و یا
 آنکه خانه را با اهل آن می‌سوزانم!^۱

ابوبکر جوهري گويد: ... کوچه‌های مدینه انبوه از تماشاجی بود.
 فاطمه این صحنه را دید که عمر چگونه علی را با زور می‌کشد. پس
 ناله‌ی فاطمه بلند شد، و زنان بنی هاشم و دیگران دور فاطمه را گرفتند.
 فاطمه از سمت در حجره که به مسجد باز می‌شد آمد و با فریاد بلند به
 ابوبکر گفت: «چه زود خانواده‌ی پیامبر را غارت کردید، به خدا سوگند
 تا زنده هستم با عمر سخن نمی‌گویم.»^۲

ابن قتیبه در کتاب «الإمامية والسياسة» می‌نویسد: ابوبکر جمعی را
 که از او کناره‌گیری کرده و نزد علی علیه السلام بودند، به وسیله‌ی عمر احضار
 نمود. عمر آمد و آنان را طلبید، اما آنها بیرون نیامدند.
 عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست
 اگر بیرون نیاید خانه را با هر کس که در اوست، به آتش می‌کشم.
 گفتند: فاطمه علیه السلام در آن خانه است!

۱. شرح نهج البلاغه ای ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸.

«... جاء عمر إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار و نفر قليل من المهاجرين فقال و الذي نفسى
 بيده لتخرج إلى البيعة أو لأخرجن البيت عليكم...»

۲. شرح نهج البلاغه ای ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹.

«و رأت فاطمة ما صنع عمر فصرخت و ولدت و اجتمع معها نساء كثير من الهاشمييات و غيرهن
 فخرجت إلى باب حجرتها و نادت يا أبا بكر ما أسع ما أغترتم على أهل بيت رسول الله و الله لا أكلم
 عمر حتى ألقى الله».

رسول خدا این سخن را شنیدیم. فاطمه فرمود: من خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما مرا به خشم آوردید و مرا راضی نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم شکایت شما را نزد او می‌برم. ابوبکر گفت: ای فاطمه! من از خشم او و خشم تو به خدای متعال پناه می‌برم. سپس ابوبکر به شدت گریه کرد و نزدیک بود که روح از بدنش خارج شود. فاطمه می‌گفت: «سوگند به خدا پس از هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم». سپس ابوبکر در حالی که گریه می‌کرد خارج شد....^۱

فاطمه علیها السلام به دلیل غضبی که از ابوبکر داشت اجازه نداد که عایشه دختر ابوبکر بر او وارد شود تا چه رسد به خود ابوبکر، آنگاه که عایشه آمد تا وارد شود آسماء مانع شد و گفت: داخل نشو! عایشه به پدرش ابوبکر شکایت کرد و گفت: این زن خَّمْعَمِی (از قبیلهٔ خثعم) بین ما و دختر رسول خدا مانع می‌شود! ابوبکر آمد و بر درب خانه ایستاد و گفت: ای اسماء! چه چیز تو را برابر آن داشته که همسران پیامبر را از داخل شدن بر دختر رسول خدا منع کنی و برای او هودج عروس و حجه درست کنی؟!^۲ گفت: او خود به من فرمان داده که کسی بر او وارد نشود و به من دستور داد آن را برایش درست کنم (و کسی وارد نشود).



خدا
رحمت را
امام و حضرت
عقل پسر



۱. الإمامة والسياسة، ج، ۱، ص ۱۴ [ج، ۱، ص ۲۰] وأعلام النساء، ج، ۳، ص ۲۱۴ [ج، ۴، ص ۱۲۳] و [۱۲۴]

۲. الإستيعاب، ج، ۲، ص ۷۷۲ [قسم رابع، ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ شماره ۴۰۵۷] و اسد الغابة، ج، ۵، ص ۵۲۴ [۱۸۹۸ شماره ۷۱۷۵] و تاريخ الخيس، ج، ۱، ص ۲۱۳ [ج، ۱، ص ۲۷۷] و كنز العمال، ج، ۷، ص ۲۲۶، شماره ۷۱۷۵]

گفت: پس از آرامش.

پرسیدم: چه کسی بر فاطمه علیها السلام نماز خواند؟

گفت: علی علیها السلام.^۱

احمد بن کامل در تاریخ خود از زهری و او از عروة بن زبیر و او هم از عایشه نقل می‌کند که فاطمه علیها السلام پس از شش ماه از رحلت پیامبر ﷺ از دنیا رفت، و علی علیها السلام شبانه او را دفن کرد و بر او نماز خواند. و قبر او را مخفی نمود.^۲

ابن قتیبه در کتاب الإمامة و السياسة می نویسد: هنگامی که فاطمه علیها السلام با علی علیها السلام و زبیر چه کردند بر در حجره اش ایستاد و گفت: «به خدا قسم تا زنده هستم با عمر سخن نخواهم گفت». ابن قتیبه در جای دیگر از کتاب خود می نویسد: [وقتی که ابوبکر و عمر برای دلجویی از دختر پیامبر و عیادت از ایشان به خانه‌ی علی رفتند] فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: ... اگر حدیثی را از رسول خدا بگوییم به آن عمل می‌کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: بله. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا نشنیدید که فرمود: «رضایت فاطمه رضایت من است و غضب فاطمه او غضب من. پس هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است» گفتند: بله، ما از

۱. شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید، ج، ۱۶، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

۲. صحیح بخاری، ج، ۶، ص ۱۹۶ [ج، ۴، ص ۱۵۴۹] و صحیح مسلم، ج، ۲، ص ۷۲ [ج، ۴، ص ۲۹۹۱] و صحیح مسلم، ج، ۲، ص ۷۲ [ج، ۴، ص ۲۹] و مسند احمد بن حنبل، ج، ۱، ص ۶ و ۹ [ج، ۱، ص ۱۳] و شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید، ج، ۱۶، ص ۲۸۰

سؤال دیگری که تاکنون بدون پاسخ مانده!

در اینجا جا دارد سؤال دیگری از علمای اهل سنت مطرح کنیم. آن سؤال این است که چرا دختر جوان پیامبر اکرم ﷺ بعد از «هفتاد و پنج» یا «نود و پنج» روز (طبق نقل علمای شیعه) از رحلت آن حضرت، از دنیا رفت؟!

چه اتفاقی در پشت درب، برای آن حضرت رخ داد که نزدیک بود جگر تماشاچیان از شدت تأثیر پاره شود؟!

چرا فاطمه علیها السلام قسم یاد کرد که تا زنده است با عمر سخن نگوید؟! چرا جز گروه اندکی از شیعیان و دوستان علیها السلام در مراسم دفن او شرکت نکردند؟!

چرا جنازه‌ی مطهرش را شبانه دفن کردند؟! و چرا قبر آن بانوی دو عالم مخفی مانده است؟!



فصل سوم

موقعیت علی علیله در زمان پیامبر علیله

۱- اوّلین مردی که به اسلام گروید

ابن اثیر در «أَسْدُ الْغَابَةِ»، ابن حجر در «الإِصَابَةِ» و بسیاری از مورخین شیعه و سنّی نقل می‌کنند که مردی در دوران جاهلیّت وارد مکّه شد. او به همراه عباس بن عبد المطلب به کنار کعبه رفت. آن مرد گوید: مردی را دیدم که در آنجا نماز می‌خواند و پشت سرش پسری به تعیّت از او نماز می‌گزارد و پشت سر آن دو زنی مشغول نماز بود. جریان را از عباس پرسیدم. او گفت: آن مرد محمد است آن پسر علی است و آن زن هم خدیجه همسر محمد... به خدا سوگند در روی زمین کسی به جز این سه نفر پیرو این آیین نیست!^۱



۱. روایات زیادی وجود دارد که همه حاکی از آن است که علی علیله اوّلین کسی بود که اسلام را پذیرفت، همانند: حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۶ و نسایی در خصائص، ص ۲ و ابن سعد در طبقات، ج ۳، ص ۵۵، قسم ۱/۲ و احمد حنبل، ج ۲، ص ۲۶۸ و ۳۷۱ و ابن جریر طبری در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵.

۲- جان فشنی او، در شب اول هجرت

در شب اول هجرت که کفار قصد داشتند شبانه به خانه‌ی پیامبر شیخون بزنند و او را مخفیانه به قتل برسانند، علی^{علیه السلام} با شجاعت در بستر پیامبر^{علیه السلام} خوابید تا پیامبر بتواند از مکه بیرون رود. خداوند برای تجلیل از این جان فشنی و فدایکاری آیه‌ی ۲۰۷ از سوره‌ی بقره را نازل فرمود: **وَ مِن النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بالعِبَاد** از مردم کسی است که جانش را جهت کسب رضایت خداوند می‌فروشد و خداوند نسبت به بندگانش بسیار مهربان است.^۱

و حال آنکه در همان زمان شخص دیگری که همراه پیامبر در غار ثور بود به شدت می‌ترسید تا جایی که آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی توبه نازل شد: **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الظِّنَّ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ...** اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، [بدانید] به تحقیق خداوند پیامبر خود را در آن زمان که کفار او را در حالی که کسی همراهش بود از مکه بیرون کردند یاری فرمود. آن هنگام که آن دو در غار بودند به همراه خود (احتمالاً این همراه ابویکر بوده) که او هم به شدت می‌ترسید گفت: اندوهگین مباش! خدا با ماست. آنگاه خداوند آرامش خود را بر او نازل کرد و...^۲

۱. مسنند احمد حنبل، ج. ۱، ص. ۸۷ و کنز العمال، ج. ۶، ص. ۴۰۷.

۲. تاریخ کامل، ج. ۲، ص. ۷۴.



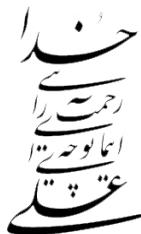
در این آیه از نگران بودن همراه پیامبر یاد شده، و چون سخن از «نصرت خدا»، «آرامش» و «امداد غیبی» به میان می‌آید، دیگر اشاره‌ای به آن شخص همراه نمی‌شود، بلکه با ضمیر مفرد تنها پیامبر اکرم ذکر می‌گردد!^۱

۳- برادر پیامبر^{صلوات الله عليه} در دنیا و آخرت

به تصریح شیعه و سنی؛ پیامبر در روزهای اول ورود به مدینه میان سیصد نفر از مهاجرین و انصار عقد برادری برگزار نمود و در آخر کار، علی را برادر خود نموده و فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.^۲

۴- درب خانه‌ی او به مسجد باز باشد

در اطراف مسجد پیامبر خانه‌های حضرت و صحابی وی قرار داشت، هر یک از خانه‌ها دری به مسجد باز کرده بودند. ناگهان



۱. محور اصلی این آیه‌ی شریفه حمایت ویژه خداوند از رسول خدا^{علیه السلام} است. ضمیرهای مفرد مذکور در پنج کلمه‌ی «تنصُّرُهُ»، «نَصَرَهُ»، «أَخْرَجَهُ»، «يَقُولُ»، «الصَّاحِبِ»، به حضرت رسول اکرم^{علیه السلام} بر می‌گردد. حال اگر کسی در مرجع ضمیر در کلمه‌ی «علیه» و یا کلمه‌ی «أَيَّدَهُ» شک داشته باشد که آیا باز هم به رسول اکرم^{علیه السلام} برمی‌گردد یا به شخصی که در غار همراه آن حضرت بود. مقتضای سیاق آیه با صرف نظر از شواهد خارجی اعم از قرآنی و روایی این است که این ضمیرهای مشکوک المرجع، همانند ضمایر پنج گانه‌ی معلوم المرجع به شخص رسول اکرم^{علیه السلام} برمی‌گردد، نه به غیر آن حضرت.

۲. صحیح ترمذی، ج. ۲، ص. ۲۹۹ و صحیح ابن ماجه، ص. ۱۲ و مستدرک الصحیحین، ج. ۳، ص. ۱۴ و مسنند احمد حنبل، ج. ۱، ص. ۱۵۹ و ۳۱۷ و الإستیعاب، ج. ۲، ص. ۴۲۰ و حلیۃ الأولیاء، ج. ۷، ص. ۲۵۶ و تاریخ بغداد، ج. ۱۲، ص. ۲۶۸ و الصواعق المحرقة، ص. ۷۴ و اصابة این حجر، ج. ۸، قسم ۱۸۳/۱ و یتاییع المودّة، ج. ۱، ص. ۲۲۶.



دستوری از طرف خدا رسید که درهای همهی خانه‌ها که به مسجد باز

می‌شد بسته شود جز درب خانه‌ی علی.^۱

۵- جان فشانی او در جنگ اُحد

ابن هشام می‌نویسد: آنس بن نضر گوید: در جنگ اُحد وقتی که ارتش اسلام تحت فشار قرار گرفت و شایعه‌ی کشته شدن پیامبر بر سر زبان‌ها پیچید، دیدم دسته‌ای از مهاجرین و انصار که میان آنها عمر بن خطاب و طلحه نیز بودند در گوشه‌ای نشسته‌اند. با لحنی اعتراض آمیز گفتم: چرا اینجا نشسته‌اید؟ گفتند پیامبر کشته شده، دیگر نبرد فایده‌ای ندارد. گفتم: اگر محمد کشته شده، خدای محمد که زنده است. بعد انس بن نضر مشغول نبرد شد و به شهادت رسید.^۲

محمد بن مسلمه گوید که در روز اُحد با چشم‌های خود دیدم که مسلمانان از کوه بالا می‌رفتند و پیامبر آنها را با نامهای مخصوص صدا می‌زد و می‌گفت: «إِلَىٰ يَا فُلانُ! إِلَىٰ يَا فُلانُ!» به سوی من بیا فلانی! به سوی من بیا فلانی! و هیچ کس از آنها جواب پیامبر را نمی‌داد. ابن ابی الحدید معتزی گوید: استادم محمد بن مَعْدَبَهُ مَنْ گَفَّتْ: منظور از فلان و فلان، همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام و



منصب به دست آوردند (ابویکر و عمر) و راوی از ترس نام آنها را ذکر نکرده است.^۱

ابن اثیر در تاریخ خود می‌نویسد: در جنگ اُحد وجود مقدس پیامبر از هر طرف مورد هجوم دسته‌هایی از لشکر قریش قرار گرفت. هر دسته‌ای که به آن حضرت حمله می‌کرد، علی به فرمان آن حضرت به آن طرف حمله ور می‌شد و با کشتن چندی از آنان آن دسته را متفرق می‌ساخت. این جریان چند بار در اُحد تکرار شد. در برابر این فدایکاری جبرئیل نازل شد و فدایکاری علی را نزد پیامبر ستود. رسول خدا^{علیه السلام} امین وحی را تصدیق کرد و فرمود: من از علی، و علی از من است. سپس بارها ندایی در میدان شنیده شد که مضمون آن دو جمله‌ی زیر بود:

«لا سيف إلأ ذوالفقار، لا فتى إلأ على» شمشیری (در دفاع از اسلام)
جز شمشیر علی نیست و جوانمردی هم جز علی نیست.

ابن ابی الحدید معتزی جریان را با شرح بیشتری نقل کرده و

۱. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید معتزی، ج ۱۵، ص ۲۳ و ۲۴.

سمعت محمد بن مسلمه يقول سمعت أذناني وأبصرت عيني رسول الله^{علیه السلام} يقول يوم أحد وقد انكشف الناس إلى الجبل وهو يدعوهم وهم لا يلوون عليه سمعته يقول إلى يا فلان إلى يا فلان أنا رسول الله فما عرج عليه واحد منها ومضيا فأشار ابن معد إلى أن اسمع قلت و ما في هذا قال هذه كنایة عنهمما قلت و يجوز ألا يكون عنهمما لعله عن غيرهما قال ليس في الصحابة من يحشّم و يستحبّ من ذكره بالفوار و ما شابهه من العيب فيضطر القائل إلى الكنایة إلا هما قلت له هذا وهم فقال دعنا من جدلک و منعک ثم حلف أنه ما عنی الواقعی غیرهما و أنه لو كان غیرهما لذكره صريحا و بان في وجهه التکر من مخالفتی له....

۱. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۱ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۵ و تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰۵ و خصائص نسایی، ۱۲ و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۵ و الدر المنشور سیوطی ذیل سوره نجم آیه‌ی ۳ و میزان الإعتدال ذہبی، ج ۲، ص ۶۵ و کنز العمال متقی، ج ۳، ص ۳۰۰ و هیثمی در مجعع، ج ۹، ص ۱۱۵ و فتح الباری در شرح بخاری، ج ۸، ص ۱۶.

۲. سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۸۲.



می‌گوید: دسته‌هایی که برای کشتن پیامبر هجوم می‌آورند، دسته‌های پنجاه نفری بودند و علی در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می‌ساخت.

سپس جریان نزول جبرئیل را نقل کرده و می‌گوید: این مطلب در تاریخ مسلم است. من در برخی از نسخه‌های کتاب غزوات که نوشته‌ی محمد بن اسحاق است جریان فرود آمدن جبرئیل را دیده‌ام.^۱

در سخنرانی مشهوری که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای «بزرگان یهودیان» در محضر گروهی از یاران خود ایجاد نمود، به فدایکاری خود در احمد چنین اشاره فرمود:

«... هنگامی که لشکر قریش به سوی ما حمله آورند انصار و مهاجرین راه خانه‌ی خود را در پیش گرفتند و من با هفتاد زخم از پیامبر دفاع کردم.»

سپس آن حضرت قبای خود را کنار زد و بر مواضع زخم که نشانه‌های آن باقی بود دست کشید.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۵۱.
قال جبرئیل علیه السلام یا محمد إن هذه المواصاة لقد عجبت الملائكة من مواساة هذا الفتى فقال رسول الله علیه السلام و ما يمنعه و هو مني و أنا منه فقال جبرئیل علیه السلام و أنا منكما قال و سمع ذلك اليوم صوت من قبل السماء لا يرى شخص الصارخ به ينادي مراراً لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتنى إلا على

فسئل رسول الله علیه السلام عنه فقال هذا جبرئیل. قلت وقد روی هذا الخبر جماعة من المحدثين و هو من الأخبار المشهورة...».

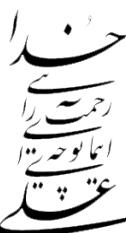
۲. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۷۰ و خصال، ج ۲، ص ۳۸۱ و ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۵۷ (همگی از کتب شیعه). فيما عَدَ أمير المؤمنين علی رأس اليهود من محبته عليه السلام في حياة النبي علیه السلام وبعده فوته

۶- پرچمدار سپاه در همه‌ی غزوات

پیامبر اکرم ﷺ در تمام غزوات بجز غزوه‌ی تبوک - که بنا به مصالحی علی علیه السلام در آن غزوه حضور نداشت - پرچم سپاه را به دست علی می‌داد. او همواره امیر بود و هیچ‌گاه زیر فرمان کسی قرار داده نشد؛ در حالی که بزرگان از انصار و مهاجرین در جریان‌های گوناگون به ویژه در روزهای پایانی عمر شریف پیامبر ﷺ تحت امر جوانی به نام اسامه قرار گرفتند.^۱

۷- قهرمان جنگ خندق

در جنگ خندق مشرکین همه‌ی توان خود را جمع کرده بودند تا اسلام را به کلی نابود کنند. آنها نزدیک به یک ماه پشت خندق اجتماع کردند تا آنکه پنج تن از قهرمانان آنها و در رأس آنان «عمرو بن عبدود» بود اسباب خود را تاختند، و از نقطه‌ای که پهنه‌ی آن کمتر بود به آن سوی



أَمَا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَقْبَلُوا إِلَيْنَا عَلَى بَكْرَةِ أَيْمَنٍ قَدْ اسْتَخَانُوا مَنْ يَلِيهِمْ مِنْ قَبَائِلِ الْأَرَبِ وَ قُرَيْشٍ طَالِبِينَ بِقَارَ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فِي يَوْمٍ بَدْرَ فَهَبَطَ جَبَرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ ذَنْبِهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَسْكَرٌ بِأَصْحَابِهِ فِي سَدَّ أَحْدٍ وَ أَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَعَمَّلُوا عَلَيْنَا حَثَّةً بِذَلِكَ ذَنْبِهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَسْكَرٌ بِأَصْحَابِهِ فِي سَدَّ أَحْدٍ وَ أَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَعَمَّلُوا عَلَيْنَا حَثَّةً رَجُلٌ وَاحِدٌ وَ اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَشْتَهِدَ وَ كَانَ مِنْ بَيْنِ مَا كَانَ مِنَ الْهَزِيمَةِ وَ بَقِيَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَاحِدٌ وَ اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَيْ مَنْازِلِهِمْ مِنَ الدِّيَنَةِ كُلُّ يَقُولُ قَسْلُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُتُلَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مَضِيَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِلَيْ مَنْازِلِهِمْ مِنَ الدِّيَنَةِ كُلُّ يَقُولُ قَسْلُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُتُلَ أَصْحَابُهُ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجْهَ الْمُشْرِكِينَ وَ قَدْ جُرِحَتْ بَيْنَ يَدِيِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَيْنًا وَ سَعْيَنَ جَرْحَةً مِنْهَا هَذِهِ وَ هَذِهِ ثُمَّ أَلْقَى رِدَاءَهُ وَ أَمْرَ بَدَأَهُ عَلَى جِرَاحَاتِهِ وَ كَانَ مِنْ فِي ذَلِكَ مَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تَوَابَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْحَبِيرَ.

۱. شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۹.

صدای تکبیر علی بن ابی طالب علیه السلام که نشانه‌ی پیروزی او بود از میان گرد و غبار بلند شد و به دنبال آن غریو تکبیر و شادی مسلمین به گوش رسید. چهار نفر دیگر پا به فرار گذاشتند که در حین فرار یکی از آنها در خندق افتاد و علی علیه السلام او را هم از پای درآورد. این شکست چنان لرزه‌ای بر پیکر لشکر کفر زد که شبانه محاصره را رها کرده، پا به فرار گذاشتند.

وقتی علی علیه السلام به محضر پیامبر اکرم علیه السلام رسید، پیامبر فرمود: ضربه‌ی علی علیه السلام در جنگ خندق از عبادت همه‌ی انسان‌ها و طایفه‌ی جن با ارزش‌تر بود. این واقعه را حاکم در مستدرک^۱ نقل کرده است.

با اینکه زره عمرو بن عبد وُد زره گران‌بهایی بود، ولی علی علیه السلام از روی جوان مردی حتی به آن دست نزد. در این زمینه عمر بن خطاب، علی علیه السلام را سرزنش کرد که چرا زره او را از بدنش در نیاورد. خواهرِ «عمرو بن عبد وُد» وقتی از جریان آگاه شد، گفت: هرگز بر این تأسف نمی‌خورم که برادرم کشته شده است، زیرا پیداست به دست انسان کریمی کشته شده است، در غیر این صورت تا جان داشتم در رشای او اشک می‌ریختم.^۲

۸- مصدق آیه‌ی تطهیر

انس بن مالک نقل می‌کند، پیامبر اکرم علیه السلام شش ماه تمام هنگام



خندق راه یافتند. نعره‌های مستانه‌ی عمر و لرزه بر اندام سپاه اسلام می‌انداخت و سکوت و ترس مسلمانان جسارت او را بیشتر کرده بود. می‌گفت: مدعیان بهشت کجا یند تا آنها را به بهشت بفرستم؟! من از فریاد زدن و مبارز طلبیدن خسته شدم و صدایم گرفت!

از رویارویی با این جنگاوری باک و مغدور سکوت مرگباری بر مهاجرین و انصار سایه انداخته بود. پیامبر اکرم علیه السلام می‌فرمود: یک نفر برخیزد و شرً این مرد را از سر مسلمانان کم کند. اما هیچ کس جز علی علیه السلام که هنوز بدنش از زخم‌های جنگ اُحد مجرروح بود آماده‌ی مبارزه نبود. پیامبر این مطلب را سه بار تکرار کرد، اما هر بار کسی جز علی علیه السلام برای هم‌آوردن بلنده نمی‌شد. رسول خدا علیه السلام ناچار علی را که هفتاد زخم بر تن داشت به میدان جنگ روانه کرد و در حق او دعا کرد. سپس این آیه را خواند: «رب لا تَذَرْنِي فَرَدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارثِينَ»^۳ خدایا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی. علی علیه السلام برای جبران تأخیر با سرعت به راه افتاد. در این هنگام پیامبر اکرم علیه السلام جمله‌ی تاریخی خود را بر زبان جاری فرمود: «بِرَزَ الإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِّ كُلُّهُ» تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است.

در میدان مبارزه گرد و خاک اطراف آن دو را فرا گرفته بود. تنها صدای ضربات شمشیر به گوش می‌رسید. مسلمانان نگران به صحنه‌ی مبارزه چشم دوخته بودند و برخی چون بید به خود می‌لرزیدند. ناگهان

۱. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳۰، ص ۳۲.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳۰، ص ۳۳.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۹.

طلوع فجر از خانه بیرون می‌آمد و رهسپار مسجد می‌گشت و مرتب در آن دم در مقابل در خانه‌ی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می‌ایستاد و می‌فرمود: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا»

ای اهل بیت من! به یاد نماز باشید. همانا خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت، همه گونه پلیدی را دور کند.^۱

۹- فاتح قلعه‌ی خیر

در سال هفتم هجرت سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وطیع» و «سالم» یورش برداشت و لی مسلمانان با مقاومت سرسختانه‌ی یهود در بیرون قلعه روبرو شدند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود دست و پنچه نرم کردند اما هر روز بدون نتیجه باز می‌گشتند.

در یکی از روزها، ابوبکر مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تا نزدیکی دژ رفت. مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند، ولی پس از مدتی بدون نتیجه باز گشتند و فرمانده و سپاه هر یک گناه فرار از میدان جنگ را به گردن دیگری انداختند.

روز دیگر فرماندهی لشکر به عمر بن خطاب واگذار شد. او نیز همین داستان را تکرار کرد و بنا به نقل طبری^۲، پس از بازگشت از صحنه‌ی نبرد، عمر با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده‌ی رئیس

۱. مستند احمد حنبل، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰.

دژ، «مرحَب»، یاران پیامبر را مرعوب می‌ساخت. این وضع، پیامبر و سرداران را سخت ناراحت کرده بود. در این هنگام پیامبر، افسران و سرداران ارتش خود را گرد آورد و جمله‌ی ارزشمندی زیر را که به روشی در صفحات تاریخ ضبط شده است بیان نمود: «لَا عَطِينَ الرَّأْيَةَ غَدَّاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارًا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِيهِ لَيْسَ بِفَرَّارًا» این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد. و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. او مردی است که هرگز به دشمن پشت نکرده و از صحنه‌ی نبرد فرار نمی‌کند.^۱

بنا به نقل طبری و حلیبی، حضرت چنین فرمود: «كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٌ» پی در پی به دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی‌کند.

هر کس آرزو می‌کرد که این مдал بزرگ نصیب او گردد، تا اینکه بعد از سپری شدن سیاهی شب، انتظارها به سر آمد. سکوت پر انتظار مردم با جمله‌ی پیامبر اکرم علیه السلام که فرمود: «علی کجاست؟» در هم شکست. در پاسخ گفتند: او دچار درد چشم است و در گوشه‌ای استراحت می‌کند.

طبری گوید: علی را سوار بر شتر کردند و به محضر پیامبر آوردند. پیامبر دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا کرد. این عمل آنچنان اثری در چشمان او گذارد که حضرت تا پایان عمر پر برکتش به درد

۱. سیره‌ی ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۹ و سیره‌ی حلیبی، ج ۲، ص ۴۳.

کردند آن را از این رو به آن رو کنند، ولی نتوانستند.^۱

علی علیله، خود در این باره فرمود: «ما قَلْعَتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ وَلِكِنْ قَلْعَتُهَا بِقُوَّةِ إِلَهِيَّةٍ وَنَفْسٌ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيَّةٌ» من هرگز آن در را با نیروی بشری از جای نکنم، بلکه در پرتو نیروی خدا دادی و با یقینی راسخ به ملاقات خداوند این کار را انجام دادم.

ابن ابی الحدید معترضی، مورخ بزرگ اهل سنت درباره فرار ابوبکر و عمر از میدان جنگ سخت متأثر شده و در قصیده معروف خود چنین می‌گوید:

وَ مَا أَنْسَ لَا أَنْسَ الدَّيْنَ تَقْدَمَا وَ فَرَّهُمَا وَ الْفَرَّ قَدْ عَلِمَا حُبَّ
وَ لِلرَّأْيِ الْظَّمِنِيِّ وَ قَدْ أَذْهَبُهُمَا مَلَابِسُ دُلُّ فَوَّهَا وَ جَلَابِبُ
اَغْرِيَ هُرَّ چَهْ رَا فَرَامُوشْ كَنْم هَرَگَ سَرَگَذَشْ آن دُو رَا فَرَامُوشْ نَمِيَ كَنْم،
زِيرَا آَنَانْ شَمْشِيرَ بَهْ دَسْتَ گَرْفَتَنْدَ وَ بَهْ سَوَى دَشْمَنَ رَفَتَنْدَ وَ بَا اِينَكَهْ
مِي دَانَسْتَنْدَ فَرَارَ ازْ جَهَادِ حَرَامَ اسْتَ، پَشتَ بَهْ دَشْمَنَ كَرْدَهْ فَرَارَ نَمُونَدَنْدَ.
آَن دُو نَفَرَ، پَرْچَمَ بَزَرَگَ اسلامَ رَا كَهْ بَهْ سَوَى دَشْمَنَ بَرَدَنْدَ، با غَبَارِيَ
ازْ ذَلَّتَ وَ خَوارِيَ بازْ گَرْدانَدَنْدَ.^۲

۱. تاریخ طبری، ج، ۲، ص ۹۴ و سیره این هشام، ج، ۳، ص ۳۴۹.

۲. علمای اهل سنت برای این که در لایه‌لایی صفحات تاریخ چیزی از شجاعت خلفای خود نیافتند، از این رو به مُهمَل بافی روی آوردند تا شاید بتوانند شجاعتی برای این افراد بتراشند. آنها دست به جعل روایتی زدند که در روز بدر خیمه‌ای برای رسول خدا برافراشته و گفتند چه کسی مسؤولیت محافظت از پیامبر را به عهده می‌گیرد؟ هیچ کس جواب نداد مگر ابوبکر در حالی که شمشیرش را بر سر پیامبر گرفته بود، و هیچ کس به او حمله نمی‌کرد مگر اینکه به او یورش می‌آورد؛ پس او



چشم مبتلا نشد.

علی علیله با سپاه خود به سوی دژهای مستحکم یهود حرکت کرد و پرچم اسلام را در نزدیک در خیربر زمین نصب نمود. در این لحظه در خیر باز شد و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر مَرَحَب که «حارث» نام داشت جلو آمد و نعرهای کشید که سربازانی که پشت علی علیله بودند بی اختیار عقب رفتند ولی علی علیله مانند کوه پا بر جا ماند. لحظه‌ای نگذشت که جسد مجرروح حارث به زمین افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین کرد. او برای گرفتن انتقام برادر، در حالی که غرق در سلاح بود کلاهی را که از سنگ مخصوص تراشیده شده بود بر سر نهاده «کلاه خود» خود را هم روی آن گذاشته بود و به مصاف علی علیله در آمد.

صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های قهرمان اسلام و آن یهودی، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورده بود. ناگهان شمشیر برنده و کوینده قهرمان اسلام، بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت آنچنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذاشته، به دژ پناهنده شدند. علی علیله فوراً متوجه دروازه‌ی دژ گردید و آن را از جای کنده، آن را به عنوان پل بر روی خندق مقابل درب انداخت و سپاه اسلام از آن عبور کرد.

بعد از پایان جنگ، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام سعی

۱۰- علی علیه السلام، نفس پیامبر ﷺ است

به تصریح آیه مباھله^۱ علی علیه السلام نفس پیامبر اکرم ﷺ شناخته شد؛ و این می‌تواند بالاترین فضیلت آن حضرت باشد.^۲

شجاع‌ترین مردم است [۱]

اهل سنت برای این که دروغشان در پردازش این روایت مشخص نشود، از ذکر راوی این روایت خودداری کردند و سخنی از آن نگفتند. روی همین اساس، حافظ هیثمی در کتاب مجمع الزوائد [۲] این روایت را ضعیف می‌شمارد و می‌نویسد: در سند حدیث کسانی هستند که آنها را نمی‌شناسیم. و حدیث ابن اسحاق در کتاب السیرة الحلبیة [۳] این روایت را تکذیب می‌کند؛ چرا که در حدیث او آمده است در جنگ بدر، سعد بن معاذ بود که مسئولیت دفاع از پیامبر اکرم ﷺ را به عهده گرفت.

قرطی هم برای این که از قافله‌ی جاعلین شجاعت، برای خلیفه عقب نماند، می‌گوید: شجاعت و جرأت یعنی نلرزیدن قلب هنگام روی آوردن مصیبت‌ها، و مصیبیتی بزرگتر از وفات پیامبر اکرم ﷺ نیست، و در آن هنگام، شجاعت و علم ابوبکر ظاهر شد و مردم و از جمله‌ی آنها عمر می‌گفتند: رسول الله نمرده است، و عثمان لال شده بود، و علی پنهان شده بود! و همه در اضطراب بودند، و ابوبکر هنگامی که از خانه‌ی خود - سُنّه - بازگشت حقیقت مطلب را با تلاوت آیه ۱۴۴ از سوره‌ی آل عمران باز گو کرد!

حال خود قضاوت کنید که دست اهل سنت از فضایل خلفای خود تا چه اندازه کوتاه است که برای اثبات شجاعت آنها چنین مهملاتی می‌باشد! به گمانم اگر امثال قرتی را به حال خود رها کنند، حتماً خواهند گفت: جسارت ابوبکر و عمر در محضر رسول خدا و جلوگیری از آوردن قلم و دوات به محضر آن حضرت هم از شجاعت‌های دیگر این آقایان است!

[۱]- سیوطی در کتاب تاریخ الخلفا، ص ۲۵ (ص ۳۴) و الریاض النضرة، ج ۱، ص ۹۲ (ج ۱، ص ۱۲۰).

[۲]- مجمع الزوائد، جلد ۹، ص ۴۶.

[۳]- السیرة الحلبیة، جلد ۳، ص ۳۵۳ یا در چاپ دیگر، ج ۳، ص ۳۷۲.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه ۶۱.

۲. مستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۲۰ و ج ۳، ص ۱۶۳ و خصائص نسایی، ص ۱۹ و ابن حجر هیثمی در مجمع، ج ۷، ص ۱۱۰ و متقی هندی در کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۰ و ابن عبد البر در استیعاب،



در سال دهم هجرت، نصارای نجران، جهت تحقیق درباره‌ی اسلام نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند. پس از بحث و گفتگو نماینده‌ی آنها گفت: این گفتگو ما را قانع نمی‌کند راه این است که در وقت معین با یکدیگر مباھله کنیم و از خداوند بخواهیم دروغگو را هلاک کند.^۱

در این موقع پیک وحی نازل شد و آیه مباھله را آورد و پیامبر را مأمور کرد تا با کسانی که با او به مجادله بر می‌خیزند و زیر بار حق نمی‌روند، به مباھله برخیزد و دو طرف از خداوند بخواهند که افراد دروغگو را از رحمت خود دور کند.

«فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

[ای پیامبر!] از این پس که حقیقت برایت روشن شده است [پیرامون عیسیٰ علیه السلام] هر کس با تو مجادله نمود بگو بیاید فرزندان و زنان و نزدیکان خود را بخوانیم و در محضر خدا ناله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. پس از نازل شدن آیه، قرار شد فردای آن روز، همگی برای مباھله آماده شوند.

۱. ص ۴۶۶ و زمخشی در کشف ذیل همین آیه شریفه و قرتی، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. هر چند که از آیه مباھله و از سیره‌ی حلی استفاده می‌شود که موضوع مباھله را خود پیامبر اکرم پیشنهاد کرد.

برخی از سیره نویسان اهل سنت در نقل جزئیات مباهله کوتاهی
کرده‌اند، ولی گروهی مانند زمخشri در کشاف جلد ۱ صفحات ۲۲۸ و ۲۸۳،
فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب جلد ۲ صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲ و ابن اثیر در
کامل جلد ۲ صفحه‌ی ۱۱۲ در این باره به شرح مطلب پرداخته‌اند.

زمخشri در بخشی از گفتار خود می‌گوید: پیامبر از میان مسلمانان
 فقط چهار نفر را برگزید که در این حادثه‌ی تاریخی شرکت کنند. این
 چهار تن، جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسان دیگری نبودند، زیرا
 در میان مسلمانان نفوosi پاک‌تر و ایمانی استوارتر از ایمان این چهار
 تن وجود نداشت. و پیامبر که پیش از ورود به میدان مباهله به همراهان
 خود گفته بود من هر موقع دعا کردم شما دعای مرآ با گفتن آمین بدرقه
 کنید وارد میدان مباهله شد.

سران نصارا پیش از آمدن پیامبر ﷺ به یکدیگر می‌گفتند: هرگاه
 دیدید که محمد، افسران و سربازان خود را به میدان مباهله آورد و
 شکوه مادی خود را نشان داد در این صورت معلوم می‌شود اعتقادی به
 نبوت خود ندارد. ولی اگر با فرزندان و عزیزان خود و با ظاهری ساده،
 به مباهله آمد؛ پیداست که پیامبری راستگوست.

آنان در این گفتگو بودند که ناگهان قیافه‌ی نورانی پیامبر با چهار تن
 از خانواده‌اش، نمایان شد. همگی با حالت بهت زده به چهره‌ی یکدیگر
 نگاه کردند، و انگشت تعجب به دندان گرفتند.

أسقف نجران گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که هر گاه دست به
 دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوهها از جای

بکنند، فوراً کنده می‌شود. بنابراین صحیح نیست ما با این چهره‌های
 نورانی و با این افراد با فضیلت، مباهله کنیم؛ زیرا بعید نیست که همه‌ی
 ما نابود شویم و ممکن است دامنه‌ی عذاب گسترش پیدا کند و همه‌ی
 مسیحیان جهان را فرا بگیرد.

هیأت نمایندگی نجران به این نتیجه رسیدند که هرگز وارد مباهله
 نشوند، و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان مالیات (جزیه) به
 حکومت اسلامی پردازنند و در مقابل، حکومت اسلامی از جان و مال
 آنها دفاع کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اگر از در مباهله وارد می‌شدند، صورت-
 های انسانی خود را از دست داده، در آتشی که در بیابان برافروخته می-
 شد می‌سوختند و دامنه‌ی عذاب به سرزمین نجران کشیده می‌شد.^۱

نامه‌ی محمد بن ابی بکر به معاویه

محمد بن ابی بکر^۲ در نامه‌ای برای معاویه نوشت: «علی اول کسی



حُنَادَةَ
رَحْمَتَ رَا
إِعْلَوْحَمَّةَ
عَتْقَتَةَ



۱. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲. محمد، فرزند ابوبکر و اسماء بنت عمیس بود. بعد از مرگ ابی بکر، اسماء با علی علیهم السلام ازدواج کرد و محمد که کودکی بیش نبود، نزد آن حضرت پرورش پیدا کرد تا جایی که برخی به جای «محمد بن ابی بکر» به او «محمد بن علی» می‌گفتند. بعدها علی علیهم السلام او را به عنوان فرماندار مصر انتخاب کرد. لشکر معاویه به فرماندهی عمرو عاص به مصر حمله کرد و سربازان محمد را شکست داده او را دستگیر کردند. عمرو عاص دستور داد، محمد را به شهادت برسانند و بعد پیکر او را درون پوست الاغی قرار داده به آتش کشیدند. علی علیهم السلام با شنیدن خبر شهادت محمد، بسیار متأثر شد و با عنوان «پسرم محمد! از او یاد کرد.

مورد اسرار با او چیزی نمی‌گفتند. (آنگاه می‌نویسد): پدرت ابی‌بکر، بنای سلطنت مرا گذاشت و زمینه‌ی آن را فراهم کرد. پس اگر من در راه راست هستم پدرت پایه گذار آن است و اگر در راه راست نیستم باز پدرت پیش روی ماست و ما دنباله رو او هستیم.^۱

تعجب ابن ابی الحدید از جسارت معاویه!

معاویه اگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ در خواب می‌دید که به او امیر المؤمنین می‌گویند و با علی بن ابی طالب بر سر خلافت می‌جنگد، این خواب را از خیال پریشان می‌دانست و در صد صد تعبیر آن بر نمی‌آمد. حال چگونه این خیال را می‌توانست باور کند در حالی که از دورترین مردم نزد پیامبر بود... و از طرف دیگر، معاویه آزاد شده‌ی پیامبر در جریان فتح مکه است. و اگر چه به زبان ایمان آورده ولی قلب وی ایمان ندارد. منزلت او در نزد مسلمانان به حدی پایین است که اگر در مجلسی وارد می‌شد که مسلمانان از مهاجر و انصار بودند، آخر صف جای او بود...^۲

ابن ابی الحدید در قسمتی از کتابش، پس از نقل پاسخ امام علی علیه السلام، از دنیا تعجب می‌کند و می‌گوید: «کار علی علیه السلام به جای رسیده که معاویه نظیر و مانند او شود! هر چه علی می‌گوید او پاسخ می‌دهد و بلکه سخت‌تر و درشت‌تر!» کاش محمد حاضر بود و به



بود که به پیامبر اکرم ایمان آورد و او را بر هر کس مقدم داشت و هنگام سختی و ترس، جان خود را فدای او نمود تا جایی که کسی همپای او نبود. اینک می‌بینم تو - ای معاویه - خود را با او برابر می‌دانی! آنگاه بعد از شمردن برخی از فضایل علی علیه السلام می‌نویسد: «و اما تو و پدرت هر دو مورد نفرین و لعنت خدا هستید. تو و پدرت ابوسفیان در صدد از بین بردن پیامبر، روشن کردن شعله‌های جنگ و خاموش کردن نور خدا بودید... پدر تو در این حال مرد و اکنون تو جانشین او هستی. شاهد بر این مدعای کسانی هستند که دور تو را گرفته‌اند. آن‌ها پس مانده‌های احزاب و سرکردگان نفاق هستند و اما شواهد مقام و منزلت علی افزون بر فضایلش، یاران و شاگردان او هستند.^۱

پاسخ معاویه به نامه‌ی محمد بن ابی‌بکر

معاویه در جواب محمد بن ابی‌بکر نوشت: من و پدرت (ابی‌بکر) در زمان پیامبر، حق پسر ابی طالب را بر خود لازم می‌دانستیم و فضل او را می‌شناختیم. پس از رحلت پیامبر، پدرت با عمر اول کسی بودند که حق او را پایمال نمودند و او را به بیعت خود خواندند و چون زیر بار نرفت، خیال‌های سنگینی درباره‌ی او در سر می‌پروراندند. او ناچار با آن دو بیعت کرد؛ اما آن دو او را در کارهای خود وارد نمی‌کردند و در

۱. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۸.

۲. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۳ و ۶۴.

۱. تاریخ نصر بن مزاحم، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

ام سلمه گوید: «هیچ منافقی علی را دوست نمی دارد، و هیچ مؤمنی او را دشمن نمی دارد».^۱

ابا سعید گوید: «ما جماعت انصار، منافقین را از دشمنی با علی^{علیه السلام} می شناختیم».^۲

۲. اطاعت از علی^{علیه السلام} اطاعت از خداست

حاکم در مستدرک به سند خود از ابوذر روایت می کند که رسول خدا^{صلوات الله عليه و آله و سلام} فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و کسی که از فرمان من سرپیچی کند، از فرمان خدا سرپیچی کرده است. کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است، و کسی که از فرمان علی سرپیچی کند از فرمان من سرپیچی کرده است». حاکم گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است.^۳

۳. علی^{علیه السلام} حجت خدا بر بندگان است

مُنَّاوى از پیامبر اکرم^{علیه السلام} نقل کرده است که فرمود: «من و علی حجت خدا بر بندگانش هستیم».^۴

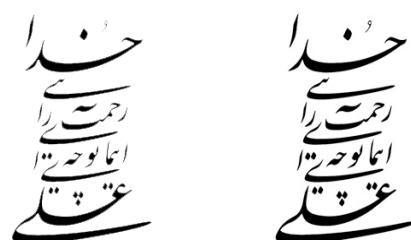
۱. صحیح مسلم، باب ۳۳، ح ۸۶ و ۱۳۱ و خصائص نسایی، ص ۱۱۸.

۲. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب ۲۱، ح ۲۷۱۷.

۳. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. مُنَّاوى در کنز النوادر، ص ۴۳. برخی از علمای اهل سنت هم روایت‌هایی با همین مضامون در

کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند: خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸ و محب الدین طبری در ریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۳.



چشم می دید آن دعوتی را که برای آن زحمت‌ها و رنجها کشید،... اکنون بدون زحمت و رنج نصیب معاویه گردیده. مثل آنکه پیامبر برای آنان زحمت کشید! چنانکه ابوسفیان در زمان عثمان از قبر حمزه سید الشهداء گذشت و پای خود را به قبر او زد و گفت: ای ابو عماره! آنچه را که ما دیروز برای آن به روی یکدیگر شمشیر می کشیدیم، امروز در دست جوانان ما افتاده و با آن بازی می کنند...»^۱

آری ظلم و جورهایی که معاویه و فرزندش یزید و دیگر جانشینانش در حق امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} و فرزندان پیامبر اکرم^{علیه السلام} روا داشتند، همه، نتیجه‌ی کار کسانی بود که امثال معاویه را به قدرت رسانده، عناصری مطرود و متزوی را بر مسند خلافت نشاندند و امکان دادند تا بتوان چنین جنایاتی را مرتکب گردید.

قطرهای از فضایل علی^{علیه السلام} در روایات اهل سنت

۱. محبت علی^{علیه السلام} ملاک ایمان، و دشمنی با او نشانه‌ی نفاق است

ابوذر غفاری از علی^{علیه السلام} نقل می کند که حضرت فرمود: «سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، پیامبر اکرم به من خبر داد، دوست نمی دارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مرا مگر منافق».^۲

۱. شرح نهج البلاغه ایوب الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۲. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۴. علی علیه السلام سید عرب است

حاکم به سند خود از سعید بن جبیر از عایشه روایت کرده است که رسول خدا علیه السلام فرمودند: «من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است».^۱

۵. علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام.

خطیب بغدادی نقل می کند که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «... علی با حق است و حق با علی، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر با من ملاقات نمایند».^۲

۶. دیدار علی علیه السلام و یاد او عبادت است.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد به سند خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت: همواره متوجه بودم که معاذ بن جبل به علی نگاه می کند. در یکی از اوقات از او پرسیدم: چرا همواره به علی بن ابی طالب می نگری و چنان نگاهش می کنی که گویا او را ندیده ای؟

۱. حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴. برخی از علمای اهل سنت هم روایت هایی با همین مضمون در کتاب های خود ذکر کرده اند: حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۵۱. برخی از علمای اهل سنت هم روایت هایی با همین مضمون در کتاب های خود ذکر کرده اند: حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۱ و ابوسعیم در حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲ و هیثمی در مجمع، ج ۲، ص ۱۱۹ و ابن حجر در الإصابة، ج ۸، ص ۱۸۳ و در الإصابة، ص ۷۴ و الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۹ و مناوی در فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۶۵ و در کنز الحقائق، ص ۷۳.

۲. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱. برخی از علمای اهل سنت هم روایت هایی با همین مضمون در کتاب های خود ذکر کرده اند: ترمذی در صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸ و حاکم نیشابوری در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ابن حجر هیثمی در مجمع، ج ۷، ص ۲۲۵ و متنی در کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷.

معاذ گفت: از رسول خدا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نظر کردن به رخسار علی عبادت است».^۱

متنی در کنز العمال^۲ و مُناوی در متن فیض القدیر^۳ گفته اند: «نگاه کردن به رخسار علی علیه السلام عبادت است».

و گفته اند که این حدیث را طبرانی و حاکم از ابن مسعود از عمران بن حصین روایت کرده اند. مُناوی در شرح فیض القدیر می نویسد: زمخشri از ابن اعرابی نقل کرده است که هر گاه علی علیه السلام در جمع مردم ظاهر می شد، مردم شگفت زده گشته و می گفتند: «لا إله إلا الله! چه قدر رخسار این جوان درخشانه است! چه قدر عالی مقام است! چه قدر بربار و چه قدر دلاور است! دیدار او به پایه ای ارتقا یافته است که خود به خود انسان را به عبادت حق تعالی فرا می خواند».

۷. خدای تعالی با علی علیه السلام نجوا می کند

ترمذی به سند خود از جابر روایت می کند که در روز طائف، رسول خدا علی علیه السلام را به حضور طلبید و با او نجوا کرد. مردم گفتند:

۱. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱. برخی از علمای اهل سنت هم روایت هایی با همین مضمون در کتاب های خود ذکر کرده اند: حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۱ و ابوسعیم در حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲ و هیثمی در مجمع، ج ۲، ص ۱۱۹ و ابن حجر در الإصابة، ج ۸، ص ۱۸۳ و در الإصابة، ص ۷۴ و الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۹ و مناوی در فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۶۵ و در کنز الحقائق، ص ۷۳.

۲. رخسار علی علیه السلام عبادت است.

۳. فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۹۹.

چقدر با پسر عمومیش نجوا می‌کند؟!

رسول خدا فرمود: «تنها من با علی نجوا نمی‌کنم، بلکه خدا هم با او نجوا می‌کند». ^۱

۸. هیچ کس به اندازه‌ی علی ﷺ به کسب فضائل نائل نشده است

از عمر بن خطاب روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ کس به اندازه‌ی علی به کسب فضائل نائل نشده است. فضائل آن حضرت به اندازه‌ای است که هر کس به حقیقت آنها برسد، به راه راست هدایت می‌شود و از گمراهی رهایی می‌یابد». ^۲

در کتاب الإستیعاب ^۳ آمده است که احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق بن قاضی اظهار داشته‌اند، احادیثی که درباره‌ی فضائل علی ﷺ روایت شده است درباره‌ی هیچ یک از صحابه روایت نشده است. و احمد بن شعیب بن علی نسائی هم این موضوع را متذکر شده است.

۱. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۰ و متنی در کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹ حدیث مزبور را روایت کرده و گوید: ترمذی و طبرانی هم آنرا نقل کرده‌اند. در تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۰۲ و کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۹ هم به روایتی با همین مضامون نقل شده است.

۲. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۴. این روایت را طبرانی هم نقل کرده است.

۳. الإستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۶. این روایت را ابن حجر عسقلانی در الصواعق، ص ۷۲ و در فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱ و شبینجی در نور الأبصراء، ص ۷۳ مذکور شده‌اند و به سند مزبور علاوه بر احمد حنبل اسماعیل بن اسحاق و نسائی، ابوعلی نیشابوری را هم اضافه کرده‌اند.

۹. سیصد آیه در قرآن کریم در شأن علی ﷺ نازل شده است.

خطیب بغدادی از ابن عباس روایت می‌کند که سیصد آیه در قرآن کریم در شأن علی ﷺ نازل شده است.^۱

۱۰. به واسطه‌ی او توبه‌ی حضرت آدم، پذیرفته شد

سیوطی در تفسیر الدُّر المنشور^۲ در ضمن آیه‌ی ﴿فَتَلَقَّى آدُمْ مِنْ رَبِّهِ

کَلِمَاتٍ قَتَابَ عَلَيْهِ...﴾^۳ اظهار می‌دارد، ابن نجّار، از ابن عباس روایت کرده است که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم؛ کلماتی که خدای متعال به حضرت آدم ﷺ تلقین کرد و در نتیجه توبه‌ی او را پذیرفت چه کلماتی بود؟

حضرت فرمود: «حضرت آدم ضمن درخواست توبه، خداوند را به حقیقت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و در این هنگام خدای تعالی توبه‌ی او را پذیرفت». بنابراین اسمای این پنج تن، همان کلامی بود که خدای - تعالی - به حضرت آدم ﷺ تلقین کرد و توبه‌اش را پذیرفت.

۱۱. علی ﷺ به منزله‌ی کعبه است

رسول خدا ﷺ خطاب به علی ﷺ فرمود: «تو در منزلت و مقام

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۲۱. در الصواعق المحرقة، ص ۷۶ و در نور الأبصراء شبینجی، ص ۷۳ همین روایت ذکر شده است.

۲. تفسیر الدُّر المنشور، ذیل آیه‌ی ۳۷ از سوره‌ی مبارکه بقره.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.



حُنَـداـ
رَحْمَـةـ رَـاـ
أَمَـاـ لَوْحـ رَـاـ
عَـتـ قـتـ



حُنـداـ
رَحْـمـةـ رـاـ
أَمـاـ لـوـحـ رـاـ
عـتـ قـتـ



همچون کعبه‌ای که مردم از روی نیازمندی به سوی تو می‌آیند و تو
نیازی به آنها نداری». ^۱

۱۲. علی علیه السلام نخستین کسی است که مسلمان شد

زید بن ارقم گوید: «نخستین کسی که افتخار تشرّف به آیین اسلام را پذیرفت علی علیه السلام بود». ^۲

۱۳. علی علیه السلام وصی و وارث پیامبر اکرم علیه السلام است

مُناوی در کنوز الحقائق نقل می‌کند که رسول خدا علیه السلام فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است و علی هم وصی و وارث من خواهد بود». ^۳

۱۴. علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق امت است

ابن حجر در الإصابة گوید: رسول خدا علیه السلام فرمود: «پس از رحلت من آشوبی به پا می‌شود که در این هنگام بر شما لازم است ملازم و همراه پسر ابوطالب باشید؛ چرا که او نخستین کسی است که به اسلام گروید و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او

۱. أسد الغابة، ج ٤، ص ٣١ و كنوز الحقائق، ص ١٨٨.

۲. صحيح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۱ و حاکم در مستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۱۳۶ و نسایی در خصائص، ص ۲ و ابن سعد در طبقات، قسم ۱۲/۱ و احمد حبیل، ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۱ و محمد بن جریر طبری در تاريخ طبری، ج ۲، ص ۵۵.

۳. كنوز الحقائق مناوي، ص ۱۲۱. این حدیث در ریاض النضرة هم نقل شده است.

صدیق اکبر و فاروق این امت است و او راهبر مؤمنان است و مال و ثروت، جلوه‌دار منافقان است». ^۱

۱۵. هر کس علی علیه السلام را دشنام دهد مرتد است

پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «کسی که اهل بیت مرا دشنام دهد و از آنان نکوهش کند، منکر خدا و رسول است...». ^۲



حُدَى
رَحْمَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِنَّمَا لَوْحَدَهُ
عَنْ أَنْتَهَى

خیانهایی نابخشودنی

با وجود این همه فضیلت در حق علی علیه السلام دشمنانش شأن او را در بین مردم پایین آوردند تا جایی که معاویه دستور داد در سرتاسر کشور



۱. ابن حجر در الإصابة، ج ۷/۱ و ابن عبد البر در الإستيعاب، ج ۲، ص ۶۵۷ و ابن اثیر جوزی در أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۷۸.

۲. ابن حجر در الصواعق المحرقة، ص ۱۴۳. برخی از علمای اهل سنت هم روایت‌هایی با همین مضمون در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند: حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۲۲ و سیوطی در الدُّرُّ المُثُور، ذیل سوره شوری، آیه‌ی ۲۳ و هیشمه در مجمع البيان، ج ۴، ص ۲۷۸ و متفق در کنز العمال، ج ۸، ص ۱۹۱ و زمخشری در کشاف، ذیل سوره شوری، آیه‌ی ۲۳ و مُناوی در کنوز الحقائق، ص ۱۳۴.

۳. تاریخ بغداد از جابر، ج ۷، ص ۴۲۱، رقم ۲۹۸۴ و کنوز الحقائق هامش الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶ و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹ [ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰-۴۵].

است که حریز فردی ناصبی بوده که بعض و کینه‌ی علی علیه السلام را در دل داشت. او در مسافرت خود از مصر تا مکه – که تقریباً دو ماه طول می‌کشید – مرتبأً علی علیه السلام را لعن می‌کرد و بعد از هر نماز صبح هفتاد مرتبه علی علیه السلام را لعن می‌کرد.

جوزجانی هم که استاد بسیاری از علمای اهل سنت است، همچون یحیی بن معین عداوت و کینه‌ی زیادی نسبت به علی علیه السلام داشت.^۱

عجلی در خلاصه التهذیب^۲ شخصی مثل عمر بن سعد بن ابی وقار را که قاتل امام حسین علیه السلام بود موثق و قابل اعتماد می‌داند و عمران بن حطآن سردسته خوارج را که در شعر معروف خود^۳ قاتل امام امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌ستاید و او را فردی با تقوی و مستحق بهشت معرفی می‌کند، ثقه و قابل اعتماد می‌داند و بخاری هم – که خود از علمای طراز اول اهل سنت است – عقیده‌ی وی را تأیید می‌کند!!! بخاری^۴ از علمای بسیار معتبر اهل سنت آنچنان نسبت به علی علیه السلام و فرزندانش غیر منصفانه برخورد می‌کند که از امام صادق علیه السلام در کتاب



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِلَامُو حَمْرَةِ
عَتْقَلَةِ



۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲ و ۳.

۲. خلاصه التهذیب خزرچی، ج ۲، ص ۲۷۰، رقم ۵۱۶۵.

۳.

يَا ضَرَّةَ مِنْ تَقْرِيْبٍ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيَبْلُغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رَضْوَانًا
إِنَّى لَأَذْكُرُ حِينًا فَأَحْسَبَهُ أَوْفِيَ الْبَرِيَّةَ عِنْدَ اللَّهِ مَبْرَانًا

۴. وی از علمای معتبر اهل سنت است که در سال ۲۵۶ق متولد شد و مذهب وی را برخی شافعی دانسته‌اند. اگر چه برخی دیگر معتقدند که وی دارای مذهب جداگانه‌ای بوده است که به تدریج منسخ شد.

(كتاب امام البخاري، ج ۱۱، ص ۴۱۴)

پهناور اسلامی در روزهای جمعه و بر فراز منبرها لعن و دشنام علی علیه السلام را ضمیمه‌ی خطبه‌ی خود کنند!

این بدعت شوم، رایج شد و در افکار عمومی اثر گذاشت و به صورت امری ریشه دار در آمد، به طوری که کودکان با کینه‌ی علی بزرگ شدند، و بزرگترها با احساسات ضد علی از دنیا رفتند. تا جایی که در کربلا حسینی علت مبارزه با امام حسین علیه السلام را بعض پدر وی علی علیه السلام بیان می‌کردند.

یحیی بن معین یکی از شخصیت‌های مؤثر بر علمای اهل سنت است، به گونه‌ای که او را استاذ اساتذه می‌نامند. وی استاد احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ابوداود، ابوذرعة و ... است.^۱

یکی از مبانی رجالی یحیی بن معین در توثیق افراد میزان دشمنی و کینه‌ی آنها نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او است. به عنوان مثال در مورد حریز بن عثمان می‌گوید: حریز ثقه است.^۲ و این در حالی

۱. یحیی بن معین غطفانی، ابو زکریا در سال ۱۵۸ق به دنیا آمد و در سال ۲۲۳ق از دنیا رفت. از بی-

تقوایی او همین بس که روایت شده که گفت در مصر کنیزی را دیدم که از آن بهتر یافت نمی‌شد. حسین بن فهم گوید: از این کلام ابن معین تعجب کردم چند بار از او سؤال کردم و هر دفعه ابن معین می‌گفت: «صلی الله علیها و علی کل ملیح» درود خدا بر آن کنیز و بر هر زن ملیح و بانمکی!^[۱] وی بالآخره هنگامی که عازم سفر حج بود به علت پرخوری مرد و در مدیته دفن شد.^[۲]

[۱]- ذہبی در سیر اعلام النبیلا، ج ۱۳، ص ۴۲۷.

[۲]- ذہبی در سیر اعلام النبیلا ج ۱۱ ص ۹۵.

۲. تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۳۵.

معروف خود «صحیح بخاری» حتی یک حدیث هم ذکر نکرده است^۱ و این در حالی است که در همین کتاب که مشتمل بر ۷۲۷۵ حدیث است، احادیث بسیاری از خوارج و نواصب^۲ نقل کرده است.

ابن حزم آندلسی در مورد قاتل ولی خدا، امام طاهر، علی بن ابی طالب علیہ السلام می گوید: «بن ملجم» گنه کار نبود، بلکه فردی بود که به رأی و اجتهاد خود عمل کرد و این فرد در آخرت اجر و ثواب هم خواهد داشت و این سخن مضحك را هم در مورد «ابوالغادیة» قاتل عمار یاسر (یار و فادر علی علیہ السلام) تکرار می کند؛ گویا سخن پیامبر اکرم علیہ السلام را فراموش کرده که فرمود: «ای علی! قاتل تو شقی ترین مردم است. این در حالی است که همین ابن حزم در مورد قاتلین عمر و عثمان چنین حرفی را نمی زند و آنها را گنه کار و مستحق عذاب می داند!»^۳

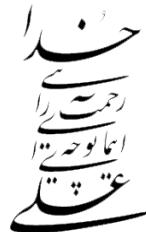
فصل چهارم

بخشی از ویژگی‌های ابی‌بکر بن ابی ڦحاف

* شراب‌خواری ابوبکر!

شعرانی در کشف الغمة^۱ و طبری در جامع البیان^۲ چنین می‌نویسد که ابوبکر قبل از اسلام قماربازی می‌کرد و شراب می‌نوشید. از روایات اهل سنت معلوم می‌گردد که شرب خمر او در زمان اسلام هم ادامه داشته است. در سال فتح مکه (هشتم هجری) در مدینه‌ی مشعره و در خانه‌ی ابوطلحه زید بن سهل مجلس شرابی برپا شد که ساقی آن انس بن مالک بوده است و تعداد حاضرین در این مجلس چنان که از معمّر و قتاد نقل شده است یا زده نفر بوده‌اند که ابن حجر در فتح الباری ده نفر از آنان را بدین گونه نام برده است:

۱. ابی‌بکر بن ابی ڦحافه ۵۸ ساله.
۲. عمر بن خطاب ۴۵ ساله.
۳. ابی عبیده جراح ۴۸ ساله.



۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. کسانی که به علی علیهم السلام دشنام می‌دادند.

۳. رجوع شود به کتاب شریف الفدیر، ج ۱، ص ۳۲۳ به بعد. (از کتب شیعه)

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. جامع البیان، ج ۲، ص ۲۰۳ (مج ۲/ ج ۳۶۲).

۴. ابی طلحه زید بن سهل ۴۴ ساله و بانی مجلس.

۵. سهل بن بیضاء که سن زیادی داشت و بعد از آن از دنیا رفت.

۶. ابی بن کعب

۷. ابی دجاجه سماک بن خرشه

۸. ابی ایوب انصاری

۹. ابی بکر بن شغوب

۱۰. انس بن مالک ۱۸ ساله که ساقی مجلس بود.^۱

* نزاع با عمر، در محضر رسول خدا ﷺ!

در صحیح بخاری کتاب تفسیر از طریق ابن ملیکه از عبد الله بن زبیر نقل می‌کند که: چند سواره نظام از بنی تمیم گسیل شدند. ابوبکر گفت: قعقاع بن ابی معبد را امیر آنها کن. و عمر گفت: اقرع بن حابس^۲ را امیر آنها کن. پس ابوبکر گفت: تو هدفی جز مخالفت با من نداشتی و عمر گفت: هدف من مخالفت با تو نبود؛ پس در محضر رسول خدا به جدال پرداختند و صدایشان بلند شد تا این که این آیه نازل شد: **﴿يَا أَيُّهَا**

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸۸، ح ۴۳۲۱ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۳ و ص ۲۳۱، ح ۷ و مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۲۲۷ و ۲۴۷ (ج ۴، ص ۲۵، ح ۱۲۴۵۸ و ص ۱۰۲، ح ۱۲۹۶۳) و طبری در جامع الیان، ج ۷، ص ۲۴ (مع ۵/۷/ص ۳۷) و بیهقی در سنن الکبیری، ج ۸، ص ۲۸۶ و ۲۹۰ و ابن کثیر در تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۴ و سیوطی در الدر المثور، ج ۲، ص ۳۲۱ (ج ۳، ص ۱۷۳).

۲. اقرع بن حابس همان اعرابی است که پیامبر او را در حال ادرار کردن در مسجد دید و حدیث آن را بخاری در صحیح خود (ج ۴، ص ۱۸۳۴، ح ۴۵۶۶) نقل کرده است.

اَذْنِينَ آمْنَوْا لَا تُقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛^۱ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی نگیرید)، و تقوایی الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و دانست.

* فحاشی و ناسزا گویی، در محضر رسول خدا ﷺ!

ابن عساکر از مقدم نقل کرده است که می‌گوید: عقیل و ابوبکر به یکدیگر ناسزا می‌گفتند، و ابوبکر فردی بسیار فحاش بود.^۲ و آنچنان که در الخصائص الکبیری آمده است، از لفظ حدیث استفاده می‌شود که این ناسزا گویی بین ابوبکر و عقیل در محضر رسول خدا ﷺ و در آخرین روزهای عمر شریف آن حضرت بود.^۳



خدا
رحمت را
املاوه
عَزَّتَهُ

جعل فضیلت‌های دروغین درباره ابوبکر

* نام سه نفر بر روی درختان بهشت نوشته شده است!

در روایات اهل سنت چنین به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده شده که حضرت فرمود: در بهشت هیچ درختی یافت نمی‌شود مگر آنکه بر روی برگ آن نوشته شده است: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكَرٍ**



۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۹، ص ۵۸۲.

۲. الخصائص الکبیری، ج ۲، ص ۱۴۵.

الصادق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورين!!!

طبرانی می‌گوید: علی بن جمیل که راوی این حدیث است دروغ گو و جاعل حدیث است.^١

ذهبی می‌گوید: این روایت باطل است.^٢ طبرانی هم این حدیث را در کتاب خود ذکر کرده و بعد می‌گوید: این حدیث ضعیف است.^٣

* خداوند برای او تجلی می‌کند!

زمانی که رسول خدا از غار خارج شد، به ابوبکر نگاه کرد و فرمود: ای ابوبکر! آیا به تو بشارت ندهم؟ ابوبکر عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باشد، بشارت بد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند در روز قیامت برای مخلوقات به صورت عام تجلی می‌کند ولی برای تو به صورت خاص تجلی می‌کند!!!

خطیب بغدادی در تاریخ خود^٤ می‌گوید: این روایت ساخته‌ی افکار محمد بن عبد است و او از این گونه روایات جعلی زیاد دارد که همه دلالت بر بی‌اعتباری روایاتش دارد. ذهبی هم به طور قطع می‌گوید: این روایت جعلی است.^٥

١. المجم الکبیر، ج ١١، ص ٦٣، ح ١١٠٩٣.

٢. میزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦٦٣، رقم ٥١٢٠.

٣. البداية والنهاية، ج ٧، ص ٢٣٠، حوادث سنّة ٣٥.

٤. تاریخ بغداد، ج ٢، ص ٣٨٨.

٥. میزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٢٢، رقم ٦٢٠٤.

* او از نور رسول خدا ﷺ خلق شده است!

از ابوهریره به سند مرفوع نقل شده است که: خداوند مرا از نور خود خلق کرد و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و عثمان را از نور عمر خلق کرد و عمر چراغ بهشتیان است!!! ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال احمد بن یوسف منجی گفته است: این حدیث دروغ است.^١

* پیامبر ریش او را می‌بوسد!

هر زمان پیامبر مشتاق بهشت می‌شود، ریش سفید ابوبکر را می‌بوسد!!!
فیروز آبادی در خاتمه‌ی «سفر السعاده»^٢ و عجلونی در «کشف الخفاء»^٣ این روایت را از مشهورترین احادیث جعل شده، و از روایات باطلی که به بداحت عقل، بطلان آن معلوم است، برشمرده‌اند.

* دو شیخ را دوست داشته باش، تا داخل بهشت شوی!

از ابوهریره چنین نقل شده است که پیامبر در حال تکیه‌ی بر علی بن ابی طالب خارج شد. ابوبکر و عمر به استقبال آن حضرت رفتند. پیامبر فرمود: ای علی! آیا این دو شیخ را دوست داری؟ فرمود: بله، ای رسول



١. میزان الاعتدال، ج ١، ص ١٦٦، شماره ٦٦٩.

٢. سفر السعاده، ج ٢، ص ٢١١.

٣. کشف الخفاء، ج ٢، ص ٤١٩.

این حدیث از ساخته‌های علی بن حسن کلبی است که محمد بن جریر طبری آن را ذکر کرده است. و ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: این روایت دروغ است و کلبی متهم به این دروغ‌گویی است.^۱

* او انتخاب شده‌ی خداوند است!

از ابو سعید خُدری به سند مرفوع نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: چون به آسمان عروج کردم، گفتم: خدایا! خلیفه‌ی بعد از من را علی قرار ده. پس آسمان‌ها لرزید و ملائکه مرا ندا دادند: ای محمد! بخوان: «و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد»، و خداوند ابوبکر را خواسته است (که خلیفه شود)!!!

این روایت از جعلیّات یوسف بن جعفر خوارزمی است و ذهبی آن را در میزان الاعتدال آورده و گفته است: ابن جوزی گفته است: این حدیث از جعلیّات یوسف است.

بعد از بررسی جعلی بودن این روایت باید از جاعل آن پرسید؛ چگونه ممکن است پیامبر خدا ﷺ - که به تصریح قرآن از روی هوی و هوس چیزی نمی‌گوید - از خداوند چیزی بخواهد که به خاطر ناپسند بودن آن، آسمان‌ها به لرزه بیفتند!

آیا جاعل این حدیث و ناقلان آن گمان کرده‌اند پیامبر اکرم ﷺ نیز، مانند خلفای آنان سرشار از اشتباه بوده است؟! چگونه است که علم



خدا
رحمت را
امامو حمد
عَزَّتْهِ



خدا
رحمت را
امامو حمد
عَزَّتْهِ



خدای فرمود: این دو دوست داشته باش تا داخل بهشت شوی!!!

این حدیث از ساخته‌های محمد بن عبد الله اشنانی است که ذهبی آن را در میزان الاعتدال ذکر کرده است و گفته است: حدیث باطلی است.^۲ و ابن جوزی در کتاب «موضوعات» خود، که در مورد احادیث جعلی و ساختگی است این حدیث را آورده است.^۳

* دوستی او، جواز ورود به بهشت است!

زمانی که ابی بکر به دنیا آمد خداوند به بهشت عدن اطلاع داد و گفت: به عزت و جلالم سوگند که کسی را در تو وارد نمی‌کنم مگر این که این مولود را دوست داشته باشد!!!

ذهبی می‌گوید: این حدیث جعلی است.^۴ خطیب بغدادی هم می‌گوید: این حدیث باطل است و در سند آن افراد مجھول زیادی قرار دارند.^۵

* او نسبت به من به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی!

از ابن عباس به سند مرفوع^۶ نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: جایگاه ابوبکر نزد من همانند جایگاه هارون است در نزد موسی!!!

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۴۳ (ج ۱، ص ۵۲۴، شماره ۱۹۵۴).

۲. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۹، رقم ۴۶۷.

۴. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۸۳، رقم ۳۹۱۰.

۵. هر روایتی که از وسط یا آخر سند آن یک یا چند راوی افتد و در روایت هم به لفظ «رفع» تصریح شده باشد، به آن مرفوعه گویند.

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۲ (ج ۳، ص ۱۲۲، شماره ۵۸۱۶).

۲. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

ملائکه بیشتر از علم پیامبر خداست؟ چرا که پیامبر نمی‌داند چه کسی شایستگی خلافت را دارد و فردی را پیشنهاد می‌کند که آسمان‌ها به لرزه می‌افتد، اما ملائکه می‌دانند چه کسی شایسته است و خلیفه‌ی بعد از رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} را به او معرفی می‌کنند؟!

البته جای تعجب هم نیست که این افسانه سرایان، برای رسیدن به مطامع دنیایی خود، چنین توهین‌هایی را در حق پیامبر خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} مرتكب شوند! چرا که آن‌ها پیروان مکتبی هستند که هر وقت منافعشان با واقعیت تضاد داشت تا حد «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» هم پیش می‌روند.

* **کسانی که بعض آنها را در دل دارند، اهل نجات نیستند!**
خداآوند در هر شب جمعه صد هزار نفر را از آتش نجات می‌دهد مگر دو گروه را. آن دو گروه کسانی هستند که بعض ابوبکر و عمر را در دل دارند. آن‌ها به ظاهر مسلمانند، ولی در واقع یهودی این امت هستند!!!
خطيب بغدادی و ذهبي اين حديث را كذب می‌دانند.^۱ سیوطی هم اين روایت را از روایات جعلی معرفی می‌کند.^۲

* بهترین اهل آسمان‌ها و زمین!

از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} فرمود: ابوبکر و عمر بهترین اهل آسمان‌ها و زمین و بهترین اولین و آخرین هستند مگر انبیا و

۱. خطيب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷۲ و ذهبي در کتاب میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۶، رقم ۸۴۵۷.

۲. لآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۲۸۶.

مرسلین!!!

خطيب بغدادی این روایت را در تاریخ خود نقل کرده است، اما طبق عادت خود سخنی از سند آن به میان نیاورده تا اشکال سندی روایت معلوم نگردد؛ اما ذهبي در میزان الاعتدال می‌گوید: در سند این روایت جبرون بن واقد افريقي قرار دارد که وی متهم به دروغ‌گویی است؛ وی با بی‌شرمی از سفیان روایت می‌کند.^۱

به راستی معلوم نیست که این افراد با کدام ویژگی بر فرشتگان مقرب و معصوم که اهل آسمان‌ها هستند و در میان آنها سید ملائکه، امین وحی، جبرئیل^{علی‌ہ} قرار دارد، برتری یافته‌اند؟! آیا با علم فراوان خود؟! آیا با تقوی و خدا ترسی خود که آن را در شراب خواری به نمایش گذاشتند؟! آیا با اخلاق خود که آن را هم در مشاجره در محضر پیامبر می‌توان دید؟! و یا با شجاعت خود در میدان نبرد که وصف ذلت و فرار از میدان جنگ را نیز از زبان ابن ابی الحدید شنیدیم؟!



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّنا
أَمَانَةَ رَحْمَةِ رَبِّنَا
عَتْقَلَةَ



۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۷، شماره‌ی ۱۴۳۵.

بخشی از ویژگی‌های عمر بن خطاب

* شراب خواری عمر در سال فتح مکه!

در سال فتح مکه (هشتم هجری) در مدینه مشرفه و در خانه‌ی ابی طلحه زید بن سهل مجلس شرابی بر پا شد که ساقی آن انس بن مالک بوده است و تعداد حاضرین در این مجلس چنان که از مُعَمَّر و قَتَاد نقل شده است یازده نفر بوده‌اند که ابن حجر در فتح الباری از جمله حاضرین این مجلس را ابی بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب می‌داند.^۱

* جهل عمر در حکم شخص جنب که آبی برای وضو پیدا نمی‌کند!

مردی نزد عمر رفت و به او گفت: «من جنب شده‌ام و آبی برای غسل پیدا نکرده‌ام». عمر گفت: نماز نخوان! عمار آنجا بود و حکم رسول خدا را در مورد تیمم به او گوشزد کرد.^۲

* جهل عمر به حکم شک در نماز!

از عمر در مورد شک در نماز سؤال کردند، گفت: «واللهِ ما أدرى»^۱
به خدا قسم نمی‌دانم.^۲

* جهل عمر به کتاب خدا!

در زمان عمر زنی ازدواج کرد و بعد از شش ماه نوزادی به دنیا آورد. عمر به این گمان که او زنا کرده حکم به سنگسارش داد. در این هنگام خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید. آن حضرت فرمود: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

«وَالوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أُولَادَهُنَّ حَوَلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^۳

و در جای دیگر فرموده است:

«وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا».^۴

خداوند در یک جا فرموده است که مادرها فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند و در جای دیگر فرموده است مدت زمان حمل و شیر دهی او سی ماه کامل بود. از تلفیق این دو آیه معلوم می‌شود که حداقل مدت حمل فرزند، شش ماه می‌باشد.

عمر با شنیدن این حکم از آن زن دست کشید و گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.»^۵

۱. احمد حنبل در مسنده، ج ۱، ص ۱۹۳ (ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۶۸۰) و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۳.

۳. سوره‌ی احباب، آیه‌ی ۱۵.

۴. سنن الکبری.



۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸۸، ح ۴۳۲۱ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۳ و ص ۲۳۱، ح ۷ و مسنند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۲۲۷ (ج ۴، ص ۲۵، ح ۱۲۴۵۸ و ص ۱۰۲، ح ۱۲۹۶۳) و طبری در جامع الیان، ج ۷، ص ۲۴ (مع ۵/۷/ص ۳۷) و بیهقی در سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۸۶ و ۲۹۰ و ابن کثیر در تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۴ و سیوطی در الدور المثور، ج ۲، ص ۳۲۱ (ج ۳، ص ۱۷۳).

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲ کتاب العیض و سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۲۲ و سنن ابی ماجه، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۵۶۹ و مسنند احمد حنبل، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۱۷۸۶ و سنن الکبری، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۰۳ و ۳۰۵.

در برخی دیگر از کتب اهل سنت آمده است که خواهر آن زن به تظلم خواهی نزد علی علیه السلام رفت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این حکم را برای عثمان بیان فرمود و چون عثمان نزد عمر رفت دیگر کار از کار گذشته بود و زن را سنگسار کرده بودند. آن زن بی چاره قبل از مرگ به خواهرش گفته بود: ای خواهر عزیزم نراحت نباش! به خدا سوگند که هرگز به چنین گناهی آلوه نشده‌ام و دامن خود را آلوه نکردام.

فرزند آن زن بعد از آنکه بزرگ شد شباهت بسیار زیادی به پدر خود داشت که همین دلیل بر بی گناهی آن زن بود...!

*جهل عمر به حکم خدا درمورد مهریه زنان!

روزی عمر در بالای منبر مطلبی را در مورد مهریه زنان گفت که زنی بلند شد و به او اعتراض کرد. آن زن آیه‌ای از قرآن^۱ در رد کلام او خواند و عمر گفت: همه‌ی مردم از عمر دانترند حتی زنان پشت پرده!^۲

۱. مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۱۷۶ ح (ج ۲، ص ۸۲۵ ح ۱۱) و بیهقی در سنن الکبیر، ج ۷، ص ۴۲ و ابو عمر در العلم، ص ۱۵۰ (ص ۳۱۱ ح ۱۱) و ابن کثیر در تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۷ و ابن بیهقی در تیسیر الوصول، ج ۹ (ج ۲، ص ۱۱) و العینی در عمدة القاری، ج ۹، ص ۶۴۲ (ج ۱۸، ص ۲۱) و سیوطی در الدور المنشور، ج ۶، ص ۴۰ (ج ۷، ص ۶) - که همگی از ابن منذر و ابن حاتم نقل کردند.

۲. سوره‌ی نساء، آیه ۲۰.

۳. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۵۷ و سنن سعید بن منصور، ج ۱، ص ۱۶۶ ح ۵۹۸ و سیره‌العمر، ص ۱۳۷ و الدور المنشور، ج ۲، ص ۴۶۶ و کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۵ و الدور المنشور، ص ۱۵۲، ح ۴۸۸ و فتح القدير، ج ۱، ص ۴۴۳ و أنسی المطالب، ص ۲۳۵، ح ۱۰۸۲ و سنن الکبیر للبیهقی، ج ۷، ص ۲۲۳ و شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶۱، ج ۲، ص ۹۶.

* عمر بر خلاف حکم رسول خدا متعه را حرام کرد!

عمر ازدواج موقت را حرام کرد در حالی که رسول خدا علیه السلام آن را مستحب شمرده بود و این امر بخشی از سنت رسول خدا علیه السلام بود.^۱
امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی این موضوع فرمود: اگر عمر متعه را حرام نمی‌کرد، جز انسان‌های پست و شقی، کسی زنا نمی‌کرد.^۲

* کتك زدن صبیغ بن عسل!

مردی به نام صبیغ وارد مدینه شد و از عمر - که خود را جانشین رسول خدا علیه السلام می‌خواند - در مورد حروف قرآن سؤال کرد و در سؤال خود اصرار ورزید. اما عمر که در جواب درمانده بود او را با تازیانه کتك زد تا این که خون از پشتیش خارج شد.^۳
در جای دیگر آمده است که آن مرد از معنای «الجوار الکنس»^۴



۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۷ و جامع الأصول، ج ۱۲، ص ۱۳۵ و کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳ ح ۴۵۷۳۲ و الدور المنشور، ج ۲، ص ۴۸۶.
 ۲. جامع البیان، مج ۴، ج ۵، ص ۱۳ و الكشف والبیان، ورقه‌ی ۱۴۲، سوره‌ی نساء آیه ۲۴ و التفسیر الكبير، ج ۱۰، ص ۵۰ و تفسیر نیسابوری، ج ۲، ص ۳۹۴ و الدور المنشور، ج ۲، ص ۴۸۶.
 ۳. سنن الدراما، ج ۱، ص ۵۴ و تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۳۸۷ (ج ۲۲، ص ۴۱)، رقم ۲۸۴۶ و سیرة الععر لابن الجوزی، ص ۱۰۹ (ص ۱۱۷) و تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳۴ و کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۸ (ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۴۱۶۱) و فتح الباری، ج ۸، ص ۱۷ (ج ۲۱، ص ۲۱).
 ۴. سوره‌ی تکویر، آیه ۱۶.
- «فَلَا أَقْسِمُ بِالخُّسْنِ * الْجَوَارِ الْكَنْسُ» - چنین نیست (که منکران قرآن پندارند) قسم یاد می‌کنم به ستارگان بازگردنده * که به گردش آیند و در مکان خود رُخ پنهان کنند.



سؤال کرد که عمر وقتی در جواب و اماند او را به این روز انداخت.^۱

* نهی عمر از نقل احادیث پیامبر اکرم ﷺ

عمر دستور داد که کسی حق ندارد از رسول خدام‌الله ﷺ حديثی نقل کند،^۲ تا جایی که افرادی مثل ابن مسعود، ابوذر غفاری و ابی درداء را به خاطر نقل حدیث توبیخ و حبس کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان به سر می‌بردند!^۳

قانون منوعیت نقل احادیث پیامبر اکرم ﷺ قریب به صد سال ادامه پیدا کرد و این قانون موجب شد تا کلمات بلند حضرت رسول ﷺ که بعد از قرآن بزرگ‌ترین منبع فرهنگ اسلامی بود در بین مردم به فراموشی سپرده شود و از همه بدتر این که عده‌ای مزدور و دروغپرداز از این فرصت استفاده نموده، مطالب دروغ و بی اساس را به نفع حکومت‌ها و زمامداران وقت به صورت حدیث، جعل کردند. زیرا وقتی مدرک منحصر به حافظه‌ها و شنیدن از افراد گردید، طبعاً همه کس می‌توانست هر گونه ادعایی را مطرح کند.



جعل فضیلت‌های دروغین دربارهٔ عمر

* اگر پیامبر ﷺ نبود، عمر به پیامبری مبعوث می‌شد!

به پیامبر نسبت داده‌اند که فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نشده بودم عمر به پیامبری مبعوث می‌شد! ابن عدی گوید: راوی این حدیث کذاب است.^۱

* خلفای رسول خدا ﷺ!

به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که فرمود: خلفای بعد از من ابوبکر و عمر هستند!

ذهبی می‌گوید: این خبر باطل و جعلی است.^۲
ابن عدی می‌گوید: این حدیث دروغ است چرا که راوی آن کذاب است. ابن جوزی می‌گوید: دروغ است. نسایی هم حکم به بطلان این حدیث می‌کند.^۳

توجه داشته باشیم که این روایت و امثال این روایت هم از سخنان متعارض علمای اهل سنت است. آن‌ها از یک طرف می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ از ابوبکر، عمر و عثمان به عنوان خلفای بعد از خود یاد کرده است و از طرف دیگر معتقد‌ند که پیامبر اکرم ﷺ در مورد خلافت و جانشینی خود سخنی به میان نیاورد و جانشین بعد از پیامبر با اجماع و اتفاق مسلمین انتخاب شد!

۱. الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۲۱۶، رقم ۷۱۳ و ج ۴، ص ۱۹۴، رقم ۱۰۰۵.

۲. میزان الإعتدال، ج ۳، ص ۱۲۳، رقم ۵۸۶۵.

۳. الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۲۱۶، رقم ۷۱۳. ج ۴، ص ۱۹۴، رقم ۱۰۰۵.

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۹ (ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۴۱۱۷) و الدر المنشور، ج ۶، ص ۳۲۱ (ج ۸، ص ۴۳۲).

۲. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۸۵ و سنن این ماجه، ج ۱، ص ۱۶ (ج ۱، ص ۱۲) و مستدرک حاکم،

ج ۱، ص ۱۰۲ (ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۸۲) و جامع البیان، ج ۲، ص ۱۲۰ (ص ۳۴۷، ح ۱۶۹۰) و تذكرة

الحافظ، ج ۱، ص ۷ و طبری در تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۲۰۴، ح ۲۰۴، حادث سنة ۲۳ و ابن کثیر در

البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۱۵، حادث سنة ۵۹.

۳. المستدرک على الصحيحين، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳۷۴ و المعتبر من المختصر، ج ۲، ص ۳۸۰.

* شیطان از پیامبر ﷺ نمی‌ترسد، ولی از عمر می‌ترسد!

از بُریَّدَه نقل شده است که رسول خدا برای یکی از جنگ‌ها از مدینه خارج شد و چون بازگشت، کنیزی آمد و گفت: ای رسول خد! من نذر کردہ‌ام اگر خدا تو را به سلامت بازگرداند در حضور شما دف بزن و آواز خوانی کنم. رسول خدا ﷺ فرمود: «إن كُنتِ نَذَرْتِ فاضرَبِي و إِلَّا فَلا» اگر نذر کردہ‌ای، دف بزن و گرنه خیر! پس آن کنیز شروع به دف زدن کرد و ابی‌بکر داخل شد و او هنوز دف می‌زد، سپس علی داخل شد و او هنوز دف می‌زد، سپس عثمان داخل شد و او دف می‌زد، ولی تا عمر داخل شد کنیز دف را زیر پا گذاشت و روی آن نشست. در این هنگام رسول خدا فرمود: ای عمر! شیطان از تو می‌ترسد، من نشسته بودم و او دف می‌زد و ابی‌بکر آمد و او می‌زد، سپس علی آمد و او می‌نواخت، سپس عثمان آمد و او می‌نواخت، ولی چون تو وارد شدی دف را کنار گذاشت.^۱

در روایت دیگری از عایشه نقل شده است که: رسول خدا ﷺ نشسته بود، پس سر و صدای کودکان را شنیدم. سپس رسول خدا بلند شد و کنیز حبسی را دید که می‌رقصد و کودکان پیرامون او هستند؛ فرمود: «يا عائشة تعالیٰ فانظری» ای عایشه بیا و نگاه کن! من آمدم و چانه‌ی خود را بر شانه‌ی پیامبر گذاشتم و از بین شانه و سر پیامبر به آن

کنیز نگاه می‌کردم، پیامبر به من گفت: «أَمَا شَبَعْتِ؟ أَمَا شَبَعْتِ؟» آیا سیر نشدی؟ آیا سیر نشدی؟ من می‌گفتم: نه! تا منزلت خود را نزد پیامبر بفهمم. ناگاه عمر آمد و مردم از اطراف کنیز پراکنده شدند، پس رسول خدا ﷺ فرمود:

همانا من شیطان‌های جن^۲ و انس را می‌بینم که از عمر فرار کردند.

عایشه می‌گوید: در این هنگام من بازگشتم.^۳

با وجود این همه کلمات سخيف، و توهین‌های ناروا در حق پیامبر اکرم ﷺ، دیگر نیازی به بحث از سند این روایت‌ها و امثال آنها نیست. گمان می‌کنم اگر این جاعلان حدیث را به حال خود رها کنند، خواهند گفت: مقام و منزلت عمر از مقام و منزلت پیامبر ﷺ هم بالاتر بود و چه خوب بود که عمر به جای آن حضرت به پیامبری برگزیده می‌شد! علمای اهل سنت برای این که فضیلتی برای خلفای خود بتراشند کار را به جایی رسانده‌اند که از توهین در حق پیامبر اکرم ﷺ هم ابایی ندارند.

آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند چنین نسبت‌های ناروایی را به پیامبر خدا داده و بگویند پیامبر خدا به زنان رقص نگاه می‌کرد و به صدای غنای آنها گوش می‌داد و در مجالس لهو حاضر می‌شد؟! و این‌ها او را قانع نمی‌کرد تا این‌که همسرش عایشه را به آنجا بیاورد و



حُدَى
رَحْمَةً رَّا
إِلَاهُو حُمَّةً
عَظِّمَةً



۱. مسنـت احمد، جـ ۵، صـ ۲۵۳ [جـ ۶، صـ ۴۸۵] و مسنـت احمد، جـ ۲، صـ ۵۸۰ [جـ ۵، صـ ۲۹۴] او نوشته است: این حدیث حسن و صحیح و غریب است. الریاض النضرة، جـ ۳، صـ ۲۰۸ [جـ ۲، صـ ۲۵۵].

۲. مسنـت احمد، جـ ۵، صـ ۵۸۰ [جـ ۶، صـ ۴۸۰] و مسنـت احمد، جـ ۲، صـ ۲۹۳ [جـ ۵، صـ ۵۸۰] او نوشته است: این حدیث حسن و صحیح و غریب است. حـ ۳۶۹۰.

در حالی که مردم از نزدیک به آن دو نظاره می‌کنند او به همسرش می‌گوید: سیر شدی؟! سیر شدی؟! در حالی که شریعت مقدس پیامبر اکرم تحریم همه‌ی این موارد را در کتاب و سنت گوشزد کرده است و حتی همه‌ی فقهای اهل سنت هم بر حرمت این امور اجماع دارند.

* من با عمر هستم و عمر هم با من است!

با سندی مرفوع به ابن عباس چنین نسبت داده‌اند، که از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده است: من هر کجا باشم با عمر هستم و عمر هم با من است، هر کس او را دوست داشته باشد مرا دوست داشته، و هر کس بعض او را داشته باشد، بعض مرا دارد.

ذهبی در میزان الاعتدال این حدیث را دروغ دانسته است.

* دشمنان این دو شیخ رافضی هستند!

بخشی از امّت من رافضی هستند؛ آن‌ها اهل بیت مرا دوست دارند

۱. برخی از علمای اهل سنت، تعصب را به جایی رسانده‌اند که وقتی بخواهند کسی را دشنام دهند وی را «رافضی» خطاب می‌کنند. «رفض» هم وزن «سرد» در لغت به معنای ترک کردن است. ابن منظور می‌گوید: «رفض» در اصطلاح به دو معنی است؛ محبّ اهل بیت و شیعی اهل بیت !!! عده‌ای از اهل سنت با به کارگیری این اصطلاح قصد دارند شیعه را - نعوذ بالله - در کنار قوم یهود قرار دهند و با این کار به شیعه ناسزا می‌گویند. شافعی (یکی از ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت) در واکنش به این گروه متعصب می‌گوید:

يَا رَأِيكَ قِبْلَةُ الْمُحَاجَبِ مِنْ مِنِي وَاهْتِفْ بِتَقَاعِدِ خَيْفَهَا وَالنَّاهِضِ
إِنْ كَانَ رَفِضًا حُبُّ الْمُحَمَّدَ فَلَيَشَهَدَ الْقَلَانَ إِنَّ رَافِضَيْ
أَيْ سواره در سرزمین ریگزار منی! توقف کن
و ندا بدہ به کسانی که در آنجا توقف کرده‌اند و کسانی که آماده‌ی حرکت شده‌اند.

در حالی که دروغ‌گویانی بیش نیستند. علامت دروغ‌گو بودنشان این است که ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند؛ هر کس که آنها را یافت بکشد چرا که ایشان مشرک‌اند!
ابن عدی این روایت را از روایات باطل شمرده است.^۱

* دانش عمر از دانش همه‌ی اهل زمین بالاتر است!

محبّ الدین طبری در کتاب خود نوشته است: اگر دانش عمر در یک کفه، و دانش اهل زمین در کفه‌ی دیگر قرار گیرد، دانش عمر سنگین‌تر است!



حُدَى
رَحْمَةُ رَبِّنا
إِنَّا لُوْحَدُونَ
عَزْلَةٌ



حُدَى
رَحْمَةُ رَبِّنا
إِنَّا لُوْحَدُونَ
عَزْلَةٌ



اگر محبت آل محمد دلیل رافضی بودن است
پس جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

هر چند که این روایات مرسله هستند و سند ندارند؛ اما بطلان چنین روایاتی حتی احتیاجی به بحث سندی هم ندارد، و از خود روایت

حلیة الأولياء ابو نعيم، ج ۹ ص ۱۵۲. این شعر را با اندکی اختلاف ابن حجر در الصواعق، ص ۷۹ ذکر کرده است.

۱. الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۱۵۳، رقم ۱۳۱۷ و لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۷۶.
۲. المستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۸۶ (ج ۱، ص ۹۲).

می‌توان به بطلان آن یقین پیدا کرد.

چگونه می‌توان باور کرد عمر داناترین مردم به کتاب خدا و عالم‌ترین مردم روی زمین باشد، در حالی که اشتباهات فراوان وی در

مورد فهم احکام دین و کتاب خدا، مورد تأیید علمای اهل سنت هم قرار گرفته است؟! حتی خود او بارها کلماتی به این مضمون به کار برده بود که علم زن‌های پرده‌نشین از علم عمر بیشتر است!

مگر این که متعصّبان و سرایندگان این‌گونه کلمات بگویند عمر از روی تواضع این حرفها را زده است! یا این که خود نمی‌دانسته چه علمی در سینه‌اش نهفته است، اما ما با ذکاوت و زیرکی خود، از این معدن علم و تقویت پرده برداری کردیم!

بخشی از ویژگی‌های عثمان

* چپاول بیت‌المال مسلمین!

بلاذری می‌گوید: عثمان سیصد هزار درهم از بیت‌المال به عمومی خود حکم بن ابی العاص هدیه کرد.^۱ عثمان وقتی که می‌خواست به افراد فامیل و خانواده خود هدیه‌ای بدهد آن را از بیت‌المال پرداخت می‌کرد تا جایی که خازن بیت‌المال از دستور او سریچی کرد و گفت: ای عثمان! به خدا قسم من خزانه‌دار تو و اهل بیت نیستم، بلکه خزانه‌دار بیت‌المال مسلمین هستم و کلیدها را آورده و در جلو چشم مردم به طرف عثمان پرتاب کرد و از مقام خود استغفا داد. عثمان هم کلید بیت‌المال را به زید بن ثابت داد.^۲

ابن قتیبه و ابوالفاء نقل می‌کنند، یکی از کارهای عثمان این بود که سرزمین فدک، حق مسلم فاطمه‌ی زهراء^{علیها السلام} را به مروان هدیه کرد.^۳

عبد الله بن زبیر گوید: در سال بیست و هفتم هجری به آفریقا رفتیم و عبد الله بن سعد بن ابی سرح غنایم بسیار ارزشمندی به دست آورده و عثمان خمس آن را به مروان بن حکم پسر عموم و داماد خود داد!^۴ ابی



حُنَادَةَ
رَحْمَةَ رَبِّهِ
إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ
عَلَيْهِ الْكَلَمُ



حُنَادَةَ
رَحْمَةَ رَبِّهِ
إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ
عَلَيْهِ الْكَلَمُ



۱. بلاذری در الأنساب، ج ۵، ص ۲۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳. ابن قتیبه در المعارف، ص ۱۹۴ و ۱۹۵ و ابوالقاده در تاریخ خود، ج ۱، ص ۱۶۸. همچنین موضوع هدیه دادن فدک را این افراد هم نقل کرده‌اند: بیهقی در سنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۱ و ابن ابی الحدید

در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۱۹۹، خ ۳ و عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۳۰.

۴. العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۰۳.

مِخَنَفْ هُمْ مَوْلَى گوید: این خمس بالغ بر هزار و دویست دینار (سکه‌ی طلا) بود.^۱

بلاذری و ابن سعد روایت می‌کنند: عثمان به مروان نامه نوشت که خمس در آمدهای مصر را برای او بفرستد و بعد از آن که آن را دریافت کرد همه را بین فامیلهای خود تقسیم کرد.^۲

ابن ابی الحدید می‌گوید: عثمان امر کرد که یکصد هزار دینار به مروان بدهند و دختر خود، «أم ابان»، را هم به تزویج او درآورد. هنگامی که کلیددار بیت‌المال، زید بن ارقم، در مقابل عثمان در را باز کرد به گریه افتاد. عثمان به او گفت: «أَتَبَكِي أَنْ وَصَلتُ رَحْمِي» آیا گریه می‌کنی از این که می‌خواهم صله‌ی رحم به جای آورم!^۳ یعنی عثمان صله‌ی رحم را با حیف و میل کردن بیت‌المال مسلمین انجام می‌داد.

«حَكْم» و «فَرِزْنَدْش «مَرْوَان» که همه کارهی عثمان شده بودند چه کسانی بودند؟

بلاذری در کتاب الأنساب^۴ می‌نویسد: حَكْم در زمان جاهلیت از بدترین همسایه‌های پیامبر اکرم ﷺ بود و حضرت را مورد آزار و

۱. ابن حجر هیتمی در تطهیر الجنان، هامش الصواعق ۱۴۷. مشابه این روایت‌ها در این کتاب‌ها هم نقل شده است: حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱ [ج ۴، ص ۵۲۸ و ۵۲۹، ح ۸۴۸۵] و طبرانی در المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۶۰۲ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۵، ح ۳۱۰۶۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۱۹۱ و سنن الكبير، ج ۶، ص ۴۵۷ و تفسیر قرطبي، ج ۱۶، ص ۱۹۷ و تفسیر زمخشري، ج ۳، ص ۴۹۱ و تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۹ و تفسیر آلوسى، ج ۲۶، ص ۲۰ و ...^۵

۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴ [ج ۳، ص ۶۴] و الأنصاب بلاذری، ج ۵، ص ۲۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹، ذیل خطبه‌ی.^۶

۴. بلاذری در کتاب الأنساب، ج ۵، ص ۲۷.



اذیت خود قرار می‌داد و ایشان را به تمسخر می‌گرفت. وی هنگام نماز پشت سر حضرت می‌ایستاد و ایشان را به سُخره می‌گرفت تا جایی که پیامبر او را نفرین کرد.

ابن حجر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که در مورد حکم فرمود: لعنت خداوند و ملائکه و همه‌ی مردم بر او و همه‌ی کسانی که از صلب او (فرزندانش) خارج می‌شوند.^۱

حاکم در مستدرک خود نقل می‌کند؛ هیچ فرزندی در مدینه به دنیا نمی‌آمد مگر آن که او را نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌بردند تا در حَقْش دعا کند. هنگام تولد مروان بن حکم او را نزد حضرت برداشت؛ اما حضرت فرمود: او «وَزَغَ بْنَ وَزْغٍ وَ مَلُوْنَ بْنَ مَلُوْنٍ» است!^۲

بخاری می‌گوید:^۳ مالی که عثمان به «زبیر بن عوام» هدیه کرده بود بدین قرار است: ۱. یازده خانه در مدینه. ۲. دو خانه در بصره. ۳. خانه‌ای در کوفه. ۴. خانه‌ای در مصر. او چهار زن داشت که بعد از

۱. ابن حجر هیتمی در تطهیر الجنان، هامش الصواعق ۱۴۷. مشابه این روایت‌ها در این کتاب‌ها هم نقل شده است: حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱ [ج ۴، ص ۵۲۸ و ۵۲۹، ح ۸۴۸۵]

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۶۰۲ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۵، ح ۳۱۰۶۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۱۹۱ و سنن الكبير، ج ۶، ص ۴۵۷ و تفسیر قرطبي، ج ۱۶، ص ۱۹۷ و تفسیر زمخشري، ج ۳، ص ۴۹۱ و تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۹ و تفسیر آلوسى، ج ۲۶، ص ۲۰ و ...^۵

۳. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴ [ج ۳، ص ۶۴] و الأنصاب بلاذری، ج ۵، ص ۲۵.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹، ذیل خطبه‌ی.^۶

۵. بلاذری در کتاب الأنساب، ج ۵، ص ۲۷.

۶. بلاذری در کتاب الأنساب، ج ۵، ص ۲۷.

لیست بخشی از اموالی که توسط عثمان از بیت المال مسلمین غارت شد

سند (از باب اختصار به ذکر یک سند اکتفا شده)	سند (از باب اختصار به ذکر یک طلا)	نام افراد
تاریخ ابن کثیر (۱۵۲/۷) (۱۷۰/۷)	۲,۰۲۰,۰۰۰	آل حکم
انساب بلاذری ۵۲/۵	۳۰۰,۰۰۰	حارث
انساب بلاذری ۲۸/۵	۱۰۰,۰۰۰	سعید بن عاص
ابن ابی الحدید ۱۹۸/۱ خطبه‌ی ۳	۴۰۰,۰۰۰	عبد الله بن خالد
أسد الغابة ۲۶۰/۳ رقم ۲۹۷۴	۳۰۰,۰۰۰	عبد الله بن سعد
مسعودی در مروج الذهب ۲/۳۵۱	۶۰۰,۰۰۰	یعلی بن اُمیّة
شرح ابن ابی الحدید ۱۹۹/۱	۲۰۰,۰۰۰	ابوسفیان
شرح ابن ابی الحدید ۱۹۹/۱	۱۰۰,۰۰۰	مروان
مروج الذهب ۲/۳۵۱	۱۰۰,۰۰۰	زید بن ثابت
مروج الذهب ۱/۴۳۴	۳۰,۰۰۰,۰۰۰	طلحه
فتح الباری ۶/۲۲۳	۵۹,۸۰۰,۰۰۰	زبیر
مروج الذهب ۲/۳۵۰	۲۵۰,۰۰۰	سعد بن ابی وقار
طبقات الکبری ۳/۷۶ و ۳/۷۷	۳۰,۵۰۰,۰۰۰	عثمان
جمع	۱۲۴,۶۷۰,۰۰۰	سکه‌ی طلا

توجه: هر دینار، یک مثقال طلای خالص بود. بنابراین حداقل اموالی

که عثمان از بیت المال غارت کرد و یا به نزدیکان و دوستان خود داد

برداشتی ثلث مال سهم الارض هر یک از زن‌ها، یک میلیون و دویست هزار سکه‌ی طلا شد^۱ و همه‌ی مال او پنجاه میلیون و دویست هزار سکه‌ی طلا بود و ابن الہمام می‌گوید: رقم درست این است که همه‌ی مال او پنجاه و هفت میلیون و هشتصد هزار دینار بود.^۲

۱. طلحه و زبیر که غرق در دنیا دوستی شده بودند به خوبی می‌دانستند که با انتخاب علی^{علیہ السلام} به عنوان خلیفه مسلمین رشته‌ی ثروت اندوزی‌شان از هم گسیخته خواهد شد. آن‌ها بعد از کشته شدن عثمان از بیعت با علی^{علیہ السلام} امتناع ورزیدند و خود، داعیه‌ی خلافت را در سر می‌پروراندند. اما وقتی دیدند مردم به سوی علی^{علیہ السلام} رفتند و با ایشان بیعت کردند، چاره‌ای جز بیعت با او نداشتند به همین دلیل به عنوان آخرین افراد با ایشان بیعت کردند. هنگامی که آن دو برای بیعت نزد امیر المؤمنین علی^{علیہ السلام} می‌رفتند برخی از مردم با کنایه از آن‌ها به عنوان «خلفای ناکام» یاد می‌کردند. آن دو به طمع این که لااقل پست فرمانداری بصره و کوفه را بدست آورند، دست بیعت به امیر المؤمنین علی^{علیہ السلام} دادند.

اما علی^{علیہ السلام} بعد از آن که بیت‌المال را به صورت مساوی بین مردم تقسیم کرد، منصب‌های حکومتی را به افراد شایسته و منزه از آلوه‌گی‌های دنیاگی داد و فرمود: اموال غارت شده بیت‌المال را به بیت‌المال مسلمین برمی‌گردانم، هر چند که آن اموال را مهریه‌ی زن‌های خود کرده باشد.

روی همین اساس بود که طلحه و زبیر به یک‌باره برآشتفتند و به علی^{علیہ السلام} پشت کردند. آن‌ها در آتش زیاده‌خواهی خود، جنگ جمل را تدارک دیدند که حاصل آن هم جز روسياهی چیز دیگری برای آنها نبود.

آری! عثمان با بخشش‌های بی‌حساب خود از بیت‌المال برخی افراد را آنچنان دچار فساد مالی کرد و آن‌ها را آنچنان متوقع و شکم باره بار آورد که دیگر نمی‌توانستند عدالت علی علیه السلام و امثال او را تحمل کنند.

۱. فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۳ و ارشاد الساری، ج ۷، ص ۵۰ و عصدة القاری، ج ۱۵، ص ۵۳، ح ۳۷ و شذرات الذهب، ج ۱، ص ۴۳ [ج ۱، ص ۲۰۸].

بالغ بر یکصد و بیست و چهار میلیون و ششصد و هفتاد هزار منقال
طلای خالص بود.

* تبعید ابوذر غفاری به رَبَذَه

در جریان خیانت‌های عثمان به بیت‌المال، ابوذر غفاری یار باوفای پیامبر اکرم زبان به اعتراض گشود و گفت: «به درهم اندوزان بشارت دوزخ را بدِه!» و بعد این آیه از قرآن کریم را تلاوت کرد؛ **﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الْذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾**^۱ خبر اعتراض ابوذر به مروان رسید و او هم عثمان را از موضوع با خبر کرد. عثمان در پی ابوذر فرستاد و گفت: «چرا چنین می‌گویی؟!» ابوذر گفت: «آیا از قرائت قرآن و عیب گرفتن بر ترک اوامر الهی مرا نهی می‌کنی؟ به خدا قسم اگر خدا از من به چیزی راضی باشد که عثمان راضی نمی‌شود، برایم بهتر است از این که عثمان از من راضی باشد به امری که خداوند از آن ناخشنود گردد.»

در پی این گفتگوها عثمان ابوذر را به شام تبعید کرد. اما ابوذر در شام هم ساكت ننشست و پیوسته معاویه را توبیخ می‌کرد که چرا به بیت‌المال مسلمین خیانت می‌کند.

معاویه که طاقت شنیدن سخنان به حق ابوذر را نداشت از عثمان تقاضای کمک کرد و او هم در جواب نوشت: «ابوذر را به سوی من بفرست!»

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

معاویه شخصی را مأمور کرد تا ابوذر را تحت الحفظ به مدینه بفرستد. معاویه با نهایت بی‌رحمی، این صحابی بزرگ رسول خدا^{علی‌الله‌ السلام} را سوار بر شتر بی‌جهاز کرد تا جایی که بعد از رسیدن ایشان به مدینه، ران‌های پای او ریخته شده و صورت مبارکش هم از شدت گرمای آفتاب طاول زده بود.

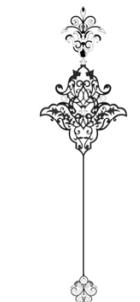
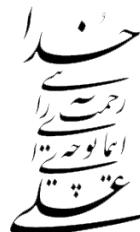
هنگامی که ابوذر بر عثمان وارد شد معتبرضانه به او گفت: چرا خیانت‌کاران و اولاد طُلقا را به امارت شام گمارده‌ای؟! عثمان در جواب، او را به رَبَذَه تبعید کرد و ابوذر در رَبَذَه ماند تا این‌که غریبانه از دنیا رفت.

عبد الرزاق از مُعَمَّر و او هم از فُتاده نقل می‌کند که: هنگام تبعید ابوذر، عثمان امر کرده بود کسی به بدرقه‌ی او نرود؛ اما علی^{علی‌الله‌ السلام} به بدرقه‌ی او رفت.^۱ مروان حکم خواست تا مانع آمدن علی شود که علی با تازیانه‌ی خود به مرکبیش زد. همین قضیه موجب شد تا بین علی و عثمان مشاجره‌ی لفظی رخ دهد و عثمان در این مشاجره گفت: «ای علی! تو در نزد من با فضیلت‌تر از مروان نیستی!^۲ ... در جای دیگر

۱. در بدرقه‌ی ابوذر علاوه بر علی^{علی‌الله‌ السلام}، امام حسن^{علی‌الله‌ السلام}، امام حسین^{علی‌الله‌ السلام}، عقیل و عمار هم مشرک داشتند.

۲. به نقل از شرح نهج البلاغه‌ی ابن‌الحیدج، ج ۲، ص ۳۷۵ و ۳۸۷.

۳. بلاذری در انساب الأشرف، ج ۵، ص ۵۲ و موضوع اعتراض ابوذر و تبعید او به رَبَذَه در این کتاب‌ها هم ذکر شده است: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۰۹ ح ۱۳۴۱ و ابن حجر در فتح الباری، ج ۳، ص ۲۵ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۸ و مسعودی در مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۴۸ و یعقوبی در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۲ و فتح



آمده است که نسبت به علی علیه السلام غصب کرده و گفت: «ای علی! مثل این که تو خود را بهتر از مروان می‌دانی!»

علی علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! هم از او بهترم و هم از تو». سپس از جای برخواست و مجلس را ترک کرد.^۱

گویا عثمان این سخن را از پیامبر اکرم علیه السلام فراموش کرده بود که فرمود: «علیٰ خَيْرُ الْبَشَرِ، فَمَنْ أَبَى فَقَدَ كَفَرَ»^۲ علی بهترین انسان‌هاست و کسی که منکر آن شود کافر شده است.

ابوذر غفاری که بود؟

- او سه سال قبل از بعثت پیامبر نماز می‌خواند^۳ و پس از علی علیه السلام و خدیجه علیهم السلام نخستین نفری بود که اسلام اختیار کرد.^۴

الباری، ج ۳، ص ۲۱۳ و عمدة القاری، ج ۲، ص ۲۹۱.

۱. شرح نهج البلاغه این ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۷، ذیل خطبه‌ی ۱۳۰.

۲. تاریخ الخطیب از جابر، ج ۷، ص ۴۲۱، رقم ۳۹۸۴ و کنوی الحقائق هامش الجامع الصنیف، ج ۲، ص ۱۶ و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹ [ج ۱۱، ص ۶۲۵].

۳. ابوذر گفت: سه سال قبل از آن که رسول خدا علیه السلام را ملاقات کنم نماز می‌خواندم. از او سؤال شد برای چه کسی؟
گفت: برای خدا.
گفتند: به کدام سمت؟

گفت: به هر جا که خداوند مرا به آن سمت متوجه می‌کرد.

[به نقل از طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۲۰ و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۲۹]

۴. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۵۷ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴۲ و الإستیعاب، ج ۱، ص ۸۳ و ج ۲، ص ۶۶۴ و اسد الغابة، ج ۵، ص ۱۸۶ و شرح جامع الصغیر متأولی، ج ۵، ص ۴۲۳.

- بُریدة از پیامبر اکرم علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «خدای عزوجل به من امر کرده است که چهار نفر را دوست داشته باشم؛ علی، ابوذر، مقداد و سلمان».^۱
- پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «خداؤند ابوذر را رحمت کند؛ تنها زندگی می‌کند، تنها می‌میرد و تنها می‌میتوشد».^۲
- روزی ابوذر خدمت پیامبر اکرم علیه السلام رسید در حالی که جبرئیل در محضر آن حضرت بود. جبرئیل گفت: «او ابوذر است و اگر سلام دهد جواب سلامش را می‌دهیم».

حضرت فرمود: «ای جبرئیل! آیا او را می‌شناسی؟»

جبرئیل گفت: «قسم به کسی که تو را به پیامبری برگزید او در مملکوت آسمان‌های هفت‌گانه مشهورتر است تا در زمین».

پیامبر اکرم علیه السلام پرسید:^۳ «چگونه به این مقام رسیده است؟»

جبرئیل گفت: «به دلیل زهدی که در این دنیا فانی دارد».^۴

۱. ترمذی در صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۲ و ابن ماجه در سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶ و حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۳۹ و اسد الغایة، ج ۶، ص ۱۰۱، رقم ۵۸۶۲ و ابن حجر در الإصابة، ج ۴، ص ۶۴.

۲. ابن هشام در سیره این هشام، ج ۴، ص ۱۶۷ و ابو عمر در الإستیعاب، قسم اوّل، ۲۵۳، رقم ۳۳۹ و اسد الغایة، ج ۶، ص ۱۰۱، رقم ۵۸۶۲ و ابن حجر در الإصابة، ج ۴، ص ۶۴.

۳. سؤال و جواب‌هایی که بین معصومین علیهم السلام صورت می‌گرفته یا سؤالاتی که بدین گونه از جبرئیل پرسیده می‌شد، همه بدین جهت بوده است که خبر آن به گوش ما برسد؛ و گرنه خود پیامبر اکرم علیه السلام بهتر از جبرئیل علیهم السلام می‌دانستند که ابوذر دارای چه مقامی است.

۴. این روایت را شهاب الدین آبیشیوه در المستظرف، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ نقل کرده و زمخشri هم در کتاب ربيع الأبرار، ج ۱، ص ۸۳۴ آن را نقل کرده است.



حُدَى
رَحْمَةُ رَبِّنا
إِلَاهُ الْعَالَمِينَ
عَلَىٰ



حُدَى
رَحْمَةُ رَبِّنا
إِلَاهُ الْعَالَمِينَ
عَلَىٰ



* قتل عبد الله بن مسعود، صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ

ابن مسعود کلید دار خزانه بود. او هنگامی که خیانت‌های پیاپی به بیت‌المال را مشاهده کرد، کلید بیت‌المال را به طرف ولید بن عقبه انداخت و عثمان را به بدعت‌گذار در دین توصیف کرد. ولید در نامه‌ای به عثمان نوشت: «ابن مسعود با تو بیعت کرده و به تو طعنه می‌زندا» عثمان هم در جواب نوشت؛ او را به مدینه بفرست! مردم جمع شدند تا از خارج شدن او جلوگیری کنند. اما ابن مسعود قبول نکرد و پس از توصیه‌ی مردم به تقوای الهی و عمل به قرآن به مدینه رفت.

هنگامی که به مدینه رسید عثمان بالای منبر پیامبر ﷺ نشسته بود و سخنرانی می‌کرد و با دیدن ابن مسعود به او توهین کرد و الفاظ زشتی را در مورد او به کار برد. ابن مسعود هم در جواب گفت: من اینگونه که تو توصیف می‌کنی نیستم، بلکه من صحابی و یار رسول خدا ﷺ هستم. عایشه که در مجلس حاضر بود فریاد زد ای عثمان! آیا این حرف‌ها را به صحابی رسول خدا نسبت می‌دهی؟ عثمان به عایشه گفت: ساکت شو، ای زن! بعد به غلام خود، عبد الله بن زمعه، دستور داد تا ابن مسعود را - که پیرمردی بود - با ضرب و شتم از مسجد بیرون کند. عبد الله بن زمعه هم ابن مسعود را به زمین انداخت و او را کنک زد تا جایی که استخوان - هایش شکست و در اثر همین ضربات از دنیا رفت.^۱

* عایشه او را «نعشل» خطاب کرد!

ابن اثیر و فیروز آبادی و ابن منظور و زبیدی می‌گویند: نعشل یعنی «پیر مرد احمق» و نعشل نام مردی یهودی در مدینه بود و عثمان را به او تشبيه می‌کردند.

هنگامی که مردم به قصد کشتن عثمان اجتماع کرده بودند؛ عده‌ای نزد عایشه رفته‌اند تا برای نجات جان عثمان اقدام کند و نزد مردم از او وساطت کنند. عایشه که کار را چنین دید در جواب گفت:

«أُقْتُلُوا نَعَشْلًا، قَتْلَ اللَّهُ نَعَشْلًا»

این پیر یهودی (عثمان) را بکشید، که خدا او را بکشد. بعد از گفتن این کلام هم به سمت مکه حرکت کرد.^۱

همچنین در جریان اعتراض ابوذر به عثمان، ابوذر خطاب به عثمان و کعب الاحبار گفت:

«يا بن اليهوديin!»^۲

۱. ابن اثیر در نهاية، ج، ۵، ص ۸۹ و القاموس المحيط، ص ۱۳۷۴ و لسان العرب، ج، ۱۴، ص ۱۹۸ و تاج العروس، ج، ۸، ص ۱۴۱ و حیة الحیوان، ج، ۲، ص ۲۶۵.

این نکته قابل تأمل است که عایشه، از عثمان هیچ دفاعی نکرد و با گفتن کلماتی تحریم آمیز به سمت مکه حرکت کرد و این علی ﷺ بود که دو بار به وساطت برخواست و خطر مردم را از سر عثمان دور کرد. عایشه وقتی که در راه مکه از کشته شدن عثمان مطلع شد از این اقدام اظهار رضایت کرد. اما بعد از آن که به او گفتند علی ﷺ را به عنوان خلیفه انتخاب کرده‌اند به یکباره تغییر موضع داده برای روشن کردن شعله‌های جنگ جمل با شعار خون‌خواهی از عثمان و به همراه طلحه و زبیر به سوی بصره به راه افتاد.

۲. انساب الأشرف، ج، ۵، ص ۵۲.

۱. الإستیعاب، ج، ۱، ص ۳۷۳ و انساب الأشرف، ج، ۶، ص ۱۴۷.



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّنا
إِلَهِ الْعَالَمِينَ
عَنْتَ



حُدَى
رَحْمَةَ رَبِّنا
إِلَهِ الْعَالَمِينَ
عَنْتَ



* رفتار عثمان با عمار!

در روایت زهری آمده است: در خزانه‌ی بیت‌المال سبدی بود که جواهراتی در میان آن بود و عثمان مقداری از آن را برداشت و با آن برخی از زنانش را زینت کرد. در این هنگام از او عیب‌جویی کردند و این مطلب به گوش او رسید. پس عثمان خطبه‌ای خواند و گفت: «هذا مالُ اللهِ أُعطيَهِ مَن شِئْتُ وَ أَمْنَعَهُ مَن شِئْتُ فَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَن رَغِمَ» این مال، مال خدادست و به هر کس که بخواهم می‌دهم و از هر کس که بخواهم دریغ می‌کنم و هر که از این کار بدش می‌آید خداوند دماغش را به خاک بمالد (و او را خوار و ذلیل گرداند)! عمار گفت: «أَنَا وَاللَّهِ أَوْلُ مَن رُغِمَ أَنْفُهُ لِذلِكَ» به خدا قسم من اوّلین کسی هستم که از این کار بدم می‌آید و دماغم به خاک مالیده می‌شود.

عثمان گفت: ای پسر سمینه! بر من جسور شده‌ای؟! بعد عمار را چنان زد که غش کرد. بعد از آن که به هوش آمد گفت: این اوّلین باری نیست که در راه خدا اذیت می‌شوم. عایشه یک تار مو، کفش و لباسی از لباس‌های پیامبر را آورد و گفت: چه زود سنت پیامبرتان را وانهادید؟! عثمان خشمگین شد تا جایی که نمی‌دانست چه بگوید.^۱

* آیاتی از قرآن کریم که در شأن عمار نازل شده است.

۱ - «أَمَّنْ هُوَ قَانِتُ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ»^۱ (آیا

چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد!^۲ ابن سعد در طبقات^۳، و ابن مردویه، و ابن عساکر، از ابن عباس نقل کرده‌اند: این آیه درباره‌ی عمار و ابو حذیفه‌ی مخزومی نازل شده است.

۲ - «وَ لَا تَطْرُدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاءِ وَ الْعَشَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»^۴ و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و جز ذات پاک او خواسته‌ای ندارند، از خود دور مکن! چیزی از حساب آنها بر تو نیست.

ابن ماجه نقل کرده است که این آیه درباره‌ی عمار و صهیب و بلال و خباب نازل شده است.

۳ - «...إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلِيلُهُ مَظْمَنٌ بِالإِيمَانِ»^۵ ... بجز آنها که تحت

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

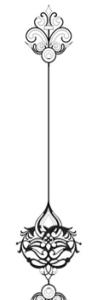
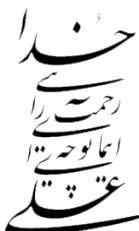
۲. الطبقات الکبری، ج.۳، ص.۱۸۷. چاپ لیدن [ج.۳، ص.۲۵۰؛ مختصر تاریخ دمشق ج.۱۸، ص.۲۱۰]

۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۲.

۴. سنن ابن ماجه، ج.۲، ص.۱۳۸۷، ح.۴۱۲۸ و جامع البیان، ج.۷، ص.۱۲۷ و ۱۲۸ [مج/۵/ج ۲۰۰/۷]

- ۲۰۱] و الجامع الأحكام القرآن، ج.۱۶، ص.۴۳۲ [ج.۶، ص.۲۷۸] و الكشاف، ج.۱، ص.۴۵۳ [ج.۲، ص.۲۷] و التفسیر الکبیر، ج.۴، ص.۵۰ [ج.۱۲، ص.۲۳۴] و السدر المنشور، ج.۳، ص.۱۴ [ج.۳، ص.۲۲۷۳].

۵. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.



۱. انساب الأشراف بلاذری، ج.۵، ص.۸۸ [ج.۶، ص.۴۳۵]

ابو عمر از طریق ابن عباس در تفسیر این آیه نقل کرده است که این شخص عمار بن یاسر است.^۱

* عثمان حدود الهی را ضایع می‌کند!

ولید بن عقبة - برادرِ مادری عثمان - شراب خورد و مست شد و نماز صبح را برای مردم چهار رکعت خواند. سپس رو به آنها کرد و گفت: بیشتر بخوانم! ابو زینب و جندب بن زهیر ازدی در حالی که او مست بود انگشترش را از دست در آوردند و او نفهمید.

و اقدی نوشته است: گفته شده عثمان برخی از شهود را تازیانه زد، پس شاهدان پیش علی عائیله آمدند و از عثمان شکایت کردند. آن حضرت پیش عثمان آمد و گفت: حدود الهی را تعطیل کردنی و گروهی را که علیه برادرت شهادت دادند تازیانه زده، حکم خدا را برگرداندی!^۲

* جهل عثمان به احکام نماز!

ملک العلماء در «بدائع الصنائع» نوشته است: عمر در نماز مغرب در رکعت اول حمد را نخواند و در رکعت دوم با صدای بلند آن را قضا

۱. الاستیعاب، ج. ۲، ص ۴۳۵ [القسم الثالث، ۱۱۳۷، شماره‌ی ۱۸۳۶] و الدُّر المنشور، ج. ۳، ص ۴۳ [ج. ۲، ص ۳۵۲].

۲. بلاذری در الأسباب، ج. ۵، ص ۳۳ و صحیح مسلم، ج. ۳، ص ۵۳۹، ح ۲۸ کتاب الحدود و الاستیعاب، قسم رابع، ۱۵۵۵ شماره‌ی ۲۷۲۱ و مسنند احمد، ج. ۱، ص ۱۴۴ (ج. ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۲۲۴) و تاریخ یعقوبی، ج. ۲، ص ۱۴۲ (ج. ۲، ص ۱۶۵) و ...



حُدُود
رَحْمَةٌ
إِنَّمَا لِرَحْمَةٍ
عَذَابٌ



حُدُود
رَحْمَةٌ
إِنَّمَا لِرَحْمَةٍ
عَذَابٌ



فشار واقع شده‌اند، در حالی که قلبشان به واسطه‌ی ایمان آرام است. ابن حجر در الإصابة نوشته است که مفسران اتفاق دارند که این آیه در شأن عمار نازل شده است.^۱

۴ - «أَفَمَنْ وَعَدَنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَعَنَّاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ»^۲ آیا کسی که به او وعده‌ی نیکو داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده‌ایم. سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضار شدگان خواهد بود؟!

واحدی از طریق سدی نقل کرده است که این آیه در مورد عمار و ولید بن مغیره نازل شده است.^۳

۵ - «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَخْيَيْنَا وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۴ آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود (همانند کسی است که در تاریکی گرفتار شده و راه برون رفت ندارد؟!)

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد ج. ۳، ص ۲۴۹ [ج. ۳، ص ۱۷۸] و جامع البیان ج. ۱۴، ص ۱۲۲ [مج/۸/۱۴/۱۸۱] و

اسباب النزول، واحدی: ص ۲۱۲ [ص ۱۹۰] و المستدرک على الصحيحين، ج. ۲، ص ۳۸۹ ح ۳۳۶۲

و الاستیعاب، ج. ۲، ص ۴۳۵ [قسم سوم، ۱۱۳۶، شماره‌ی ۱۸۶۳] و الكشاف، ج. ۲، ص ۱۷۶ [ج. ۲، ص ۶۳۶]

۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۱.

۳. أسباب النزول واحدی، ص ۲۵۵ [ص ۲۲۹] و الجامع الأحكام القرآن، ج. ۱۳، ص ۳۰۳ [ج. ۱۲، ص ۳۰۳]

و الكشاف، ج. ۲، ص ۲۸۶ [ج. ۳، ص ۴۲۵].

۴. سوره‌ی اعام، آیه‌ی ۱۲۲.

و نیز طبرانی از عبد الله بن عمر نقل می‌کند، هنگامی که رسول خدا^{علیه السلام} زنده بود می‌گفتیم با فضیلت‌ترین امّت پیامبر پس از او ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان است و بعد از عثمان هم ساكت می‌شدیم و دیگر کسی را بر دیگری برتری نمی‌دادیم. رسول خدا هم این مطلب را می‌شنید و انکار نمی‌کرد!^۱

آیا امّت پیامبر اکرم^{علیه السلام} و دیگر صحابی آن حضرت، از نظر اخلاقی آنقدر در سطح پایینی بودند که عبد الله بن عمر؛ امثال ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان با فضیلت‌ترین امّت پیامبر معرفی کند و پیامبر اکرم^{علیه السلام} هم با سکوت خود سخن او را تأیید کند؟!

چگونه می‌توان باور کرد، کسی که اینگونه به بیت‌المال مسلمین دست اندازی می‌کند و آنرا بین فامیل و رفقاء خود تقسیم می‌کند و از نظر اطلاعات دینی در حدّ بسیار پایینی قرار دارد و صحابی بزرگ رسول خدا^{علیه السلام} را فقط به این گناه که از فساد مالی او ناراضی بودند مورد توهین‌های خود قرار می‌دهد، می‌تواند از نظر ایمان و تقوی گویی سبقت را از همه‌ی صحابی رسول خدا ربوه باشد، تا حدی که بافضیلت‌ترین آنها شمرده شود؟!

گویا «عبد الله بن عمر» حدیث پیامبر اکرم^{علیه السلام} را فراموش کرده بود

که فرمود:



کرد و عثمان در نماز عشاء در رکعت اول و دوم حمد را نخواند و در رکعت سوم و چهارم با صدای بلند قضا کرد.^۱

این عمل در حالی صورت می‌گیرد که هیچ یک از پیشوایان سه گانه‌ی اهل سنت (شافعی، مالکی و حنبلی) مشروعيت آنرا قبول ندارند.

جعل فضیلت‌های دروغین درباره‌ی عثمان

* حور العین بهشتی، عثمان را مظلوم می‌دانند!

حدیثی را به پیامبر اکرم^{علیه السلام} نسبت داده‌اند که فرمود: وقتی به معراج رفتم، وارد بهشت شدم که ناگهان حور‌العینی را دیدم که گفت:
من از آن عثمان هستم که مظلومانه کشته می‌شود!
ذهبی گوید: راوی این حدیث جاعل حدیث است.^۲ او در جای دیگر می‌گوید: این روایت دروغ است.^۳

* بافضیلت‌ترین امّت اسلام!

بخاری در کتاب مناقب از کتاب «صحیح» خود از زبان عبد الله بن عمر نقل می‌کند که گفت: در زمان رسول خدا انتخاب بهترین فرد در بین مردم به ما واگذار شد. پس ابوبکر و عمر بن خطاب و بعد از او عثمان بن عفّان را انتخاب کردیم!^۴

۱. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. میزان الإعتدال، ج ۲، ص ۳۸۶، رقم ۴۱۸۲.

۳. میزان الإعتدال، ج ۴، ص ۳۸۵، رقم ۴۴۵۲.

۴. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۳ [ج ۳، ص ۱۲۳۷، ح ۳۴۵۵].

۱. مستند ابی داود، ج ۴، ص ۴۶۲۸ و المعجم الكبير، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۱۲۲.

فصل پنجم

خلافت از دیدگاه امام علی علیه السلام

علی علیه السلام می فرماید: چون پیامبر ﷺ رحلت کرد، همهٔ مردم پشت به دین کردند و راههای باطل هلاکشان نمود و بر کسانی اعتماد کردند که به جای خدا و پیامبر برای خود تهیه دیده بودند. رحم پیامبر ﷺ را کنار گذاشتند و به غیر او چسبیدند و اهل بیت پیامبر را که خداوند به دوستی ایشان امر کرده بود، کار گذاشته و رها کردند. آن‌ها پایه‌های خلافت را از محلش کنده و در غیر محلش بنا گذارندند. این جماعت معدن گناه، منشأ فساد و ریشه‌ی هر نوع گمراهی بودند. نظیر آل فرعون در ضلالت و جهالت فرو رفتند و این جماعت دو دسته بودند: بعضی برای دنیا چنین کردند و بعضی برای دشمنی با دین، اگر چه از دنیا بهره‌ای نبردند.^۱

خطبه‌ی شقشیه؛ افشاگری علی علیه السلام از خلفای جعلی

علی علیه السلام در خطبه‌ای مفصل، قسمتی از درد دل خود، و روایات این سه نفر را بازگو کردند. ایشان فرمودند:

^۱-شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۳۲.

«علیٰ خَيْرُ الْبَشَرِ، فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ»

علی بهترین انسان‌هاست و کسی که منکر شود کافر است.^۱

اما واقعیت این است که اگر طرفداران یک مذهب انحرافی، بخواهند حقانیت خود را با دروغ و نیرنگ به اثبات برسانند، از آنان توقع دیگری جز این تناقض‌گویی‌ها نمی‌توان داشت! آری! هر کسی شایسته‌ی هر مقامی نیست و نمی‌توان به گزار، هر مدحی را در مورد هر کسی ایراد کرد.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تنند نشست

کلاهداری و آیین سروری داند

هزار نکته‌ی باریک‌تر زمو اینجاست

نه هر که سر برآشد قلندری داند.^۲

^۱. تاریخ بغداد از جابر، ج ۷، ص ۴۲۱، رقم ۳۹۸۴ و کنز الحقائق هامش الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶

و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹ [ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵].

^۲. دیوان حافظ.

به خدا سوگند! ابابکر، جامه‌ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت مانند محور آسیاب است به خود آسیاب که دور آن می‌چرخد. او می‌دانست که سیلاب علوم و معارف از سرچشممه‌سار علوم من سرازیر می‌شود و هیچ کس به بلندای مقام من نمی‌رسد. پس به ناچار جامه‌ی خلافت را رها کرده و از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که به تنهایی برای گرفتن حق خود به مبارزه برخیزم یا در آن فضای تاریک صبر پیشه سازم. صبری که پیرها را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان مؤمن را تا روز ملاقات خداوند اندوهگین نگاه می‌دارد.

دیدم صبر کردن بر این امر، خردمندانه‌تر است. پس صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم. (نه می‌توانستم گمراهی امّت را ببینم و نه می‌توانستم حرفی بزنم). می‌دانم که چگونه خلافت را به غارت می‌برند. تا این‌که خلیفه‌ی اول راه خود را به پایان رساند و خلافت را بعد از خود به عمر سپردا... ابویکر خلافت را به فردی که مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، سپرده... سوگند به خدا که مردم در دوران حکومت عمر مبتلا به ناراحتی و رنج مهمی شدند و به دو رویی و دوری از حق، گرفتار آمدند. پس در طول این مدت، صبر کردم و رنج‌های فراوان برم تا اینکه او هم راه خود را به پایان رساند و از دنیا رفت.

سپس عمر، خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم‌سنگ آنام! پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اویشان در

خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها پنداشته‌اند و در صف آن‌ها قرار داده‌اند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم و در فراز و نشیب‌ها برای مصلحت از آن‌ها پیروی کردم. یکی از آنها (سعد بن ابی وقار) به خاطر کینه‌ای که از من داشت روى برتفات و دیگری (عبد الرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان) دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) که حتی آوردن نامشان هم زشت است.

تا آن‌که عثمان به خلافت رسید در حالی که دو پهلویش از پُر خوری باد کرده بود و همواره بین آشپزخانه و مستراح سرگردان بود. خویشان پدری او از بنی امیه به پا خواستند و همراه او بیت‌المال را همچون شتر گرسنه‌ای که به گیاه بهاری رسیده باشد با حرص و ولع غارت کردند. عثمان آنقدر غارت کرد که ریسمان بافته‌اش پاره شد و اعمال زشتش مردم را به شورش واداشت و ولخرجی و اسراف او باعث نابودیش گردید...^۱

مرگ بدون شناخت امام، مرگ جاهلیت است.

در کتابهای مسنند احمد حنبل^۲، معجم الكبير^۳ و مسنند ابی داود^۴ که

۱- شرح نهج البلاغه این ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۱. این خطبه، خطبه‌ی سوم نهج البلاغه است که به خطبه‌ی شقشقیه معروف شده است.

۲- مسنند ابی حنبل، ج ۶، ص ۲۲، ح ۱۶۸۷۶.

۳- المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۳۸۸، ح ۹۱۰.

۴- مسنند ابی داود، ص ۲۵۹.



حُنَدَ رَحْمَةَ رَأْيِهِ عَنْ قَبْلِهِ



حُنَدَ رَحْمَةَ رَأْيِهِ عَنْ قَبْلِهِ



نقل می‌کند که وی حدیث جابر بن سمرة را متذکر شده و اظهار داشته که در آخر این حدیث چنین آمده است: «همگی خلفای من از بنی هاشم ندارد و همانگونه که در زمان جاهلیت، مردم در حال کفر می‌مردند، او هستند».^۱

خطبهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام در توصیف این دوازده خلیفه

آنها کسانی هستند که شما را از راه راست بیرون نمی‌برند و به پرتگاه نمی‌افکنند. متابعت از ایشان موجب نجات و پیشی گرفتن یا عقب افتادن از آنان موجب هلاکت و ضلال است.^۲

به سبب آنان علم زنده است و جهل و نادانی می‌میرد. حلم و بردباری آنان به دلیل علم و دانش ایشان است و ظاهرشان از خوبی باطنشان نشأت گرفته است. سکوت‌شان از حرفهای بیهوده، به دلیل کمال عقل و درستی سخنان ایشان است. آن‌ها مخالف حق نیستند و در حق اختلافی ندارند.^۳

حضرت در جای دیگر می‌فرماید: کجا هستند آنان که به دروغ مدعی علم‌اند و می‌گویند که ما در علم قدم راسخ بر می‌داریم؟ آنان دروغگویان و حسودانی هستند که نمی‌توانند ببینند خداوند ما را بالا برده و آنان را پایین آورده است و به ما عطا کرده و آنان را محروم نموده است. به وسیله‌ی ما مردم به راه راست می‌رسند و از کوری و



حُدَى
رَحْمَةً
إِلَيْهِ
عَلَيْهِ



حُدَى
رَحْمَةً
إِلَيْهِ
عَلَيْهِ



همه از کتب معتبر اهل سنت هستند از پیامبر اکرم ﷺ چنین روایت شده که: «مَنْ ماتَ بَغِيرِ إِمامٍ ماتَ ميتةً جاهليّةً» هر کس که بدون امام بمیرد در مرگ جاهلیت مرده است. یعنی اعمال و ایمانش هیچ سودی ندارد و همانگونه که در زمان جاهلیت، مردم در حال کفر می‌مردند، او هم کافر می‌میرد!^۴

برای مسلمانان، دوازده خلیفه می‌باشد

همچنین مسلم و بخاری در صحاح خود، از جابر بن سمرة روایت می‌کنند که گفت: از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قائِمًا حَتَّى تَقُومُ السَّاعَةُ وَ يَكُونُ عَلَيْهِمْ إِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً...» دین اسلام دائمًا پا بر جاست تا این که قیامت به پا شود و برای مسلمانان در تمام این مدت دوازده خلیفه می‌باشد. بعد گوید: رسول خدا ﷺ به دنبال آن کلامی فرمود که آنرا نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا فرمود همگی از قریش هستند.^۵

با مروری کوتاه به تاریخ فهمیده می‌شود که این روایات فقط بر مذهب شیعه‌ی اثنی عشری قابل تطبیق است و مؤید آن هم روایتی است که قندوزی در کتاب «ینابیع المودّه» از یکی از علمای اهل سنت

۱. ینابیع المودّه، باب ۷۷.

۲. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۸۴.

۳. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۱۷.

۴. صحیح بخاری در کتاب احکام، احمد حنبل در مسنند احمد، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱. همچنین این روایت در این کتب هم روایت شده است: صحیح مسلم، کتاب امارات و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۵ و مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۵۰ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۰۱.

گمراهی نجات می‌یابند. ائمّه و پیشوایان دینی، از قریش هستند و شجره‌ی نسب آنان در فرزندان هاشم کاشته شده است. امامت بر غیر هاشمی روان نیست و پیشوایان از غیر بنی هاشم نیستند.^۱

اشتباه عبد الله بن عمر در شناخت امام زمان خود!

ابن ابی الحدید در مقام ایراد و اعتراض به «عبد الله بن عمر» گوید: او امام هدایت کننده را نشناخت و بعد از عثمان، زمانی که مردم برای بیعت با علی اجتماع کردند، با او بیعت نکرد. اما سال‌ها بعد شبانه برای بیعت به منزل حجاج بن یوسف سقفی رفت که مبادا آن شب را بدون امام سپری کند و در مرگ جاهلیّت بمیرد!
حجاج که فردی قسیّ القلب و خونریز بود، از عُمال عبد الملك به شمار می‌رفت.^۲

ابن قُتیبه ورود حجاج به بصره را چنین توصیف می‌کند: او به همراه شش هزار نفر رهسپار بصره شد. در روز جمعه وقتی مردم در مسجد جامع بودند وارد شهر شد و مسجد را محاصره کرده دستور داد در کنار هر یک از هجره در مسجد، صد نفر بایستند و شمشیرهای خود را زیر

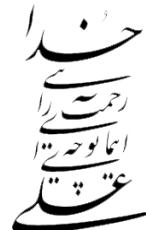
۱. شرح نهج البلاغه این ابی الحدید، ج ۹، ص ۸۴.

۲. عبد الملك در عصر امام سجاد^{علیه السلام} خلافت را غصب کرد و مسعودی در تاریخ خود درباره‌ی او می‌نویسد: عبد الملك فردی خونریز بود و عَمَال او مانند حجاج حاکم عراق، مهلهب حاکم خراسان، هشام بن اسماعیل حاکم مدینه نیز همچون وی سفاک و بی‌رحم بودند. در دوران خلافت او خون‌های بسیاری ریخته شد.

به نقل از سیوطی، در تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۷.

لباس پنهان کنند. آن‌گاه گفت: به محض آن‌که داخل مسجد سرو صدا بلند شد، هر کس خواست از مسجد خارج شود، کاری کنید که سر بریده‌اش جلوتر از تنفس بیرون برود! حجاج همراه دویست نفر مسلح که سلاح‌ها را پنهان کرده بودند وارد مسجد شد. حجاج به آن‌ها گفت: من برای مردم سخنرانی می‌کنم و آن‌ها مرا سنگباران می‌کنند. وقتی دیدید من عمامه را از سر برداشت و بر زانوهایم گذاشت، آنها را از دم تیغ بگذرانید. او بر بالای منبر رفت و طیّ سخنانی گفت: ... امیرالمؤمنین (عبد الملك) مرا به حکمرانی شهر شما و تقسیم بیت المال منصوب کرد. دو شمشیر به من داد؛ یکی شمشیر رحمت و دیگری شمشیر عذاب. شمشیر رحمت در راه از دستم افتاد، اما شمشیر عذاب اینک در دست من است! مردم، حجاج را از پای منبر سنگباران کردند. در این موقع حجاج عمامه را از سر برداشت و روی زانو گذاشت. مأموران وی بی‌درنگ به جان مردم افتادند. مردم که وضع را چنین دیدند، به بیرون مسجد هجوم بردن، اما هر کس از در مسجد قدم به بیرون می‌گذاشت سر از تنفس جدا می‌شد. بدین ترتیب فراری‌ها را مجبور به بازگشت به دورن مسجد کردند و در آنجا آنها را کشتند به طوری که جوی خون تا در مسجد و بازار سرازیر شد!

حال بنگر که برخی انسان‌ها تا چه اندازه تنزل پیدا کرده و چقدر در فهم حقایق کور می‌شوند که فردی مثل عبد الله پسر عمر بن خطاب، از بیعت با امیرمؤمنان، امام رحمت علی^{علیه السلام} خودداری می‌کند ولی شبانه به درب خانه‌ی حجاج می‌رود تا با او به عنوان امام زمانش بیعت کند تا



اگر در آن شب مُرد، در مرگ جاهلیت نمرده باشد! حجاج هم به جای دست، پای خود را دراز کرد و گفت، بیا با پاهایم بیعت کن و برو!

کلام آخر

سنت خداوند این گونه است که مردم را در پیچ و خم‌های زندگی از امتحان‌های مهمی عبور دهد تا در گذر تاریخ متواضع را از متکبر جدا کند و در نهایت بهشت را به متواضعان و جهنم را جایگاه متکبران قرار دهد که «فَبَيْسَ مَثْوَيِ الْمُتَكَبِّرِينَ».^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام - در نهج البلاغه^۲ - بیان بلندی دارد که خلاصه‌ی آن چنین است:

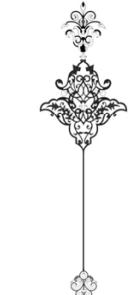
خداوند عزت و تکبر را برای خود برگزید و آن را لباسی کرد که فقط برآزاده‌ی تن خود باشد. او هر کس دیگری را که بخواهد با او بر سر این لباس به نزاع برخیزد لعنت کرد. به همین جهت مخلوقات خود را مورد امتحان قرار داد. خداوند ملائکه را امتحان کرد تا بر آن‌ها معلوم شود که کدامیک متواضع و کدام متکبر هستند (هر چند که خداوند به همه چیز عالم است). خداوند آن‌ها را مکلف کرد که بر آدم سجده کنند. در این امتحان همه‌ی ملائکه سجده کردند و فقط شیطان - که از جن بود - سجده نکرد. او تکبر کرد و با این تکبر از درگاه خداوند

رانده شد. حال اگر خداوند آدم را از نوری خلق می‌کرد که چشم‌ها را خیره کند و زیباییش، عقل‌ها را مبهوت خود سازد و عطری دل انگیز به او می‌داد که حس بیوایی را تسخیر کند، شیطان هم در برابر شر تواضع فرو می‌آورد و سجده می‌کرد؛ اما خداوند مخلوقات را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند تا خوب و بد از یکدیگر جدا شوند. خداوند بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آن‌ها ناتواند می‌آزماید. وقتی که حضرت موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون وارد شدند و جامه‌ای پشمین بر تن و عصایی از چوب در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسليم پروردگار شود حکومت و ملکش جاودانه بماند، فرعون مغورانه گفت: این دو نفر را بینید که خود در فقر و بی‌چارگی به سر می‌برند و سخن از جاودانگی حکومت من سر می‌دهند!

اگر خداوند اراده می‌فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، کلیدهای گنج‌ها و معدن‌های خود را در اختیار آن‌ها می‌گذاشت و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی را همراه آنان می‌کرد که در این صورت ایمان آوردن به دعوت آن‌ها کاری سخت نبود و چنین ایمانی متواضع را از متکبر جدا نمی‌کرد. چرا که متکبران هم در برابر شر فرود می‌آورند و از روی ترس یا علاقه‌ای که به ماذیات داشتند تظاهر به ایمان می‌کردند.

داستان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم از این سنت الهی مستثنی نیست.

تاریخ خود شاهد است که چگونه افرادی متکبرانه از قبول ولایت او سر باز زندند و برای توجیه تکبر خود به افسانه سرایی‌های کودکانه



۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۲

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲، معروف به خطبه‌ی قاصعه.

پرداختند.

عده‌ای با وجود این همه دلیل آشکار بر ولايت و امامت امير المؤمنین علی علیه السلام که هر انسان منصف و بی طرفی را به پذیرش حق و می دارد باز هم در تلاش هستند تا خود را از زیر بار پذیرش ولايت او رها کنند.

گاهی می گویند: معنی ولايت محبت است!

گاهی اصل قضيه‌ی غدير را تحریف می کنند!

گاهی می گویند: درست است که پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به امامت برگزید، اما در آن شرایط به مصلحت نبود که او به خلافت برسد! و گاهی هم - با اغماض از این همه دلیل که برولايت امير المؤمنین علی علیه السلام بیان شد - گویند، اگر ولايت و امامت حق علی بود چرا در قرآن کریم به آن تصریح نشده است!

همه این سؤالات نتیجه‌ی سنت خداوند در جدا سازی راه متکبرین از متواضعین است. اما غافل از این که همه‌ی دورغ پردازان و متکبران باید به زودی در محضر خدای سبحان جواب‌گوی اعمال و اعتقادات خود باشند.

خلاصه بحث و نتیجه گیری از آن

خلاصه بحث:

۱. شیعه، به معنای یک یا گروهی از پیروان است و شیعه علی علیه السلام یعنی کسانی که در زندگی پیرو آن حضرت هستند. پیامبر اکرم ﷺ پیوسته از شیعیان علی علیه السلام تعریف کرده و از آن‌ها به عنوان بهترین خلق خدا یاد کردند. آن حضرت در جای دیگر، از شیعیان علی علیه السلام به عنوان شیعیان خود یاد کردند که از این عبارت روشن می‌شود پیروان علی علیه السلام در حقیقت پیروان پیامبر اکرم ﷺ هم می‌باشند.

۲. هر عاقلی بر این مطلب مهر تأیید می‌زند که هیچ رهبر دلسوزی، امت خود را بدون سرپرست رها نمی‌کند تا بعد از او جامعه آبستن حوادث و چند دسته‌گی‌ها و یا گرفتار دشمن خارجی گردد. این سیره‌ی عقلایی در رفتار پیامبر اکرم ﷺ که مظہر عقل کل بود کاملاً مشهود است تا جایی که آن حضرت هرگز شهر مدینه را در غیاب خود بدون رهبر و سرپرست رها نمی‌کرد و هیچ لشکری را که روانه‌ی میدان جنگ می‌کرد بدون سرپرست نمی‌گذاشت.

۳. استدلال برخی از افراد بر این که با وجود قرآن کریم در میان



مردم، دیگر احتیاجی به تعیین سرپرست از ناحیه‌ی پیامبر ﷺ نیست؛ با آیه‌ی ۱۰۱ از سوره‌ی آل عمران^۱ و نیز حدیث نقلین نقض می‌شود.

۴. دلایلی بسیار قوی و مُتقن در دست است که پیامبر اکرم ﷺ شخص علی علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خود انتخاب کردند و این انتخاب همانند اصل انتخاب خود پیامبر اکرم ﷺ به رسالت، از طرف خدای متعال صورت گرفت. اهمیت ولایت و سرپرستی علی علیه السلام به اندازه‌ای است که خداوند در قرآن کریم از آن به عنوان اكمال دین یاد می‌کند و به پیامبر خود گوشزد می‌کند که اگر آن را ابلاغ نکنی، اصل رسالت را به انجام نرسانده‌ای!

۵. حدیث غدیر با آنچه پیرامون استحکام آن وجود دارد یکی از سندهای ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می‌رود. موضوع غدیر خُم راه انکار ولایت را بر هر منکری بسته است تا جایی که خود را در دو راهی قبول و سرسپردن به ولایت آن حضرت، یا تکبیر و روی‌گردانی بعد از یقین به وجود حق می‌بیند. پیامبر اکرم ﷺ در روز غدیر از ابزارهای مختلف تبلیغی استفاده کرد و با شیوه‌های مختلف، از ولایت و سرپرستی علی علیه السلام با مردم سخن گفت. شیوه‌هایی چون: تشویق مردم به بیعت با آن حضرت در

غدیر خم، تکرار این بیعت و توقف سه روزه‌ی مردم در آن سرزمین، تشویق مردم به سلام دادن به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین، گذاردن عمامه‌ی خود بر سر آن حضرت و... . این شیوه‌ها برای آن بود که مجالی برای گریز از حق برای هیچ کس نماند و حجت‌الله بر همگان تمام شود.

۶. برخی از افرادی که خود را جزو صحابه می‌دانستند بارها از اطاعت دستور پیامبر سرپیچی می‌کردند. ابوبکر و عمر برخلاف تأکیدهای پی در پی پیامبر ﷺ از لشکر اسامه خارج شدند و به بالین آن حضرت آمدند. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ دستور داد قلم و دواتی بیاورند تا چیزی بنویسد که گمراه نشوند؛ عمر - که می‌دانست منظور آن حضرت نوشتند چه مطلبی است - سراسیمه جلو آمد و با متهم کردن رسول خدا علی علیه السلام به هذیان گویی مانع نوشتند شدن آن مطلب مهم شد. علمای اهل سنت با تغییر و تلطیف عبارات عمر، سعی بر آن داشته و دارند که به گونه‌ای از زشتی سخنان او بکاهند؛ اما به هر حال این عبارات ننگین و فضاحت بار در پیشانی تاریخ ثبت شد و هر منصفی، گوینده‌ی این سخن را مورد شماتت قرار خواهد داد.

۷. بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ عمر و ابوبکر جنازه‌ی او را رها کرده و شتابان به سقیفه‌ی بنی ساعدة رفتند و با دعوت مردم به خود، از آنها به نفع خود بیعت گرفتند. آنها با این کار خود در غیاب علی علیه السلام - که مشغول تجهیز و تدفین پیامبر اکرم ﷺ بود -



۱. «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتَلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِي كُمْ رَسُولُهُ...». چگونه کافر می‌شوید در حالی که آیات خداوند در میان شما تلاوت می‌شود و رسول خدا هم در میان شماست؟!

خیانت دیگری را در تاریخ به ثبت رساندند. عمر با فریادهای خود مردم را به بیعت با ابوبکر فرا می‌خواند. پس از این خیانت و غصب خلافتی که انجام دادند، به یاد علی^{علیہ السلام} و همراهان او افتادند که صاحب اصلی مقام خلافت بود. لذا با گروهی به خانه‌ی آن حضرت رفته‌اند تا آن حضرت را هم وادرار به بیعت با ابوبکر کنند. علی^{علیہ السلام} از قبول بیعت امتناع کرد و توصیه‌ی پیامبر اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در مورد خلافت خود را به آنها یاد آور شد. اما آن‌ها که جز به قدرت و مطامع دنیایی خود به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند، با توصل به زور، آن حضرت و همراهانش را از خانه بیرون آورده و مورد اهانت قرار دادند.

۸. یکی دیگر از صفحات سیاه تاریخ، هنگامی رقم خورد که عمر برای وادرار کردن اهل بیت پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} به بیعت، به خانه‌ی دختر پیامبر اکرم – که تازه پدر بزرگوار خود را از دست داده بود و انتظار می‌رفت که مردم او را تسلی خاطر دهند – هجوم برد. او از هیچ چیز ابایی نداشت تا جایی که حاضر شد خانه را با اهله بسوزاند. در آن صحنه‌ی دلخراش آنچنان صدمه‌ای به دختر پیامبر سیده‌ی نساء عالیین وارد کردند که بعد از گذشت زمان کوتاهی به شهادت رسید. لازم به ذکر است که فاطمه‌ی زهراء^{سلام الله علیها} تا آخر عمر شریف‌ش هم از ابوبکر و عمر ناخشنود بود و بعض آنها را در دل داشت. این مطلب را به روایتی از پیامبر اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ضمیمه کنید که فرمود: «خداؤند غصب می‌کند به غصب فاطمه و راضی می‌شود به رضای فاطمه!».

۹. موقعیت علی^{علیہ السلام} در زمان پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} به حدی بود که هیچ کس به گرد آن حضرت نرسید. او اوّلین مردی بود که به اسلام گروید. هنگامی که همراه پیامبر، در غار ثور و در کنار پیامبر از ترس به خود می‌لرزید، علی^{علیہ السلام} در بستر پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در زیر برق شمشیرهای برآن خواهد و طبق آیه‌ی قرآن جان خود را برای طلب رضای الهی در معرض فروش قرار داد. او برادر پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در دنیا و آخرت بود. در جنگ اُحد که بسیاری از مسلمانان، پیامبر خود را تنها رها کرده و در صدد نجات جان خود بودند، از وجود مقدس پیامبر دفاع جانانه‌ای کرد تا جایی که جبرئیل^{علیہ السلام} در میان آسمان و زمین فداقاری او را ستود. در جنگ خندق که قهرمان نامدار عرب، خود را به خاکریز جبهه‌ی مسلمانان رسانده و با نعره‌های خود مبارز می‌طلبد، در این میان تنها کسی که حاضر شد اسلام را از خطر نجات بخشد وجود مقدس امیرالمؤمنین علی^{علیہ السلام} بود. او مصدق آیه‌ی تطهیر بود. او فاتح قلعه‌ی خیر بود. قلعه‌ای که در راه فتح آن، ابوبکر و عمر درمانده شده و از میدان جنگ گریخته بودند. او به تصریح آیه‌ی مباھله به عنوان نفس و جان پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} معروفی شده بود و هزاران فضیلت دیگر که قلم تاب نگارش آنها را ندارد.
۱۰. دشمنان علی^{علیہ السلام} شان او را به قدری در میان مسلمانان پایین آورده‌اند که نسل‌های بعدی مسلمین، او را شخصی بی‌نمای که حتی به پیامبر خدا هم ایمان نداشته، می‌شناختند. آن‌ها لعن علی^{علیہ السلام} را یکی از واجبات و آداب مؤکد دین اسلام تلقی کرده‌اند و شیعیان و



پیروان او را مورد اهانت و جسارت فراوان قرار می‌دادند. حتی کار به جایی رسید که فرزندان آن حضرت از شمشیر کینه‌ی آن‌ها در امان نبودند و هر جا که بر آن‌ها دست می‌یافتد از دم تیغ می‌گذرانند. آن‌ها به قدری با علی علیه عناد داشتند که فرزندان آن امام تقی و پیشوای ایمان و پارسایی، قبرش را ده‌ها سال از ترس تعرض معاندان مخفی نگاه داشتند. بنیان این همه توهین و جسارت را عمر و ابوبکر بر جای نهادند. آن‌جا که دست مبارک آن حضرت را بسته و در کوچه‌های مدینه می‌کشیدند. به تبع آن دو، عثمان بود که منزلت امیر المؤمنین علی علیه را به قدری پایین آورد که او را با فرد فاسد و فاسقی چون مروان مقایسه کرد و گفت مقام مروان نزد من، از مقام تو بالاتر است! حال آن‌که مروان مورد لعن پیامبر علیه قرار گرفته بود.

۱۱. ابوبکر خود را خلیفه و جانشین پیامبر اکرم علیه می‌داند. او کسی است که در سال فتح مکه به همراه عمر و علده‌ای دیگر از دوستانش به شراب خواری پرداخت و این گناه بزرگ را همچون گذشته مرتكب شد. او کسی است که بارها در محضر رسول خدام علیه به فحاشی با دیگران پرداخته است. اکنون برای این شخص چنان مقامی قائلند که گویی اگر کسی به این شراب خوار فحاش، ارادت نداشته باشد از اهل دوزخ خواهد بود و بویی از بهشت استشمام نمی‌کند!!

۱۲. عمر که قبلًاً قبح شراب خواری او گذشت، خود را جانشین دوم

رسول خدا علیه می‌دانست در حالی که حتی به ساده‌ترین احکام دینی هم جاهم بود و بارها می‌گفت که علم هر کسی از علم عمر بیشتر است. او به خاطر درمانده شدن از پرسش‌های سؤال کننده‌ای، او را کتک زد. او برخی از احکام دین اسلام را جا به جا کرد. او مردم را به بهانه‌های واهی از نقل احادیث پیامبر علیه می‌کرد، تا جایی که بیشتر آن احادیث به فراموشی سپرده شد. آن وقت چنان مقام رفیعی برای او قائل هستند که حتی از پیامبر هم او را بالاتر می‌دانند!!

۱۳. عثمان خود را خلیفه سوم پیامبر علیه می‌داند. این در حالی است که مطرودين پیامبر و فاسقین را در کنار خود جمع کرده و به همراه آن‌ها بیت‌المال مسلمین را چپاول می‌کند. سرنوشت شوم این چپاول‌ها گذشته از میلیون‌ها سکه‌ای که به تاراج رفت، انحراف بزرگی بود که در جامعه‌ی اسلامی ایجاد شد. او به امثال ابودڑ، عمار و ابن مسعود تنها به این جرم که او را از این کار منع کردند، جسارت می‌کند و آنها را مورد هتک و بی‌احترامی قرار می‌دهد. عثمان طغیان را به جایی رساند که مردم دیگر تاب تحمل او را نداشتند و او را به قتل رساندند. حال با چنین اوصافی جای بسی تعجب است که همچنان هم او را با فضیلت‌ترین فرد امت اسلامی می‌دانند!!

۱۴. شناخت امام زمان بر همه‌ی مردم واجب و ضروری است و کسانی که بدون شناخت امام زمان خود از دنیا می‌روند، در مرگ



نتیجه‌گیری از بحث:

با توجه به مطالعی که گفته شد، چاره‌ای جز پذیرش این واقعیت نیست که وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ به طور قطع امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود انتخاب کرده و به هیچ اقدامی که در خلاف این مسیر باشد رضایت نداده بودند. قبول یا عدم قبول ولایت علی علیه السلام به معنای ورود یا عدم ورود به دین خداست و کسانی که تن به ولایت آن حضرت ندهند و او را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از رسول خدا علی علیه السلام نشناشتند همانند کسانی خواهد بود که در زمان جاهلیت می‌زیسته‌اند.

افرادی که به ناحق، خود را خلیفه‌ی رسول خدا علی علیه السلام می‌پنداشند غاصبین و دروغ‌گویانی بیش نیستند. آن‌ها حتی از ابتدایی‌ترین ویژگی‌های یک خلیفه هم محروم بودند. کسی که شراب خواری کند و در جواب دادن به سوال‌های ساده‌ی فقهی درمانده شود! کسی که بیت‌المال مسلمین را به غارت برد و فساد مالی را در جامعه گسترش دهد! کسی که در محضر رسول خدا علی علیه السلام به فحاشی پردازد! کسی که اولیای خدا را خوار گرداند و دشمنان او را به مقام و منصب رساند! چگونه می‌تواند خلیفه و جانشین پیامبری باشد که به تعبیر قرآن مخاطب «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» است؟!

پیامبر خدا علی علیه السلام مقامی داشت که به طور مطلق بنده‌ی خدا بود و هیچ چیزی را بر رضای خدا ترجیح نمی‌داد. او آنقدر باحیا بود که هرگز کلمه‌ی زشتی از او شنیده نشد.



حُدَى
رحمَةٌ رَا
إِنَّمَا لَوْحَدَةٌ
عَنْهُمْ



حُدَى
رحمَةٌ رَا
إِنَّمَا لَوْحَدَةٌ
عَنْهُمْ



جاهلیت مرده‌اند. مرگ در جاهلیت بدان معناست که همان‌گونه که مردم جاهلیت در کفر می‌مردند، آن‌ها نیز در کفر و بی‌ایمانی می‌میرند و اعمال‌شان به سان سرایی است که در روز واپسین اش ری از آن نخواهند دید.

۱۵. پیامبر اکرم ﷺ از دوازده خلیفه‌ی بعد از خود خبر می‌دهند که بنا بر روایتی همگی آن‌ها از قریش هستند و بنا بر روایت دیگری همگی از بنی هاشم هستند. با تأملی کوتاه، در تاریخ مشخص می‌گردد که مصادیق این خلفا، کسی جز وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده امام بعد از او نخواهد بود. ایشان کسانی هستند که علی علیه السلام در خطبه‌ای از آنان به عنوان نجات دهنگان امت از دره‌های هلاکت معرفی می‌کنند.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزی.
۴. موسوعة الغدیر، علامه امینی.
۵. فضائل الخمسة في الصلاح الستة، آیت الله فیروز آبادی.
۶. تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی.
۷. تفسیر نمونه، گروهی از نویسندها.
۸. تفسیر روح المعانی، عبد الحمید اللوسی.
۹. حدیث منزلت و امامت حضرت علی علیه السلام. استاد ربانی گلپایگانی.
۱۰. تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، آیت الله صفایی حائری.
۱۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام علیه السلام، آیت الله جعفر سبحانی.
۱۲. رجال مقارن. استاد نجم الدین طبسی.



مگر نه این است که خلیفه، نمایشگر «مستخلفٌ عَنْهُ» است؟ آیا افرادی دور از طهارت، دانش و معرفت می‌توانند جانشین پیامبر بزرگ خدا و رهبر جهان اسلام باشند؟! هیهات!

اللوسی عالم اهل سنت، که لجاجت سرخستانهای در پذیرش حق دارد در تفسیر خود درباره این سخن خداوند متعال که فرمود:

«وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ»^۱

بعد از ذکر اقوال مختلف در تفسیر این آیه می‌گوید: بهترین اقوال این است که سؤال و جوابی که در آن موقف از قیامت است از عقاید و اعمال است که در رأس آنها «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و از بالاترین این سؤالات، سؤال از «ولایت علی» است.^۲

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُّوْمَا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغْدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَفَرِ لَكُمْ حَطَايَا كُمْ وَسَزَيْدُ الْمُحْسِنِينَ»^۳

والحمد لله رب العالمين

رمضان المبارک ۱۴۲۹ هـ ق.

صادف با پاییز ۱۳۸۷ هـ ش.

احمد نباتی

پست اکترونیکی مؤلف
www.Nabati452@gmail.com

۱. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۲۴.

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۲۳، ص ۸۰.

۳. سوره بقره، آیه‌ی ۵۸.



نام و مشخصات کتاب‌هایی که با واسطه از آن‌ها نقل روایت شده است

۱. أسد الغابة في معرفة الصحابة: ابن أبيثير، دار الشعب - قاهره

۲. أنسى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب: أبو عبد الله محمد بن درويش الحوت البيري، دار الفكر - بيروت.

۳. أنسى المطالب في مناقب سيدنا على بن أبي طالب: أبوالخير شمس الدين محمد بن محمد بن الجزر الشافعي، مطبعة أمير المؤمنين علیه السلام - اصفهان.

۴. أعلام النساء في عالمي العرب والإسلام: عمر رضا كحالة الدمشقي، الطبعة الأولى ۱۴۰۹، دار مكتبة الهلال - بيروت.

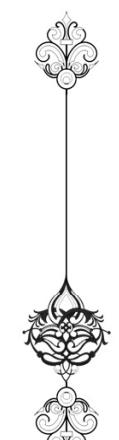
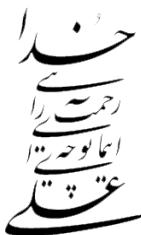
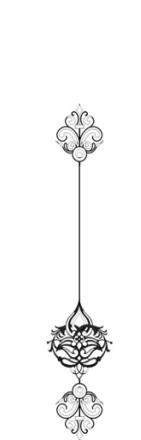
۵. الإصابة في تمييز الصحابة: جلال الدين عبد الرحمن السيوطي، دار الكتب العربي - بيروت - طبع أول ۱۹۸۴.

۶. الإمامة والسياسة: أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، دار المعرفة - بيروت.

۷. الأنساب: أبو سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني، تحقيق عبد الله عمر البارودي، الطبعة الأولى ۱۴۰۸، دار الجنان - بيروت.

۸. الأنساب الأشراف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، مؤسسة الأعلمى - بيروت.

۹. تاج العروس من جواهر القاموس: افست دارالكتب الحياة - بيروت طبع اول ۱۳۰۶ للمطبعة الخيرية - مصر.
۱۰. تاريخ بغداد: أبوبكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي ، دارالكتب العلمية - بيروت.
۱۱. تاريخ اليعقوبي: أحمد بن أبي يعقوب إحساق بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبي، دارالمصادر - بيروت.
۱۲. تفسیر ابن کثیر: أبوالفداء إسماعيل بن عمر بن کثیر الدمشقی، دار الفکر للطبعـة - بيروت ۱۴۰۷
۱۳. التفسیر الكبير: أبو عبد الله فخر الدين محمد بن عمر بن حسين القرشی الرازی، الطبعة الثالثة، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
۱۴. التمهید فی اصول الدین: أبوبکر محمد بن الطیب بن محمد الباقلانی، دار الفکر العربي - القاهرة.
۱۵. جامع البیان: أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، دار الفکر - بيروت ۱۴۰۸
۱۶. الخصائص الکبری: جلال الدین عبد الرحمن بی ابی بکر السیوطی، الطبعة الأولى ۱۴۰۵، دالکتب العلمیة - بيروت.
۱۷. الدر المنشور فی التفسیر بالتأثر: عبد الرحمن جلال الدين السيوطي، الطبعة الأولى ۱۴۰۳، دار الفكر - بيروت.
۱۸. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی: أبوالثناء شهاب الدین محمود ابن عبد الله الحسینی الآلوسی البغدادی، الطبعة الرابعة



١٤٠٥، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

١٩. الرياض النبرة في مناقب العترة المبشرة بالجنة: أبو جعفر أحمد بن عبد الله المحب الطبرى، الطبعة الأولى ١٤٠٨، دار الندوة الجديدة - بيروت.

٢٠. سنن ابن ماجة: أبو عبد الله محمد بن يزيد الفزوي، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر - بيروت.

٢١. سنن أبي داود: أبو داود سليمان بن الأشعث السجستانى الأزدي، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

٢٢. سنن الترمذى: أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمى البوغى الترمذى، تحقيق أحمد محمد شاكر، دار الفكر - بيروت.

٢٣. سنن الدارمى: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن ابن بهرام التميمى السمرقندى الدارمى، دار الفكر - القاهرة ١٣٩٨.

٢٤. السنن الكبرى: أحمد بن شعيب بن على النسائي، تحقيق الدكتور عبد الغفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، الطبعة الأولى ١٤١١، دار الكتب العلمية - بيروت.

٢٥. السنن الكبرى: أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البهقى، دال الفكر - بيروت.

٢٦. سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، تحقيق شعيب الأرناؤوط و حسين الأسد، الطبعة السابعة ١٤١٠، مؤسسة الرسالة - بيروت.

٢٧. صحيح البخارى: محمد بن إسماعيل البخارى الجعفى، ضبطه و شرحه الدكتور مصطفى ديوب البغدادى، مطبعة الهندى - دمشق ١٣٩٧.

٢٨. صحيح مسلم: مسلم بن الحاج القشيرى النيسابورى، تحقيق و تعلم الدكتور موسى شاهين لاشين و الدكتور أحمد عمر هاشم، الطبعة الأولى ١٤٠٧، مؤسسة عزالدين - بيروت.

٢٩. صحيح مسلم: مسلم بن الحاج القشيرى النيسابورى، مع شرحه، الطبعة الأولى ١٤١٥، دار الكتب العلمية - بيروت.

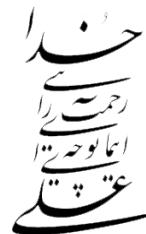
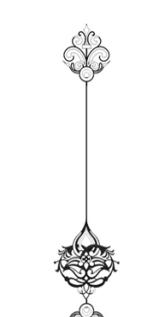
٣٠. صحيح مسلم: مسلم بن الحاج القشيرى النيسابورى، مع شرح النوى، دار الكتب العربية - بيروت ١٤٠٧.

٣١. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع البصرى المعروف با بن سعد، دار صادر - بيروت.

٣٢. الطبقات الكبرى: عبد الوهاب بن على الأنصارى الشعراوى، دار العلم للجميع - القاهرة ١٣٧٤.

٣٣. فتح البارى فى شرح صحيح الخارى: شهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى، تحقيق محمد فؤاد عبد الدين الخطيب و عبد العزيز بن عبد الله بن باز، دار المعرفة - بيروت.

٣٤. فرائد السلطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذريتهم^٨: إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموى الجوينى، تحقيق محمد باقر المحمودى، الطبعة الأولى ١٣٩٨، للجزء الأول، و ١٤٠٠ للجزء الثاني، مؤسسة المحمودى - بيروت.



٣٥. الكامل فی ضعاف الرجال: عبد الله بن عدی الجرجانی، الطبعة الأولى

١٩٨٤م، و الطبعة الثانية ١٤١٢م، دارالفکر - بیروت.

٣٦. الكشاف عن حقائق غواصي النزيل: جار الله محمود بن عمر الزمخشري، دار الكتاب العربي - بیروت ١٣٦٦.

٣٧. كشف الغمة عن جميع الأئمة: أبو المواهب عبد الوهاب بن أحمد الأنصاري الشعراي، دار الكتب العربية الكبرى - مصر.

٣٨. کنز العمال: علاء الدين على بن حسام الدين الهندي البرهانی فوری المعروف بامتنقى الهندي، مؤسسة الرسالة - بیروت ١٤٠٩.

٣٩. کنوز الحقائق في حديث خير الخلاق: عبد الرؤوف المناوى، الطبعة الرابعة، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده - مصر.

٤٠. لسان الميزان: أبوالفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، الطبعة الأولى ١٤٠٧، دار الفکر - بیروت.

٤١. مروج الذهب: على بن الحسين بن علي المسعودي، تحقيق عبد الأمير مهنا، الطبعة الأولى ١٤١١، مؤسسة الأعلمى - بیروت.

٤٢. مسنـد أبي داود الطیالسـی: أبو داود الطیالسـی سلیمان بن داود بن الجارود، الطبعة الأولى، دالـکتب اللبنانيـ، أفسـت عن طبـعة مجلس دائـرة المعارـف النـظامـية، حـیدر آبـادـ - الهندـ ١٣٢١ـ.

٤٣. مسنـد أبي يـعلـى: أحـمد بن عـلـى بن المـثنـى المـوـصلـى، تـحـقـيق حـسـين سـلـیـمـ آـسـدـ، الطـبـعة الأولى ١٤١٢ـ، دـارـ الثقـافـةـ العـربـيـةـ - دـمـشـقـ.

٤٤. مسنـد اـحمدـ حـنـبلـ: أبو عبد اللهـ أحـمدـ بنـ محمدـ بنـ حـنـبلـ الشـيبـانـيـ،

الطبعة الأولى ١٤١٢، دار إحياء التراث العربي - بیروت.

٤٥. مسنـد شـمـسـ الـأـخـيـارـ الـمـنـتـفـيـ منـ كـلامـ النـبـيـ الـمـختارـ: عـلـىـ بنـ حـمـيدـ

بنـ أـحـمـدـ الـفـرـشـيـ، الطـبـعةـ الـأـولـيـ ١٤٠٧ـ، مـؤـسـسـةـ الـأـعـلـمـيـ - بـیـرـوـتـ.

٤٦. الـمـوـضـوـعـاتـ: أـبـوـ الـفـرـجـ عـبـدـ الـرـحـمـنـ بـنـ عـلـىـ اـبـنـ الـجـوـزـيـ، تـحـقـيقـ

عبدـ الـرـحـمـنـ مـحـمـدـ عـثـمـانـ، الطـبـعةـ الـأـولـيـ ١٣٨٦ـ، الـمـكـتـبـةـ السـلـفـيـةـ - الـمـدـيـنـةـ

الـمـنـورـةـ.

٤٧. مـيـزـانـ الـإـعـتـدـالـ فـيـ نـقـدـ الرـجـالـ: أـبـوـ عـبـدـ اللهـ شـمـسـ الدـيـنـ مـحـمـدـ بـنـ

أـحـمـدـ بـنـ عـثـمـانـ الـذـهـبـيـ، تـحـقـيقـ عـلـىـ مـحـمـدـ الـبـجـاوـيـ، دـارـ الـفـكـرـ - بـیـرـوـتـ.

٤٨. نـورـ الـأـبـصـارـ: الشـيـخـ مـؤـمـنـ بـنـ حـسـنـ بـنـ مـؤـمـنـ الشـبـلـنجـيـ، دـارـ الـجـيلـ -

بـیـرـوـتـ ١٤٠٩ـ.

٤٩. يـنـابـيعـ الـمـوـدـةـ: الشـيـخـ سـلـیـمـانـ بـنـ أـبـرـاهـیـمـ الـحـسـینـیـ الـبـلـخـیـ الـقـنـدـوزـیـ

الـحـنـفـیـ، الطـبـعةـ الـأـولـيـ، مـشـورـاتـ مـؤـسـسـةـ الـأـعـلـمـيـ - بـیـرـوـتـ.



سؤال مسابقه

۱. منظور از «خیر البرية» که در آیه‌ی هفتم از سوره‌ی مبارکه‌ی بیت‌ه
بدان اشاره شده چه کسانی هستند؟

الف. شیعیان علی علیه السلام

ب. همه‌ی مسلمانان آزاده

ج. کسانی که در جنگ‌ها به شهادت رسیده‌اند

د. موارد الف و ج

۲. جمله‌ی «لا سيف إلا ذو الفقار، لافتى إلا على» از چه کسی است و
به چه مناسبت گفته شد؟

الف. از جبرئیل علیه السلام است که با مناسبت فداکاری علی علیه السلام در جنگ بدر
گفته شد

ب. از جبرئیل علیه السلام است که به مناسبت فداکاری علی علیه السلام در جنگ احمد
گفته شد

ج. از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم است که به مناسبت فداکاری علی علیه السلام در جنگ
احمد گفته شد

د. از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم است که به مناسبت فداکاری علی علیه السلام در جنگ
خندق گفته شد.

۳. رسول صلوات الله عليه و آله و سلم در غدیر فم علی علیه السلام را به عنوان «علم» منصوب

کرد. این سفن از کیست؟

ب. ابوبکر بی ابی فحافه

الف. سلمان فارسی

د. عمر بن خطاب

ج. عمار یاسر



۴. قانون منع حدیث پند سال به طول انجامید؟

ب. نزدیک به پنجاه سال

الف. نزدیک به هفتاد سال

د. نزدیک به صد و بیست سال.

ج. نزدیک به صد سال



۵. این مطلب را چه کسی و در مورد گدام حدیث بیان گرده است؟

«إِنَّ هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحٌ بِلَا رِيبٍ ثَبَتَ فِي الصَّحِيحَيْنِ وَغَيْرِهِمَا». این

حدیث، بدون شک صحیح است و در صحیحین (صحیح مسلم و
بخاری) و غیر آن دو ثبت گردیده است.

الف. ابن تیمیه در مورد حدیث غدیر خم

ب. بخاری در مورد حدیث غدیر خم



ج. سیوطی در مورد حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی...»

د. ابن تیمیه در مورد حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی...»

۶. برای فهم معنای کلمه‌ی مولا که در روز غدیر فم بیان شد به چه

دلیل‌هایی استناد می‌گنیم؟

الف. فهم مردمی که در محل استعمال لفظ بوده‌اند

ب. نوع رفتار پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم در روز غدیر خم

- ب. به آن‌ها گفت شاید در آینده از گناه شما در گذرم
ج. اجازه‌ی ملاقات به عایشه نداد
د. موارد الف و ج

۱۰. این جمله را تکمیل کنید: «هنگامی که لشکر به سوی ما حمله آوردند انصار و مهاجرین راه خانه‌ی خود را در پیش گرفتند و من با از پیامبر دفاع کردم».

- الف. کفر - زخم‌های بسیار ب. قریش - زخم‌های بسیار
ج. قریش - هفتاد زخم د. کفر - هفتاد زخم.

۱۱. زمفسری در مورد دلیل انتخاب علی علیه السلام فاطمه علیه السلام محسن علیه السلام
مسین علیه برای مبارله چه گفت؟

- الف. زیرا در میان مسلمانان نفوosi پاک‌تر و ایمانی استوارتر از ایمان این چهار تن وجود نداشت
ب. زیرا آن‌ها سلاله‌ی رسول خدا علیهم السلام بودند
ج. زیرا آن‌ها نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا علیهم السلام و گرامی‌ترین شخصیت‌ها نزد او بودند
د. هیچ یک از موارد

۱۲. حضرت علی علیه السلام با این دو آیه چگونه پاک‌دامنی زنی را ثابت کردند؟ «والوالداتُ يُرْضِعُنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوَّلَيْنِ كَامِلَيْنِ»، «وَ حَمْلُهُ وَ نِصْالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا».



- ج. نوع رفتار مردم در روز غدیر خم
د. هر سه مورد.

۷. دلیل بر این مطلب که می‌گوییم قرآن به تنها‌ی نمی‌تواند هدایت‌گر امت باشد چیست؟

الف. حدیث ثقلین

ب. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۱

ج. روایت پیامبر اکرم علی‌الله السلام که فرمود: «من شهر علم و علی دروازه‌ی آن شهر است»

د. الف و ب

۸. اولین گروهی که در سقیفه برای غصب فلافت اجتماع کردند چه کسانی بودند؟

الف. ابوبکر، با تحریک عمر

ب. طایفه‌ی خزرج به رهبری سعد به عباده

ج. بنی امية به رهبری عثمان

د. طایفه‌ی زهره به رهبری سعد و عبد الرحمن

۹. حضرت زهرا علیه السلام در واکنش به توهین‌های عمر و ابوبکر چه کاری انجام داد؟

الف. به آن‌ها گفت: اگر پیامبر خدا علیهم السلام را ملاقات کنم شکایت شما را نزد او خواهم برد

د. موارد ب و ج.

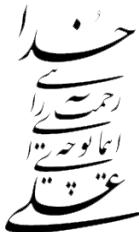
۱۵. این جمله فطاب به چه کسی گفته شد؟ «أَتَبْكِي أَنْ وَصَلَتْ رَحْمِي».

- الف. ابوذر غفاری
ب. عثمان
ج. عایشه
د. زید بن ارقم



۱۶. چرا به پیامبر اکرم ﷺ «صاحبُ التاج» می‌گفتند؟

- الف. چون پیامبر اکرم ﷺ حاکم مسلمین بود
ب. چون عمامه برای عربها به منزله تاج بود
ج. چون پیامبر اکرم ﷺ از طرف خداوند منصوب شده بود
د. موارد الف و ب



۱۷. یهی بن معین که بود؟

- الف. یکی از یاران با وفای پیامبر اکرم ﷺ بود
ب. یکی از شخصیت‌های مؤثر بر علمای اهل سنت بود
ج. فردی بود که با ضربات لگد عمار یاسر را به شهادت رساند
د. موارد الف و ب.



۱۸. «يا بن اليهودين!». این جمله را چه کسی و فطاب به چه افرادی گفت؟

- الف. عایشه، خطاب به عثمان و مروان

الف. حداقل مدت بارداری شش ماه است

ب. مادرها باید دو سال کامل فرزندان خود را شیر بدند

ج. بدون جهت به دیگران افtra نزنید

د. شاهدها باید به صورت دقیق شهادت بدنهن.

۱۳. این جمله از گیست و به چه مناسبی گفته شد؟ «رَبٌّ لَا تَدَرِنِي فَرَدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارثِينَ». فدایا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی.



الف. از علی علیه السلام است که در بیماری رحلت حضرت زهرا علیها السلام گفته شد

ب. از پیامبر اکرم ﷺ و به مناسب حرکت علی علیه السلام برای مبارزه با عمر بن عبدود گفته شد

ج. از علی علیه السلام است که هنگام رحلت پیامبر اکرم ﷺ گفته شد

د. از پیامبر اکرم ﷺ و به مناسب تنهایی علی علیه السلام در جنگ احد گفته شد.



۱۴. با توجه به این که سوره‌ی مبارکه‌ی مائدہ، آیه‌ی ۵۵ با لفظ «الذین» آمده، دلیل بر این که منظور از آن فصوص علی علیه السلام چیست؟

الف. تنها دلیل ما روایت‌هایی است که در آن مصدق این آیه‌ی شریفه وجود مقدس علی علیه السلام بیان شده است

ب. آیات دیگری از قرآن کریم

ج. با لفظ جمع آمده تا دیگران هم به انجام چنین کارهایی تشویق شوند

ب. ابوذر غفاری، خطاب به عثمان و کعب الأجرار

ج. عایشه، خطاب به عثمان و کعب الأجرار

د. ابوذر غفاری، خطاب به عثمان و مروان.

۱۹. به نظر نقیب انگیزه‌ی واقعی گسانی که فلافت را به بهانه‌های

واهی از علی علیه السلام غصب کردند چه بود؟

الف. از جهت حسادت

ب. به خاطر دشمنی با علی علیه السلام و خون خواهی

ج. ترس از عدالت علی علیه السلام

د. هر سه مورد

۲۰. آیه‌ی «سائل سائل بعذاب واقع» در مورد چه کسی نازل شد؟

الف. مروان بن حکم

ب. معاوية بن ابی سفیان

ج. ولید

۲۱. در کلام حضرت علی علیه السلام، چه کسی می‌دانست که جایگاه او
نسبت به فلافت همانند ممکن آسیاب است نسبت به فود
آسیاب؟

الف. عمر بن خطاب

ج. عثمان

ب. ابوبکر

د. زیبر

۲۲. این جمله از کیست؟ «اگر محبت آل محمد دلیل راضی بودن

است، پس جن و انس شهادت دهد که من راضی هستم».

ب. شافعی

الف. ابوذر غفاری

د. ابن ابی الحدید معتزلی

ج. سبط بن جوزی

۲۳. «عبد الرحممن بن عوف» چه نسبتی با عثمان داشت؟

الف. شوهر خواهر عثمان ب. برادر ناتنی عثمان

ج. پسر خاله‌ی عثمان

د. هیچ یک از موارد



۲۴. در زمان عبد الملک، «مجاھ، مهلّب و هشام بن اسماعیل» به

ترتیب به مکومت کجا گماشته شدند؟

الف. خراسان، مدینه، عراق

ج. کوفه، خراسان، مدینه

۲۵. جمله‌ی «کرارُ غیرُ فرار» در چه زمانی گفته شد؟

الف. هنگام حرکت علی علیه السلام برای مبارزه با عمر بن عبدود

ب. بعد از حرکت علی علیه السلام برای تصرف قلعه‌های یهود

ج. در جنگ خیر و یک شب قبل از انتخاب علی علیه السلام به عنوان فرماندهی سپاه

د. موارد ب و ج



نظرات، پیشنهادات و انتقادات



..... نام و نام خانوادگی نام پدر
..... شمارهی شناسنامه محل تولد
..... شماره تماس تحصیلات
..... نشانی پستی:

رديف	الف	ب	ج	د
١				
٢				
٣				
٤				
٥				
٦				
٧				
٨				
٩				
١٠				
١١				
١٢				
١٣				
١٤				
١٥				
١٦				
١٧				
١٨				
١٩				
٢٠				
٢١				
٢٢				
٢٣				
٢٤				
٢٥				